



۳۴۲  
فهرست ۴

از سی شد

بازدید شد  
۱۳۸۵

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26

۱۰۷۲۸-۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجالس المنجین و تذکره المذنبین اثر: آقا علی صمدی

مؤلف: ابن بابویه

موضوع: ترجمه: حاجی محمد بن محمد مهدی خراسانی

دوره: دومین دوره

۱۳۹۷

۸۷۱۶۷

۱۰۳۱۷

فهرست ۴

فهرست شده  
۱۳۹۷۵

۲۴۶  
قرت ۵

۱۰۷۲۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجالس المنجین و مذکره المعارض اثر: میرزا باقر علی همدانی

مؤلف: ابن بابویه

موضوع: تاریخ، حجاز، حرمین، بنی محمد، همدانی

دولت: دکتر کوراج

۱۳۹۷۵

۱۰۳۱۷

۱۷۱۶۶

۱۰۷۲۸

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۳۹۷۵











[illegible]

در روز نهم از ماه رجب یک نبرد گشت که در آن کعبه از آتش گریه و آغشته گردید و از آن روز شروع شد  
 سه روز و سه شب که در آن ماه رجب گفته شود که ما همان گناه شمره و اینده و فایده و نفع  
 و شایسته و امانی را میسر کردیم خواه از برای ارادان کنند کار خود و امانی را بخود و  
 کعبه که هفت روز و یک شب در وقت درجهت بران بسته شود و یک پیکره هشت روز  
 از ماه رجب و روز یکشنبه در جهت بران کشوده شود داخل شود آنها از هر طرف  
 که خواهد **حدیث دیگر** محمد بن عمرو در حدیث سند حدیث روایت کرده است  
 ان الله يملك السيف و يوجبه دارم از این یک یک قطع میکند آنجا میخیزد و چون منوش  
 شود بجا میزند بکعبه از آنرا که کعبه بخود دشمن دارد و چون منوش میشود  
 بسوی خواجه که حسنا الله بنعم الوكيل است ما را خوب و کعبه است این  
 در وقت بدید سفر ایوب که خدا فرمود ایوب بجا نیاید بسویان اگر کسی که همراه تو  
 نیاید چون همراه معدودی آمدن همراه پدید میخیزد و هر کس حسنا الله بنعم  
 الوكيل چون بدید آمدن بسویان نیامد و معالجه کرد و بر سر کشید  
 حضرت فرمود که حیدر رسول خدا فرمود که خدا از عتق کنش اخافه فرمودند که  
 اصحاب رسول از به صغری این یعنی از جانب خدا و تعالی از جانب خدا که رسید  
 ایشان را از غدا بحال و زنی و عجب آدم از آنکه که مغرور و معصوم میشود چگونگی  
 نوسان خوب بدید خدا که فرموده لا اله الا انت سبحانك انی كنت الظالمین  
 بولس غیر است در شک مایه و این ذکران بود بدید مرتبه که از عتق این  
 ناسیجانه و عیینه من الم و ذکر لا اله الا انت سبحانك این همان از برای تو  
 و عاده اینها و از آنکه مایه و سایر و ثمنان را بجز عتق بدید هم و عجب آدم  
 از برای کسی که مان مکرم میشود چگونگی نوسان بدید خدا و از نوسان  
 الله ان الله بصیر العباد یعنی و امید که آدم از نوسان بسوی خدا و خدا بدید  
 به سیدگان خود و سید هم من که خدا از عتق این ناسیجانه و عیینه من الم الله سبحانك  
 ما مکرر و آنکه داشت او را خدا بدیدهای آنچه مکرر داشتن و عجب آدم از آنکه  
 که اراده د با و زینت و ساد از در جگر یعنی عتق نیاید بدید خدا ما شاء الله

قوله لا اله الا الله ان الله انما افلح من اذله وادله من شيدم خدام عز وجل من انفعلين  
 فزوده فخصه من ان يوقه خير من ان يوقه وعسى ان يوقه ولبهاست معقوان  
 شك **حديث** سبط **حديث** كرمه ما را بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه  
 از حضرت امام رضا ع انا بانه كرامه من ان يوقه رسول خدا كنه كنه  
 جل جلاله فزوده كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 زاد كنه كنه **حديث** سبط **حديث** كرمه ما را بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه  
 از حضرت امام رضا ع انا بانه كرامه من ان يوقه رسول خدا كنه كنه  
 ايمان بنا و كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 من بنا و كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 من كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 ولا يفتعون الا لمن انفعه بعض شفاعته في كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 خدا او را پس بده باشد فزوده كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 پس بده باشد **حديث** سبط **حديث** كرمه ما را بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه  
 ان انا بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 مراد منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 خود بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 حرص داشتم ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 بر آنچه چيز است اگر بخواهد ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 عونه ادن ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 از جانب خدا ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 خوشحال از يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 است و اگر بخواهد ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده

حديث  
امان

بر احوال است بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 بودن بر آنچه چيز است و اگر بخواهد ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
**حديث** سبط **حديث** كرمه ما را بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه  
 از حضرت امام رضا ع انا بانه كرامه من ان يوقه رسول خدا كنه كنه  
 جل جلاله فزوده كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 زاد كنه كنه **حديث** سبط **حديث** كرمه ما را بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه  
 از حضرت امام رضا ع انا بانه كرامه من ان يوقه رسول خدا كنه كنه  
 ايمان بنا و كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 من بنا و كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 من كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 ولا يفتعون الا لمن انفعه بعض شفاعته في كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 خدا او را پس بده باشد فزوده كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 پس بده باشد **حديث** سبط **حديث** كرمه ما را بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه  
 ان انا بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 مراد منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 خود بدين منوكل بعد ف سئل ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 حرص داشتم ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 بر آنچه چيز است اگر بخواهد ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 عونه ادن ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 از جانب خدا ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 خوشحال از يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده  
 است و اگر بخواهد ان يوقه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فزوده



عبد بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السلام و ان از رسول خدا صلوات الله علیه و آله  
که فرمود بدان بعضی اصحاب خود و فرمودی شخصی به بندگی خدا و دوست دارم برای خدا و  
دارای برای خدا و موافق کن از برای خدا و معاداة نما از برای خدا نمیشی نوکوستی خدا را  
مگر چنین و شبیه آنرا ایمان و هر چند باشد عار آن و ذوق آن ما بود چه چنان و تحقیق  
کردند برادر و یار و یار و یار که اکثر از اهل بیت است بر این بنا و سستی با هر چه  
کنند و بر این بنا با هر چه کنند و عذر نیست که بی نیاز نیستند مردم از خدا چیزی را  
عین من حضرت عیسی که چگونگی خدا را از این بنا که با هم بدست یکدیگر دوستان و  
دشمن ندارم از برای خدا و این است که اهل و دوست دارم و دوست دارم و دوست  
نا و اهل دشمنی را هم شایسته کرد و رسول خدا صلوات الله علیه فرمود اینرا بپایست گفت بلو فرمود  
این دوست خدا است و دوست دارد دشمنی این دشمن خدا است و اهل دشمنی را  
دوست دارد و دوست دارد و هر چند که بداند که بداند و دشمنی را دوست دارد و دشمنی را  
و هر چند بداند و دشمنی را دوست دارد و دشمنی را دوست دارد و دشمنی را دوست دارد  
اللهم عینه و سند حدیث از ابان و غیر از حدیثی از الی محمد فرمودند بدست  
رحم میاید بر سر زعفر و قواست که حرم کرده شود بر آنجا غریبی که برسد و اهل  
بدان هر دو که برسد و اهل حق بعد از دولت مندی و عاقبتی که استخفاف و سستی  
مان اهل ان و یاران جاهل است **بخبر** حدیث کرد ما را بدین من رحمه الله  
مسند زغبان بن ابراهیم از حدیثی از ابان بن کواجر فرمود ما بر سر  
خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمودند که بدین سبب که شما هرگز و وقت  
دارید که نوبت به یکدیگر در راه اهلای خود پس بوسید همدان را با حلق خود  
**حدیث** در حدیث کرد ما را از حدیثی از محمد بن جعفر سند حدیثی از علی بن ابی  
علی بن الحسین فرمود بدین امر را بر حدیثی میگرد که گفت شنیدم رسول خدا را که  
میفرمود با عاقلان با نیکب که سزد اند که ده و نیک از بدی که هر چه نوافضل مخلوق  
از بعد من با عاقل و فقی و من و غیر این است من کسی که اطاعت نو کند اطاعت من  
کرد و کسی که معصیت نو کند معصیت من کرده و صلوات الله علیه بر محمد و آل

سلیمان و اسلم کرد **بخبر** حدیث کرد ما را از حدیثی از ابان بن کواجر فرمود ما بر سر  
خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمودند که بدین سبب که شما هرگز و وقت  
دارید که نوبت به یکدیگر در راه اهلای خود پس بوسید همدان را با حلق خود  
**حدیث** در حدیث کرد ما را از حدیثی از محمد بن جعفر سند حدیثی از علی بن ابی  
علی بن الحسین فرمود بدین امر را بر حدیثی میگرد که گفت شنیدم رسول خدا را که  
میفرمود با عاقلان با نیکب که سزد اند که ده و نیک از بدی که هر چه نوافضل مخلوق  
از بعد من با عاقل و فقی و من و غیر این است من کسی که اطاعت نو کند اطاعت من  
کرد و کسی که معصیت نو کند معصیت من کرده و صلوات الله علیه بر محمد و آل

من و او علی بن ابی طالب است **بخبر** حدیث کرد ما را از حدیثی از ابان بن کواجر  
فرمود ما بر سر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمودند که بدین سبب که شما هرگز و وقت  
دارید که نوبت به یکدیگر در راه اهلای خود پس بوسید همدان را با حلق خود  
**حدیث** در حدیث کرد ما را از حدیثی از محمد بن جعفر سند حدیثی از علی بن ابی  
علی بن الحسین فرمود بدین امر را بر حدیثی میگرد که گفت شنیدم رسول خدا را که  
میفرمود با عاقلان با نیکب که سزد اند که ده و نیک از بدی که هر چه نوافضل مخلوق  
از بعد من با عاقل و فقی و من و غیر این است من کسی که اطاعت نو کند اطاعت من  
کرد و کسی که معصیت نو کند معصیت من کرده و صلوات الله علیه بر محمد و آل

استند

سید

الحلج الرابع

بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام در روزی که شنبه را حضرت خداداد علیه السلام  
 میفرمود و میفرمود که خداوند این جهان را در ملک غیر از خود گردانیده و او را گردانیده  
 میکنند و حضرت ثانی قیامت که یک روز باری کند و او را عارف حق بخت کند و با  
 مشایخت کنند ملک او را تا بخانه او برساند و اگر بیاورد او را عبادت کند  
 در هیچ و تمام و اگر ببرد شاهد شوند معنی حاضر شوند چنانچه او را واستغفار کند  
 از برای آن تا روز قیامت **و** که در حدیث است حدیث کرد که ما را بعد از این  
 عین ف سند حدیث از ابن العابدین از پدرش که از امیر ارسو بخدا که فرمود  
 حضرت که خدا واجب کرده بر شما اطاعت کردن هر آنچه کرده تمام را معصیت  
 کردن من و واجب نیست بر شما تبعیت کردن امر را و فرمود که بر شما اطاعت  
 علی بن ابی طالب است و خدا علی را از اطاعت من و آنچه کرده تمام را از معصیت  
 من بیکدیگر کرده تمام را از معصیت من و کرده اند علی را از دین و دین من و من  
 و او را پس و علی از پشت من از برای ام و دینی علی ابی طالب و دینی علی کز  
 و دوست علی و دین من است و دشمن علی دشمن من است و علی صاحب اختیار  
 است که من صاحب اختیار بودم و من صاحب اختیار بودم و من صاحب اختیار بودم  
 پدر از این ائمه **و** حدیث است حدیث کرد که ما را بعد از این احمد بن  
 سنان که مکتب از احمد بن سند حدیث تا احمد بن تحقیق که کفند حدیث  
 مرعادی الی جمله و راه حیک و باقی بود از آن چند روزی چون بمن نظر کرد  
 فرمود با شما ما فایده را از این ماه روزی که شنبه را در خدمت امام رضا علیه السلام  
 رسول خدا بود و نور از تو تابان شد و غوث شده که خدا او را بعد از حدیث  
 رساند و بعد از آنکه با تمام مراد از حضرت داده و حضرت و از بزرگواران  
 و حضرت او را از این روز و از این روز و از این روز و از این روز و از این روز  
 و از این ماه حیک و او را بعد از این روز و از این ماه از این روز و از این روز  
 کردن و از این روز و از این روز و از این روز و از این روز و از این روز

و

الحلج الرابع

و از این روز و از این ماه خواهد بود از این روز و از این ماه و از این ماه  
 که شنبه را در ملک غیر از خود گردانیده و او را گردانیده میکنند و حضرت  
 ثانی قیامت که یک روز باری کند و او را عارف حق بخت کند و با مشایخت  
 کنند ملک او را تا بخانه او برساند و اگر بیاورد او را عبادت کند در هیچ  
 و تمام و اگر ببرد شاهد شوند معنی حاضر شوند چنانچه او را واستغفار کند  
 از برای آن تا روز قیامت **و** که در حدیث است حدیث کرد که ما را بعد از این  
 عین ف سند حدیث از ابن العابدین از پدرش که از امیر ارسو بخدا که فرمود  
 حضرت که خدا واجب کرده بر شما اطاعت کردن هر آنچه کرده تمام را معصیت  
 کردن من و واجب نیست بر شما تبعیت کردن امر را و فرمود که بر شما اطاعت  
 علی بن ابی طالب است و خدا علی را از اطاعت من و آنچه کرده تمام را از معصیت  
 من بیکدیگر کرده تمام را از معصیت من و کرده اند علی را از دین و دین من و من  
 و او را پس و علی از پشت من از برای ام و دینی علی ابی طالب و دینی علی کز  
 و دوست علی و دین من است و دشمن علی دشمن من است و علی صاحب اختیار  
 است که من صاحب اختیار بودم و من صاحب اختیار بودم و من صاحب اختیار بودم  
 پدر از این ائمه **و** حدیث است حدیث کرد که ما را بعد از این احمد بن  
 سنان که مکتب از احمد بن سند حدیث تا احمد بن تحقیق که کفند حدیث  
 مرعادی الی جمله و راه حیک و باقی بود از آن چند روزی چون بمن نظر کرد  
 فرمود با شما ما فایده را از این ماه روزی که شنبه را در خدمت امام رضا علیه السلام  
 رسول خدا بود و نور از تو تابان شد و غوث شده که خدا او را بعد از حدیث  
 رساند و بعد از آنکه با تمام مراد از حضرت داده و حضرت و از بزرگواران  
 و حضرت او را از این روز و از این روز و از این روز و از این روز و از این روز  
 و از این ماه حیک و او را بعد از این روز و از این ماه از این روز و از این روز  
 کردن و از این روز و از این روز و از این روز و از این روز و از این روز







[illegible]

شود

منہ رحم کوہلہ

مادامہ

ما را تسخیر کنید یا من حمله کنم و الله عدو ستمدار است باز میگردند با صغیر بن زیاد گفت که دروغ است امیر المؤمنین علیه السلام در منبر کوفه میفرمود منم سید او و شما پیغمبران و وصی پسر پیغمبران منم امام و رئیس مصلحانان و کسانی که منم و اولیای جماعه مؤمنان و شوهر سیده فاطمه عالمیان منم که اکثر نبوت را ستم کنم و منم که صوف و پیشانی عالم منم آنکه بکشد و هجرت کردم یکی از ستمکاران و از ادب نبوی کوفه و منم که در و بیعت کردم مرتب بجهت رضوان و مرتبه کرمگاه حدیث و منم که چل گشته و در دیروز در حین جنگ اول پیغمبر و افران و منم زنده بود و شمشیر افرانم دم و ذوالفقار و منم سوار شوند بدو و اسب شهاب و دود اسب و دارش علم پیغمبران و این و محبت خدا بر عالمیان میدان پیغمبران و بر خدا و الله اما اینست پیغمبران جماعه که مراد و نبوت دارند از این جهت کرده شده که اندک و اما که مراد شمر توان و ملعون شوند و هر آینه بود حدیث من رسول خدا اگر نبوت میفرمود و سخی و ایمان و ثبوت و دشمنی تو که در غفلت است و منم خانه و نبوت اخلاص دروغ بگویند کسی که کان بکشد که مراد و ستم اود و نورادش منم و اوستا فرستد خدا بر عهد و ایمان و در این و فرستد از انقضای انقضای شیخ صدوق یا یوسف رعین و سید نام برساند سید الرحمن هم گفت که عرض کردم یا رسول الله رواه ما را سوسی بخانه گفت از این این ای پسر در وقتیکه هواها را با غافلان شود و نور شود بر او با عیسی بن ابی نوح پسر سبک علی بن ابراهیم منم و حله و منم بر اینان میدان رض و علی شرف گرفته منم این حق و باطل کسی که او را سوال از حوائج بفرماید و کسی که طلب شد کند او را و منم باید و کسی که صد حق گفت از نزد علی بن ابی طالب کسی که حدیث کند حدیث را بر پیغمبر و پیغمبر و کسی که پناه نبوی علی این سپید اود و کسی که بجای چنان نزد بخانه سپید هدایت او کسی که بجای افرا کرد را هر آینه نشان میدهد و او را هدایت میکند از پیغمبر و ستم ستم شد مفاد علی شد و در و صل است او را و او را کند کسی که در ستم کرد و او را در

## حکمت

کندم



پدر برادر خود را امر کرد پس ای ذکر با فرمود با نام پستی نو گویند و این حرف  
 بپرسید که میان هشت و دو روح غریبه هست که قطع میکنند و تعبیر آن  
 آنست که از خوف که بپرسند فرمود بلو بیست حد و هفت نما که حال خود  
 حال است یعنی خواست و بر این خود را گرفت در این وقت ماد ریخی او را  
 گرفت فرمود با اذن میدی برای تو ایور چشم من است که نیازم و دست  
 کم دو یا چهار عدد که بپوشانند دندانهای تو را و خشک نماید اشکهای  
 پس چرخ کرد تا آنکه نشنید از اسلیم چرخید و بر این چرخید پس ظاهر شد  
 از دوستان پس هر دو عدد را گرفت و فشار داد و اشک از میان انگشت  
 آن مریخت نظر کرد ذکر با سوئی و سووی اشکها و آن در این وقت سر خود را  
 با سر بلند کرد و فرمود خدا یا ابن فرزند من و این اشک و چشم داشت و تو  
 ارحم الراحمین بود از این که کربا که هرگاه اراده موعظه داشت بنی اسرائیل را  
 بجا میآورد و چنانکه میگرد هرگاه چرخ را میدید نام ختم و هشت را میبرد  
 روزی بنی اسرائیل با او عظمی آمد و سر خود را بجا میبرد و در میان مردم  
 جنای فکر با راست چرخ خود نظر کرد چرخ را ندید و فرمود که جسم من چرخید  
 از جانی افشا که در مجسم کوی هست که او را سکران میگویند در اصل آن  
 کوه بود خانه ایشا و این غنیمت است که از غنیمت خدا از وحی شده و در آن  
 سر خانه چاه است طول آن صد سالست بنی چاه تا بوبیست از انش و در  
 تا بوبیست و ده سال از انش و ده سال از انش و بنی فرات و غنیمت است  
 انش و مرثی سر خود را در او رد و گفت و اغشاء من اسکران و از انش سر  
 نهاد که با علیها السلام مجلس خود برخواست و برادر چرخ را خلد فرمود چرخ  
 و برود طلب چرخ بدست خود فایز دادم که او را بنی مکر بعد از من در خانه  
 چرخ خواست و بر این آمد طلب چرخ را میبرد چرخانان از بنی اسرائیل افشا  
 کشید اما در چرخ کا اراده داری گفت اراده دارم که فرزند من چرخ را بخواهد

نامش شنیدند سر بصرها داده مادر بچی با چو آن بان بجا سراسر بل در آن شد تا باری  
کوسفتند آن سر بید مادر بچی گفت ای چو بان جوان با بصفقه بدید چو آن گفت  
شاید شما در طلب من میگردید که بدید که بدید ای عزیزند معنی نام آنش شنید و سر  
بصرها داده چو بان گفت من اول دفعه اینچنین گفتم با بصفقه که اگر بچران  
کوسفتند سر بجزایان از آن شدند و آن همان در آب چشمش فرو برد و چشم خود را  
بطرف اسماء انداخته میگوید بهر نزد جلال او شکر که اب سر نه نوشتم تا سر خود  
نزد نو نه بدم مادر بچی چو بان او را چون بچی نواد در نزد بان نشد و سر او را گرفت  
و میان دو لیستان خود داده و مادر بصفقه ضایع شد ایچو بان مادر محال نامد بالیا  
چی اما در گفت ای چو بان که یکم از نو پیر اهن موراعوض از پیر اهن ششم شود  
که نرم تر است ماد چو بان کرد و تلخ عی که بچی خورد و خوابید و خواب او را  
برد و از برای وقت نماز هر دو بر نه خواست در خواب او را نداد کرد ندای بچی  
خاندن از خانه نماند یافتند و ایشان یکی هر چست نه بدار شد و بچی خواست  
فرمود با راه را از نفیض من در که بر خند با بیزش نو فتم که طلبیای بکتم سوا پی  
سایه بیت المقدس فرمود ماد پیر اهن مورایا و ردانسم که شما پیر ماد و مراب  
مهلکه میاندار پیر ماد را مد پیر اهن مورایا و رد و بچی داد ماد چو بان بچی زد  
و الفاس کرد و زکر با میاد بچی گفت در سنازان بدار که فرزندم بود و دل آن  
کوده شده و نیست که منفع شود بزند که خود بر خواست بچی پیر اهن را و ب  
سر نهاد و کلایم از بیت المقدس و عبادت خدا میگردید و اخیار و علما نا شد ایچو  
شد از امر بچی که آخر سرش را برای مرگ زان به بریدند **حدیث ششمین** از حدیث  
که ما را از حدیث علی رضی الله عنده حدیث سند حدیث فار سید بعبید الله بن عبید  
عم بن عبید که رسول خدا و مود کرده م که بکشت که بکوش باشد از جانب خدا  
فولان و کسبست که راست کوش باشد از جانب خدا از راه کفانو کرده و م  
خدا می زانم کرده ایستکه افام که از این اشیاء علی رضی الله عنده و م و امام



مراد پس از این اراده آن است که فرزند بر ما جامع فرماید و هماینها را  
 که شما فرمودید بخود نسبت داد رسول خدا فرمود که هر یک بیجا من در حق  
 سلمان که آن از ما خوانده است بدین سبب که من از برای مثل سلمان حکیم  
 او را سوال نما که تو را خبر میدهم که گفت با سلمان تو گفتی که من پیش  
 روزه ام سلمان گفت بله گفت ما شاهد میکنیم در اکثر روزها تو چیز  
 سلمان گفت نه چنانست که تو گفتی من روزه میکنم در ماه سه روز نخستین  
 و نخستین از چهارشنبه و وسط و خدا میفرااید که یکشنبه کند برای  
 آن ده برابر است و وصل میکنم روزه شنبه را هر چند دوری باشد بر وضو  
 این روزه و هر یک که گفت تو گفتی شما احباب میکنم گفت بله گفت با وجود  
 که تو پیشتر شما در خواب سلمان گفت با پنجشنبه من شنیدم از حضرت  
 رسول خدا که مکرر میفرمود که یکشنبه بر وضو نماید کو با تمام شب را آنجا که  
 و من همیشه با وضو خواب کرده ام عمر گفت تو گفتی که هر روز یکشنبه قرآن  
 میکنم و تو پیشتر روزها خاموشی سلمان گفت تو مطلب را نفهمیدی و عقل  
 با پنجشنبه من شنیدم از رسول خدا که میفرمود با عیال مثل نورانی من  
 مثل فلان و الله اعلم است کسیکه او را مرتبه خواند کو با ثلث قرآن بختم  
 کرده و کسیکه دو مرتبه او را خواند کو با دو ثلث قرآن را خوانده و کسی که  
 سه مرتبه او را خواند کو با تمام قرآن خوانده کسیکه شش بار عیال و سه بار  
 بزبان خود کا ملامت دهد او را ثلث ایمان و کسیکه نوازان و دل دوست  
 دارد برای آن دو ثلث ایمان است و کسیکه نوازان و دل و بدست یار  
 کند ایمان در آن کامل شده و من یکسبکه مرا مبعوث کرده و حق رسالت  
 اگر نور اهل ایمان دوست دارند مثل اهل ایمانها خدا هیچ احد را به  
 ان عذاب نمیکند و من بهتر میخوانم فلان و الله اعلم هر روزی سه مرتبه  
 عمر بخواند و کو با سن برده من خونریزه بود با سن را بدندان گرفته

ن

مثل جوان که از مجلس لعین **حدیث ششم** حدیث کرد ما را جعفر بن علی  
 حسن بن علی بن عبد الله المعینی که کوفی از صادق علیه السلام سند را  
 رسانید ما امیر المؤمنین که حضرت فرمودند و در آنها و عکارا هرگاه که کوفی از آنها  
 ظاهر شود هر اسله میبوشد سحر می نوشت که چهارم در آن بود کسیکه با حق  
 هم عقیده باشد خدا امر دنیای او را کفایت کند و کسیکه اصلاح کند دنیا را  
 ها بخود را اصلاح کند خدا عیالها بخود را و کسیکه اصلاح کند دنیا را  
 و دنیا را خدا اصلاح کند آنچه دنیا را از دنیا نماند است **حدیث**  
**هفتم** حدیث کرد ما را عبد بن عبد الله بن جعفر سند حدیث را از  
 صادق علیه السلام که فرمودند نیست که تابع شود شود مرد را بعد از آن  
 او را ثواب مکرر حضرت صد فرقه در حق خود او را جایز میکند آن پل و پل  
 و خوش آنبار که بعد از آنش جایز باشد و طریقه خوبی با دیگران دارد که بعد  
 از آنش با نظر بفرمودند و فرمودند که برای آن طلب معصرت کند **حدیث**  
**هشتم** حدیث کرد ما را احسان بن ابراهیم بن ابراهیم نا ندرت حدیث را از  
 نارسید صادق علیه السلام که فرمودند و الله و سلم که خبر داده شد من از  
 صادق علیه السلام که فرمودند و الله و سلم که خبر داده شد من از  
 سماعه بن سنان هرگاه خدا بیدار ما را سالی شفت کرد و حق خدا را از آن بیرون  
 خدا بفرمانان بفرموده است و ما را سماعه میبکند که ما را در آنجا صرف کل کار  
 و کج کاری نکنند و نقل میبکند بکند و ما را را را میبکند و حق خدا  
 بر مهران هست **حدیث نهم** حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یونس  
 رحمه الله حدیث سند حدیث را از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود و من  
 محمد خدا و من خلیفه خدا و من صاحب خدا تا از من نکندند به بعثت حق  
 رسند و من در خدا که از آن بابد و اخل شد و من خلیفه خدا و من که  
 خدا مرا از خود کرده و من امام و من پسر من بعد از من خلیفه خدا است

منجم کوبیده

منجم کوبیده

منجم کوبیده

منجم کوبیده

پیغمبر رحمت **حدیث پنجم** هر حدیث که منال علی پسر احمد پسر عبد الله  
حدیث سند حدیث نا امام موسی کاظم علیه السلام مندا منصل کرد از فرید  
نا امیر المؤمنین که فرمود من داخل شدم بر رسول خدا و ان حضرت رسید  
فیما بود و چند نفره از اصحاب نزد حضرت بود ند چون رسول خدا را دید  
صورت مبارکش شکفته شد و نغم کرد ناد بدم من غیدی د ندا فایه  
مبارکتر از مودا ابعلی و با پانجا نرسید که بر حضرت مصلی شوم بشی که  
وان من باز رسید بعد از باصحاب خود کرد و فرمود ابعصر اصحاب من  
اقبال کرد بوشه ارحمت باقبال کردن علی برادر من بوشه اکر و اصحاب  
بدر سبکه علی از منشت و من از اعلام روح علی از روح منشت و کل هان  
کل منشت و علی برادر منشت و وحی و خلیفه منشت و ما من در جوت  
من و بعد از موت من کسی که مطاعت علی کند اطاعت من کرده و کسی که  
مواظقت علی کند مواظقت من کرده و کسی که مخالفت علی کند مخالفت من  
کرده **حدیث یازدهم** هر حدیث که در فارا جعفر پسر محمد پسر مسهر من  
حدیث سند حدیث نا رسید یابن عباس من خوا الله عنه گفت که رسول  
خدا فرمود کسی که خواهد نزد که کند بن زده که کردن من و بجهت تو  
مردن من و داخل هیئت عدن که منزاع است بشود و بیکرد در حق  
که گشاشه او را خدا بمن عز و جل مید فرمود ما بد دوست دارد علی را  
علیه السلام و چند نزد باوصفا و نزد آن که آنها عزت منند خلق کرد  
شده اند از طبع من بشویشکایت از دشمنان امان از امن من که متکبر  
و فضل آنها بد و فاطمین در آنها بد صله مرا هم خدا که هر این بکشند آنها  
فرز من میباشند از من خدا نرساند باها شفاعت مرا صلوات شد  
خدا بر محمد و آل محمد **الحمد العالی** محمد هر از کثا و شیر نجفا  
شخص ضد و بن ابوبکر رحمت الله علیه که در بن الحدیث و ان

منہجہ کو ملے

مقامت

مشرع کو ہمارے

تالی الشرح طالع

روز نهم شنبه کده روزا شعیان باقی بود شکسته نمر که بود **جمله کشته شد**  
 حدیث کرد ما را شیخ عبدلی ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن موسی بن بابویه  
 رحمه الله حدیث سند از سید بابی بصیرت گفت که صادق علیه السلام فرمود بدین شک  
 حال اینده درویشان که از امران یا خیمه میانان و زمانه بخت با الکلیت میگردانند  
 رسیده و میگویند خدا بد و مملکت کاثران اعمال کشته منمیزی بکار گذرانیده  
 سخت و دشوار یک پدید آمده و مملکت با نینده و بنویسند هر دو بر آن کوفت عمل او  
 و بر زلت علما و اراکین و اولیای اعدا و مراد را خوف از صادق علیه السلام  
 کردند از قول خدا را به که مضمون آن اینست که نوبت می کنند پس هر چه  
 را که ایاما بنوعر زدادیم چه چیز را کشند که شود در آن کسب که شد کشید  
 و حال آنکه شمارا بیم دهنده و واعظ آمد چرا معصیت کردید فرمود ندان  
 حضرت ابن نوبخت است **حدیث دیگر** حدیث کرد ما را احمد بن حسن  
 پس احمد بن محمد بن احمد بن نصر بغدادی که آورده میشود بهریری **حدیث** ثقات  
 داده میشود بسوی نوشته که روی نوشته از طرف مردم است دیده میشود  
 در آن مکرر بدین های غلط لیقول میگشاید این را بنزد پدر پس میگوید یا پدر **حدیث**  
 من یا ابا میرگی را بسوی محمد بن یونس بغدادی میگوید یا پدر من بنمایم که  
 اینکه خدا بکیم نزد خود خفی بودی که در او دنیا نماز نمیکردی از برای من **حدیث**  
 بنده ما بسوی محمد **حدیث دیگر** حدیث کرد ما را احمد بن علی رحمه الله  
 حدیث سند از رسیده باسن بنیالاک گفت که رسول خدا فرمود مردم مؤمن را  
 بهره و زیاده کند و رفی و واحدی که بر آنورق باشد علم دین خواهد بود آنورق  
 در ثبات جلایه میانان و زمانه اندیش و عطا کند او را خدا بهره و زیاده  
 باشد از آنورق شهر **حدیث دیگر** حدیث از ابی جعفر باسن بنیالاک گفت که رسول خدا فرمود مردم مؤمن را  
 که نمیشوند نه عالمی که بداند او را خدا ای بنده شستی نزد دوست من و واحد  
 علم کردی از آن منمیزی خودم که هر اینه ساکن که نور را با انعام درویش و

۴  
منزل کوی  
حدیث









المجلس الثاني عشر

برعدن والحمد لله عليه واله وآله **الحمد لله** على ما جرى من هذا المجلس  
 في كتاب الشريف نجاشي شيخ صدق بن بابويه العتيقي  
 رحمه الله عليه في روز شنبه که سه روز از شعبان باقی مانده  
 بود ستاد هجرت رسول الله علیه واله وسلم حدیث **اول**  
 حدیث کرد ما را شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه العتیقی  
 عین ف سند حدیث را رسید سند صحیح بر عبد الله انصاری از حضرت باقر  
 و ابی کرده که گفته بود رسول خدا ص فرمود که هر که بگوید یا  
 رمضان رویشد یا وید بصورت خود و میفرمود اللهم ما ملک علینا الا  
 والايمان والسلمة والامن والفاضة والظلمة والزوال واسع وضع  
 السلام والعون على الصلوة والصيام اللهم سلنا الله رمضان وبنينا  
 متنا حققة شهر رمضان وقد غفرنا لعل رسولنا رواه محمد بن  
 فرمود بگوید که مسلمانان هرگاه طالع شود ماه بركت رمضان غل کرده به  
 شوند لشکر شایان و درهای آسمان گشوده میشود و درهای جهنم و گشوده  
 میشود و بسته میشود و درهای جهنم و درهای آسمان گشوده میشود و درهای  
 افشاری از آن شد چنانچه میسند که خدا را از آن میگردانند و چنانچه  
 ندا میکنند از هر شب رمضان یا سوال کنند هس یا استغفار کنند هس  
 یا الیها عطا نما را قضا کنند و لغوض و هرگاه دارند و تلف ناطع شد  
 ماه سوال این را کرده میشود در شعبه بد و بد در صبح بد بسوی جوار خود  
 که از روزه جائز است آگاه باشد ضم یا نکند که خان عهد در فضیلت  
 او سینه پیشانجا برده فادیرهم و اشرف حدیث **ثانی** حدیث ما را از  
 معاذی عذف سند حدیث از سعد بن جابر که در سوال کردم از ابن عباس  
 که چنانچه از بابی که روزه کرد ماه رمضان از دشمنان خود انزاکند  
 اید جبر و مهابت و حدیث که نوزاد بپوش با غیر کوشش نشیند باشد و مرکا

نور

بدل نون کرده باشد فارغ سازد نفس خود را از این عید سوال کردی و نوران پسرا عید  
 نوران را که آنکه در علم و ادب و اخلاق دران سند حدیث سعد بن جابر از ابن عباس  
 در آمدیم مهابت از این بزرگان فرمود او را که هیچ پیش از طبع اقبال بسوی او رفت  
 و دان غار صحرای جنت که در یک قدم حدیث را بدید و بخود را بسوی کرد فرمود  
 بشنوا من اینجای که میگویم بشنیدم از رسول خدا که میفرمود اگر بداند شما که چه چیز است  
 از اینها در راه رمضان در ثواب روزی که در این ماه بنیاد میکند شما شکر خدا را  
 هرگاه بوده باشد که در رمضان خدا میامزد که است مرا که اشکار و نهان  
 امارا و بنده کند بر شما و هزار در صبح و عشاء و نهار و شبانه کند **و** بر این روز  
 میگوید خدا از این بزرگان دران حدیثی که در روز و شب عبادت بکند  
 ثوابی بگوید ثواب روزی که دران ماه عبادت **و** بر این روز و شب عبادت  
 شمار خدا بگوید که در این ماه است فبشره و فرمود در این روز و شب عبادت  
 اخذند و از آن هزار خانه را نور است و در این روز و شب عبادت و از آن هزار خانه را نور است  
 و در هر خانه دو روزه هزار کعبه است بر هر کس میجوید بنشیند و اهل بیت خود  
 در هر روزه هزار ملک است بر هر کس هدیه ایشان از جانب خدا **و** بر این روز و شب عبادت  
 عطا میکند شمار خدا در این ماه هزار در صبح و عشاء و نهار و شبانه عبادت  
 در هر خانه هزار خانه است بر هر کس میجوید بنشیند و در هر کس هزار کعبه  
 بخورده باشد اندکی از آن کعبه ها بپوشانند و نیا و نیا **و** بر این روز و شب عبادت  
 میکند خدا در این ماه هزار هزار شهر و در هر شهر هزار خانه و در هر خانه  
 هزار خانه و هزار خانه بر هر کس که عبادت در هر کس که عبادت در هر کس که عبادت  
 ان نظام که بعضی از آنها به بعضی بگویند **و** بر این روز و شب عبادت که شمار خدا در  
 در این ماه هزار شهر و در هر شهر صد هزار خانه باشد و در هر خانه صد هزار  
 کعبه باشد از طلا و هر کس که هزار روزه باشد بر هر کس که در هر خانه و نهار و شبانه  
 در این ماه هزار کعبه باشد که باقی باشند بدو یا فوت هر کس و هر کس که











میکنند و دوستی کردن با مؤمنان از برای خدا و مدافعت کردن بر حق  
 صالح این هر دو را از قطع میکند و استغفار کردن رکن دل و واجب است  
 کند و هر چه بر آن کوه هست و ز کوه بدینها روزه است **حدیث دوم**  
 حدیثی که ما را پدر من رحمه الله بجزف سند از سید محمد بن وان از  
 صادق و حضرت رسالت سند از ابی بنی طالب که فرمود بر شما  
 باد به نیازی استغفار کردن در ماه رمضان بدرستی که بسبب آن  
 میشود از شما بلاها و بسبب استغفار و عفو میشود گناهان شما **حدیث**  
**سوم** حدیثی که ما را محمد بن احمد بن حسن بن الولید بن عیسی سند  
 رسانید بنیات بن ابراهیم و آن از حضرت صادق علیه السلام و حضرت ابراهیم  
 عدام که فرمود حق تعالی شش خلعت را ناخوش دارد و ناخوش دادم من این  
 شش خلعت را از برای شما بگذارم خود از فرزندان خودم و از برای  
 اتباع ائمه ناخوش دادم از شش عیان اول بازی کردن در نماز بارش  
 خود و بخود متوجه شدن دوم جمع کردن در روزه واجب در عیادت  
 وجه در رضاء آن بانی که وقت با با وسعت و بعد از ظهر باشد سیم  
 مت غافل بعد از صدقه دادن چهارم رفتن عیادت در روز پنجشنبه  
 با حایض باشد پنجم در خانه ای مسلمانان نگاه کردن از در و بوار  
 پیروز ششم میان برهنگا که با بد عیبت گرفتار کند **حدیث پنجم**  
 حدیثی که ما را احمد بن محمد بن محمد بن عطاء بن عیسی سند از سید  
 حفص بن عقیق که گفت صادق علیه السلام فرمود که اگر از این عذر الشهور  
 عند الله اثناعشر شهرا یعنی کتاب الله يوم خلق السموات والارض یعنی شما  
 ماهها نزد خدا داده است در فراموشی از روزی که خلق کرده است شما  
 و از منبر حق اینها داده است که اول سال باشد ماه رمضان است که تا  
 خداست و فراموشی در آن آمده و سایر یک سال است و اینها آمده و اینها

وینا به حدیثی که

در رمضان

در رمضان شب قدر است و فراموشی در شب قدر رمضان نازل شده است و استقبال  
 کنند ما را از لایه و فراموشی **حدیث ششم** حدیثی که ما را ابراهیم بن اسیح  
 بن عیسی و سند حدیثی از عده از پدر من از حضرت صادق علیه السلام و حضرت ابراهیم  
 خدا که فرمودند نزد باشد که در شب قدر از این عذر در زمین خراسان زیارت  
 نکنند و از عفو میگویند واجب کنند عیادت و جلد از برای آن عیادت را و عیادت  
 جسد او را و از این جهت **حدیث ششم** حدیثی که ما را محمد بن ابراهیم  
 بن عیسی سند حدیثی از سید محمد بن ابراهیم رضا که فرمودند پدر من که در  
 نغمه هست نباید بر آن بفرود روزگار که به حال آمد و شد ملکه باشد  
 فوجی نباید از آسمان بر زمین و فوجی از زمین بالا روند با بطنی باشد تا فوج  
 صورتی فایده شود و عیادت کند که این روز از رسول خدا ان بفرمود که  
 بود فرمودند در زمین طوس در بار خراسان فم عیادت که ان بفرمودند  
 فم عیادت که بلکه مثل آتش از چوبی که در آن مدخول است که  
 زبانه کند مراد از بفرمودند که رسول خدا از زیارت کرده و خدا  
 بسبب باره من تو این باره هزار حج میرود و هزار عیادت مقبول است عیادت باید  
 من و پدر من از شقیان او خواهم بود در روز فایده **حدیث هفتم**  
 حدیثی که ما را احمد بن محمد بن محمد بن عیسی از ابی صلت مروی گفت شنیدم از  
 حضرت رضا علیه السلام فرمود و الله بنسبنا من اهل بیت علیهم السلام که کشته شود  
 باشد بدین نوعی که که نور او را خواهد گشت از زمین رسول خدا فرمود بدین  
 شریک خلق خدا در روزگار که که بکشند ما را هر ستم و بعد مراد فرمود  
 در زمانه هلاکت و در خانه عیادت که باشد که کشته بارت کند مراد از عیادت من  
 بنویسد خدا برای آن مرد صد هزار شهید و صد هزار صدق و صد هزار  
 حاجی و عمر و کشته و صد هزار عیادت کند و حضرت فرمود در روز فایده  
 و در غرضه عیادت رفتن ما باشد **حدیث هشتم** حدیثی که ما را





من محمد وند جلیل مرتبه بزرگست نام من وعظم است پادشاه من بکلی  
 من وکبر از ان مرام کردم بدینها تمام را با نش جهم سکنه اادم شما و اهل  
 سکنای جوای و دفع کردم از شما بر جهم خود شش را و هرگاه و فتنه  
 شام شود بر خیزید و وضو بنانید و نماز کنید بیکرم از برای شما  
 چنانچه مرا نوشته در آن من خداوند صاحب جبروت بزرگه دین مرشدی گان  
 من و کبر از من بالا میباید ملائکه من از نزد شما برضا متکرر و حوام  
 بر من اینک را بخواه کم شمار و عطا کم شمار و روز قیامت از و شما شاد و  
 هرگاه و وقت خفتن شد بر خیزید و وضو بنانید و نماز میکنید  
 بیکرم بر این پنج روز خدا برای شما نوشته در آن ان منم غذا و تنگ که نیست  
 خدایه جزم و نه برورد کاد به سوا به من بندگان و کبر از من در دعا  
 من خود طهارت میکنید و بسوی خانه های من راه میرید و در نماز من وضو  
 میکنید و حق تراشناخته اید و فراغ من را داده اید شاهل میکنم  
 ای سچا بشل و شاهل ملائکه من اینک را بخواه کم شمار و او به کوبید که  
 ندانم بکند سچا بشل بید صدامر شیه بعد از نماز عشاء ملائکه های خدا  
 بدین سبب که خدا بجهنم امر بید از برای نماز گذارندگان مؤمنین با نیتها  
 ملکی در اسماء هاء هفکانه مکرر استغفار میکنند از برای نماز گذارندگان و  
 دعا میکنند از برای ایشان بر عوامت بر این فعل بندگان و کسب کرده  
 شود و از نماز شب زمردی باز نماند که بر خیزد از برای خدا عطا و وضو  
 وضو کامل و صلوای فرسند از برای خدا بیعت صادق و دل سلیم و بدن  
 خاشع و چشم اشک ریزان بگرداند خدا در عجب سران بارنده صفای ملائکه که  
 صفت از انهارا نداند عدد افرا و مکر خدا که یک طرفه فتنان در مشرق باشد  
 و طرفه در مغرب را و کوبید هرگاه فارغ شود از نماز شب بگوید خدا  
 بر این ان بشماره ان ملائکه ها و جبر در پیش را و به حدیث منصور

کبود

که بود بر بزم بیکرم که حدیث میکرد با بر حدیث بکفت کجایه بغافل از این کرم  
 و کجایه توان فرمایم کردن اینها از جبریل بن ثوابی از این کرم و بزرگواری  
 حدیث بیکرم حدیث کرد ما را حسن بن ابراهیم و جعفر بن محمد حدیث  
 از ابو صفیحه در حدیث مامون لعین برای ضامن غایب پسر رسول خدا بجهنم  
 که شایسته فضل نور و علم نور و زهد نور و ورع نور و عبادت نور و عظیم  
 نور اخوان خود خلافت حضرت فرمودند بدینکه از برای خدا افتخار میکنم  
 بر همدردی با امیر نجاف دارم از شدت نیاز و بوع از محرمات خدا امید دارم  
 دستگار شدن بخدمت شریف و بواسطه در دنیا امید دارم بلیک نزد خدا  
 مامون از بر بجهنم عز کرد بدین سبب که مبینم من این کفر که نفس خود را  
 از خلافت بیکرم خلافت از برای به با نوبعت کم حضرت مامون فرمود  
 اگر خلافت بوده باشد از برای تو که با بدین خلافت را خدا از برای تو بجا  
 نیست اینک خلع که لباس بر او پوشانیده خدا نوربان لباس بیکرم ذاتی  
 بر او بجهنم خلافت را و اگر خلافت حق نباشد جابر بن یونس اینک بگوید  
 چنین را که بدین از برای نوبعت خود بدین مامون گفت بفرزند رسول خدا  
 ناچار است از قبول کردن این امر حضرت فرمود بالطبع والرضا قولی بیکرم  
 هرگز پس مامون همیشه بخیر فرمود تا مگر ناما بوش شدن قبول کردن انحضرت  
 خلافت را مامون گفت اگر قبول کنی خلافت را و دست نداری بیعت مرا تو  
 باش و لجه من از برای اینک بوده باشد خلافت بعد از من حضرت فرمود  
 بخدا که حدیث کرد مرا بدین از اباء طاهر بر خود تا بر رسول خدا که فرمود  
 حدیث که من پیش از خواهم مرد کشته شد بجهنم خلافت کرده شده و کرم خود  
 کرده بر من ملائکه را همان و فرمود خواهم شد در زمین عزت در ملک  
 هر روز پدر بود را بنوف مامون کرم کرد سید گفت مامون از برای بجهنم  
 این فرزند رسول خدا که نور خواهد کشت و که قادر خواهد بود بر اینک

در برای

لوا بکشد و نسبت بنویسد عابد نام زنده ام حضرت امام رضا فرمود آگاه باش  
 بدو سبکتر از اگر خواهی بگویم کشت کشنده من هر آنکه من بگویم مأمون  
 گفت باین رسول الله ایست که جناب شما اراده دارد بدو با حرف که آن  
 امر را قبول فرمائید و خود را از امر و بیعت بدارد و بگوید این که بگوید  
 مردم که بوی و عیبت شده بدینا حضرت فرمود قسم خدا دروغ نگویم ام  
 کز او و فیکه خدا را خلق کرده و بیعت نکرده ام در دنیا از برای دینا  
 و هر آنکه من بگویم ایست که خود را داده کرده مأمون گفت من چه اراده کرده ام  
 انما رضاء فرمود امان هست بر او ایست که امان هست از برای شما باین  
 رسول الله حضرت فرمود اراده دارد و باین اینکه مردم بگویند پس کاظم  
 را آمد و در دنیا شده بلکه دنیا داران زهد و ورزیده ایا ملاحظه نمیکند  
 که چگونه قول و کلام نمیکند کرد از راه ایست که در خلافت کند در انوقت  
 مأمون در غیبت شد بعد حضرت گفت که تو ملاقات میکنی مرا همیشه  
 اوقات با من خورشید ارم من او را و بیعتی که نواز سطوت من در این شده  
 و جفا قسم که مرا باین قول بگویم که باین عهد مرا بیاور با من مجبور باشی  
 اگر کردی فیما لا ذوالا نرا کردی من حضرت فرمود خدا مرا لعنه کرده از  
 این که مدت خود را بجهل کند اندازم پیرا کرام چنین باشد پس بجا  
 او را بظواهر ظاهر او را باین نوع حضرت فرمود من قول این امر بگویم بشرط که  
 نصیب کنی و کسرا باین که در سبب انشکام و ستیز را بغب و ندهم و در  
 امر از دست بابت مأمون از حضرت باین راجع شد و حضرت را و  
 عهد خود کرد اندر منی بکراهنا مقصوم و صلوات فرستد خدا بر  
 والحمد لله **الحجرات السابعة عشر مجلس هفدهم از کتاب تفسیر**  
**مجالس شیخ صدق بن بابویه القمي رحمه الله عليه**

روز جمعه را نزد فرموده است بنیان فرموده اند **حدیث اول**  
 کرد ما را اشک خجلد ابو جعفر بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمي  
 بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
 از امام المؤمنین فرمود این که ما مدینه حضرت ابوبکر رسول خدا را عرض کرد  
 با رسول الله بدرستی که از برای ما غنای ماله هست که بینه ازاد کنند و ما را  
 انزیه بدین و از برای ما غنای ما بچه حج کنند بان و بدین از برای ما و از  
 برای ما ماله هست که بصدق بان کنند و بدین از برای ما ماله که بان  
 بصدق کنیم و از برای ما ایشان هست اینچنان جهاد کنند و بدین ما را  
 ان ربه رسول خدا فرمود کسب که صدقه نبی الله اکبر بگوید خواهد بود  
 افضل از ازاد بیه صد سینه و کسب که صدقه نبی الله اکبر بگوید خواهد  
 بود افضل از کسبیدن صد شتر که در کعبه بکشد و کسب که صد شتر  
 الله بگوید خواهد بود بهتر از بشتن صد سینه در راه خدا باین و تمام و سوره  
 ان و کسب که صد سینه بگوید لا اله الا الله خواهد بود بهتر از بشتن صد شتر  
 ان و کسب که صد سینه بگوید لا اله الا الله خواهد بود بهتر از بشتن صد شتر  
 پیش گرفتند را و بگویند که خود کردند خیر خدمت پیغمبر و عمر کردند با  
 رسول الله خیر باغبان سینه ایست شما در باره ما فرموده اید انها شغل ما را  
 از پیش گرفته اند و ذکر میکنند از تسبیح و تحمید و تهلل پیغمبر و زود این  
 فضیلت از خاست خداست هر که خواهد میدهند **حدیث دوم**  
 حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب  
 حضرت با فر کاسم میار که رسول خدا در حین ابراهیم ما ایست بجهت بگویند  
 صورت اصنام و بنما و از کام است و در نور بزم موسی ما ایست بجهت بگویند  
 میکند خدا را و و بگویند خدا را زود بپا نشاند با و در و را بجهت بگویند احمد است  
 بگویند که ثواب خدا را در کتب با بجهت بگویند کرده شده از افعال ان و در و را

تمام

فرمود

خداوند متعال و ملائکه و جمیع انبیا خدا و رسولان خدا و جمیع امتنان خدا  
 کنند هم او را و صلوٰۃ میفرستند افا هر بران و اسمان بر عرش تو نشسته  
 محمد رسول الله و بود آن روز که پیوسته بد کوه پیاپیته بیضا و مضر که صفا  
 دو گوش بود در جنت هماغه پیوسته و بود از برای آنحضرت عصا که بران  
 تکب می کرد و او را در اعیاد میروید و آورد و خطبه بران می خواند و بود  
 از برای آنحضرت نازبانکه او را مشغوف می گفتند و بود از برای آنحضرت  
 جنبه که او را کش می گفتند و او را کاسه بود که میبهر می گفتند و کاسه  
 دیگر که از آنجا سحاب میخورد و از برای آن دو اسب بود دیگر از برای  
 می گفتند و دیگر اسب می گفتند و او را دو فاطر بود که یک را دلدل و دیگر را  
 شهاب می گفتند و او را دو نافر بود دیگر را شهاب و دیگر را عصا می گفتند  
 و آنحضرت را دو شمشیر یک براد و الفار و دیگر بر اعوان می گفتند و دو شمشیر  
 دیگر بود آنحضرت را یک بر اعوان و دیگر اسب و می گفتند و او را الاغ بود  
 که او را پیغمبر می گفتند و او را عامه بود که او را سحاب می گفتند و بود  
 او را در می که صاحب فضل بود و او را سه حلقه نقره بود حلقه از پیش  
 رو و دو حلقه از عقب سر و بود آنحضرت را علی که او را عصا می گفتند  
 و او را شتر می بود که بار کش بود او را دینا می گفتند و او را علی دیگر بود  
 نام آن معلوم بود و او را کلاه خود می بود که او را بجهت می گفتند  
 نسیم کرد هر امار را بسوی علی نزد خود و پیرون کرد آنکه خود را  
 در آنکشت علی کرد حضرت امیر فرمود که بافت شد در فضا شمشیر  
 از شمشیرهای حضرت میخیزد که در آن سه کلمه بود و مثل نازا که یک قطع  
 کرده بانو و یکو خون را هر چند برض نباشد و خوی نما یکسبک نبوی  
 کرده باشد حضرت امیر فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله  
 فرمود پیغمبر است که ناو فرزند نزار که من بکنم چیز خوردن در روز

نیز بنی باند ها و سوار سنان لاغر و زنی و و شبید بر دینست و در پیوست  
 بشم را و سلم کردن بر کوچکان ریزه اینک سینه بوده باشد سنان من **حدیث**  
**حدیث** حدیث که مازاد بود صدایه بعد از سنان بن ابی العقیل گفت  
 داخل شدیم بر حضرت امام رضا که هم از برای آن از حضرت رسول خدا مردم میگویند که  
 جناب تو طول کرد و لا بدی بعد از آن اظهار کردن به رغبتی و در نیار حضرت فرمود  
 بچنین خدا میداند تا خوشی مرا از برای این امر مذکور و چون که خبر کرده شد میباید  
 قبول کرد این امر و میباید که شستن اختیار کرد و در این عهد پیر کشته شدن و ای  
 بر شما ای ابناء السبأ بدانید شما که بوسف هلبه السلام پیغمبر بود و در ولایت و آنحضرت  
 و در حضرت نبوی است که منوچهر بود بر این عمر بر کشتن از این عصر دیگر را نیز  
 بر خیز این چنین بدین سبب که من ماطل و نگینام بر امان و واضح شد از برای من فرمود  
 بسوی قبول کردن این امر و اجازت و اگر او خوف قتل که مشرف به هلاکت بود بر این کن  
 داخل این امر شدیم مگر در خوار خارج از آن اسم و مقامه بن هشت بسوی خداست علی  
 شکو من و آنست که استغاثت خسته میشود بان **حدیث چهارم** حدیث که  
 مازا حضرت امیر علیه السلام و الله عذرت سنان خود از این قتال از پیر تر که  
 مر بود حضرت امام رضا که یکسبک بنیاد او در مصایب و او را که کشتن از برای آنحضرت  
 شده اند از آن خواصل بود بامان در درجه ماز و ذوقاقت و کسب که بمصیبت ما و او  
 شد که کشتن بر یکدیگر و یکدیگر اند نه که پدید و چشم من روز که چشمها سپید کرد  
 بنشیند مجلس را که زند شود در آن مجلس مرغانه میزدن آن روز یکبار که در آن  
 را و یک گفت که حضرت فرمود در قول خدا ان احسنهم احسنم لا نسکوا اگر خوبه می  
 از برای نفع نفس خود خوب می کرد و اگر بدیست کیند بر آن بر این عصر میباید که بد  
 و از برای نفس خود و آنکه هشت که بر این مردان بدیها را و بس که حضرت فرمود خوی  
 خوی که کوفی حضرت فرمود عفو از غفایب هم میباشد از زنده اند که از غفایب  
 و از آنحضرت فرمودند در این هوالا که بر یکدیگر حق و طبع حضرت فرمودند  
 که بنامند زفر اینها از برای اینها و خویشتن و از برای میباید طاعت که شاید







[illegible]

و ما بر آن نگاه میکردیم که شماع بر طرف نشد و در بعضی جاها بر آن میگردید  
نماز میکرد و نماز میخواند و میگفتیم که هنوز وقت نماز داخل نشده و ما میگوئیم  
که این شاید یکی از جوانان مدینه باشد پس چون که بفرزادگان آمدیم دیدیم چندی  
مجلس القاد و داشت با اینان آمدیم و با آن نماز میخواندند و میگویند که نماز این  
چون نماز تمام کردیم بسوی آخرت آمدیم عرض کردیم خدا صمد افلاک و کائنات  
که نماز کردید که شماع باقیست حضرت رو و در مکه اوقات باقیست و وقت نماز  
داخل شده و صلوة فرستند خدا بر رسولش محمد و آل محمد علیهم السلام  
**باب بیست و نهم** عیسی بن مرز در هزار کنایه شریفی  
شیخ صدوق بن بابویه القتی رحمه الله علیه  
روایت میکند در مکه در رمضان مستند بیان فرموده اند من میگویند  
**حدیث اول** حدیث کرد ما را شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحنفیه زینبی  
بن بابویه القتی رحمه الله علیه بخند فرمودند ما را سنان بن عبد الله بن  
ارضا بن محمد که فرمود آمدند هسایگان ام این بسوی رسول خدا عرض کردند  
یا رسول الله بدرستی که ما این شب گذشته خواب نکرده و با صبح خشوع کردیم  
رسول خدا فرمود که ام این نباید امدام این حضرت فرمود که با ام این  
تو که زبان میاد امر که هسایگان نزد من امد اند و مرا خبر داد اند که ام  
ناصح که بر میگردند با عساکره که تو چه جزا شمری که در بار رسول الله  
دیدم ام و همه شب از انسب میگردیدم ام حضرت فرمودند خواب خود  
بمن ام این گفت خدا و رسولش عالم نزد عظیم است و من این که نکند  
خواب خود آنحضرت فرمود بدرستی که خوابی این نیست براستی که ما ناظر  
کنیم ام این گفت که خواب خود را را آنحضرت گفت در خواب دیدم شب گذشته  
که با بعضی از عساکر امدا و راس من افتاده فرمود چشم نوروش یاد که  
در حق من عساکر امدا و نورش بر من افتاده و من خود را در خواب دیدم

المجلس التاسع عشر

بصوت اعلیٰ امرن نهادند و در آمدن و جوی طایفه حسین را از آن روز هفتم  
 سه و نخل امر کرد که سر او را بر آتش بزد و نوین موی سران نقره صدف  
 کردند و او را خفته فرودند و او را منوچه شده بود و سوار خداحسین را  
 در بغل گرفت در حالیکه او را در خرقه پیچیده بودند و بکوفه فرمود مرگها  
 بجا آمد و در محو لیل بود که بر دانه باشد حاصل و به محول که حسین علیه السلام  
 باشد ای ام ایمن ناو بل خواب نوا اینست که شوکت محمد **ص**  
 حدت کرد ما را بدین رحمة الله معذرت بر سران مسلم غفلت مرا که حدت کرد ما را  
 خط بر ابراهیم و در وقت شربت نار سپید بخران بر این زبان به حدت سخن بگو  
 فیه از اهل کوفه گفتند و وقتیکه حسین علی و ذکر بلا کشته شدند و طفل صغیر  
 از لشکر انصراف سپر کردند و نزد عبدالله زاده ملعون آوردند و زندان خود  
 طلبید گفت این و طفل را بر و هبل نما و معام خوب و آب سرد بپند و  
 مد و زندان را باها نشتک ممال دو طفل و روزها روز میبوی کند و شبها نماز  
 کردند و در وقت شام و در فرس نان جو و کوزه ای همان طفل را آوردند چون  
 شدند افتادند زندان طول کشید تا مدت یکسال بچی از اند و طفل سیر در پیکر  
 گفت که عیال نام آن بود و برادر طول کشید مانند مادر زندان برادر  
 است اینکه فای شود عیال و کند شود و در میانها بر هرگاه شیخ زندان بان  
 او را اعلام کنیم بر سر و مکار خود و نوز و جویم بگو آن بچه را شاید نماز  
 بد مقدم طعام و شراب بخار از یاد کند چون شام شد شیخ زندان را آمد و  
 فرس نان جو و کوزه معهود ابراهیم بر زندان گفت ای شیخ ایا عهد مصطفی را  
 میبشای گفت چگونه نشناسم و حال این کسان بدین حدت است ابراهیم گفت  
 ایا جعفر بر ای طالع ما میبشای شیخ گفت چگونه نشناسم که خدا شفت کرد  
 نا اند و نال که پرواز نمیکند بان و نال نامزد که هر جا میخواهد کشته ابراهیم  
 با بدستای علی بن اسحاق گفت چگونه نشناسم و حال آنکه لیرم بغم

متر

المجلس التاسع عشر

منش و بنزد و دست کشید شیخ از غیث پیغمبر توایم و ما از سر زندان شد  
 بر عیال پدر است نوا بر تو را سوال کنیم از طعام خوب و آب سرد بپاش  
 میکنی و زندان را با نشتک کردند زندان خود را بر فلکها اعا انداخت و سپید  
 و مشک جان من فدای شما و صورت من فدای صورت شما باشد شما با ابراهیم  
 پیغمبر خدا بند زندان بر شما آلوده هر طرف که خواهید بروید کپیا  
 بشمار جوید نیست باز چون شب درآمد و فرص نان جو و کوزه ای همان  
 د. و در امر باها نشان داد و گفت باها اید و دست من بر وید در شب روز  
 با مان خدا تا خدا فرج دهد که ما مرد و طفل را سب بدین شدند چون از پیکر  
 افتاد گرفت بدین غایت خود را رسانیدند که کسای پیروزان ماد و طفل کوید  
 به پدر و مادر را ز و وارد ایشهر شد امواه بکان و طریقه منبریم و را  
 ناری که گرفته در این شب که در ای نما جویم شود راه خود کپیا پیرو  
 زن گفت که پسندید شما اید و دست من ز بر اکمن جمیع بوی خوش را  
 پوشیده و از تمام خوشبو نرینده ام که کشید با ما از غیث پیغمبر تو  
 و از زندان این فریاد که چندی ابراهیم از خوف کشتن پیروزان گفت اطفالان بنیاد  
 مرا شوهر گشته سی پاد امد است که در عهد مرا بپاشند و از این  
 منبر بر شمارا در پاد این مکان و شما را بپاشند و در کفند شربت  
 است و ما از راه مطلع نبینیم اگر ما را انصاف است که خدا تو را نکند و از کد  
 چون صبح شود راه خود کپیا گفت بپاشید بر این طعام او دم بر و زن  
 و طعام آورد اها امیل کردند و آب نوشیدند و در لیر خواب رفتند  
 بجهل گفت برادر را میدادیم که امشب طایفه الجبل در امن باشم با سراج  
 بخوابیم پیاد است بگرد هم کنیم و بیکد که را پیوسته پیش از آنکه مرگ میان ما  
 جدا اندازد اند و طفل دست بگردن هم کرد و چون بخت از شب گذشت  
 شوهر با شوهر زن آمد در خانه اها و پیروزان گفت که کشت

درآمد

در پیرو

الحل الناسخ

حادث که من زن که حادث می بود خود را که کرده بود بر آمده حادث گفت که  
 این تو در یک پیش از آن که من را در روز و در هر روز شوق تو طفل کوچه از زبان  
 این زن یاد کرده و این زن را کرده که سر یکبار از اهل او و هزارا شری و هم  
 هر که سر هر دو را و در هر روز شری و هم در هر روز و طلبا آنها خود را بخت  
 و اسب خود را و از کرده و از آنرا بخت است ام یومین گفت که هر چه بخت  
 مکن که محله را بخت خود میگو در فامت کار یک که کردی نیست تو چیز به بخت  
 گفت و نه بر تو بخت چیز است که هر که بر آن عرض میورند زن گفت چه  
 خواهی کرد ما و بخت که از آن بخت نباشد حادث گفت تو را بخت  
 میبندم کو با از طلب کنندگان امیر نه تو خبری باشد بخت که خلیفه تو را  
 میبندد زن گفت خلیفه من چکار من زن عا بره ام در آن بخت حادث  
 گفت طلباها بر من است در یکبار از آنرا و اسب این که و چون صحیح شود  
 در طلباها و بر او و من زن در کوفه و طعام او و خود و خواهر خود  
 شب بخت شد صفا که بر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 او و در مثل بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 کرد در میان خانه ناد است که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 حادث گفت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 این برادر بر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 شد برادر این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 شما که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 حادث گفت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 خدا و رسول مرد و شاه حادث گفت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و از زندان این زیاد که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

م

الحل الناسخ

مخصوص خدا و دلیست که مرا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 های مرد و دلیست و بصورت هر یک طلبا بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 میجو بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 چون بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 با و از آنرا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 با طلباها و از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 چه بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 تو را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و خود را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 غلام گفت و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 من از تو بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 کردن زن چون بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 که ما را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 گفتند از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 خان شما با و روح من خدا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 در خواب انداخت حادث بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 نکن و بر رسول خدا را از خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 دو ستر است بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و با و از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 کشت و در بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

کتابخانه

نومارایا از بر و بفرش خود را بر و نماز و عبادت روز فایست خصم خود  
 مگر حارث گفت نه بلکه هر دو ی شمارا می کشم و سر هر دو را می برم نزد  
 عبدا لله و دهر از اشراف میستانم آن طفلها گفتند ای حارث ما بر رسول خدا  
 خدا خویشیم و محافظان ما بر رسول خدا بکن حارث گفت شما را بر رسول خدا  
 خرابی نیست طفلها گفتند ما را از نده نزد پدر یا دیر نا او حکم کند  
 درباره ما گفت مراد این اختیاج نیست مگر اینکه نترس جویم بگو  
 آن لبس خون شما ها گفتند ای ابو تر که چو مارم نماید حارث گفت  
 خدا هیچ و عجز از شما در دل من نگذاشته طفلها گفتند ای حارث ایضا  
 زان که ما را بکنی بگذر ما را که چند رکعت نماز کنیم حارث گفت هر  
 خواهی نماز کنی اگر فایده حال شما دارد آن طفلها هر یک جمعا  
 رکعت نماز با وضو کردند و کر بکردند و سر با سنان کردند  
 گفتند ای حارث یا حکم یا حکم ای حکم بیننا و بیننا یا بحق این  
 ملعون بهم سر عجز را جدا کرد و در نویر نهاد و شن او را در سطر انداخت  
 و برادر کوچک خود را در خون برادرش پاشید و می گفت بر شوخی دار  
 با خون برادر مرا که گفتم حارث گفت که هم ممکن بود از او دیر ادرش  
 رسانم پس دست او را گرفت و گردن او را زد و سر او را در نویر نهاد  
 و شن او را در فراش افکند و هر دو سر را کوفت و خون از آنها  
 چکید و او را در حوضت عبدا لله زیاد شد سر را در او زد از نویر کرد  
 پیش آنکه از نماز سه مرتبه برخواست و نشن گفت و لبه بر نویر  
 اینها را در کجا باغی گفت در خانه خود زخم آنها را نکند اریه نمود و  
 من حق می نمایم او را دم زد و سنان لبین چوبی بود گفت طفلها  
 آنچه کرده بودند که بمظلومها عزیمت را کنی بعد بر سپید طفلها  
 با آنچه گفتند حارث گفت طفلها گفتند ما را بیا از بر و بفرش

انقبضت

و از قبضه طلب خود حاصل نما و از ده کشتن ما ممکن که حارث ختم نموده باشد  
 و من گفتم بلکه شما هر دو را می کشم و سر شما هر دو را می برم نزد  
 شرف می گیرم این زیاد گفت بعد چه گفتند حارث گفت که گفتند  
 زنده ما را نزد این زیاد بیا حکم کنند میان ما من در جواب گفتم که بیننا و  
 از برای من مگر نترس حسین بخون شما و جگر زهر فتن از امیر و هزار  
 این زیاد گفت بگو چه گفتند حارث گفت عاقبت نما خویش ما بر شوخی  
 من گفتم شما را بر شوخی را بکنی نیست این زیاد گفت بگو چه گفتند حارث  
 اسبنداه چند رکعت نماز کردند بعد نماز را بر سنان کرده کر بکردند  
 گفتند ای حارث یا حکم یا حکم ای حکم بیننا و بیننا یا بحق این زیاد  
 گفت خدا حکم کرد میان ما و شما که این ملعون را برود و در هر  
 موضع بکشد و در به از اهل سنام از اجاست گفت و در این ده هفت  
 خود بر م حارث آمد لبو همان موضع که طفلها را کشته بود در همان  
 موضع گردن او را زد و نکنداش خون آن داخل خون طفلها شود و  
 او را نزد این زیاد برد در خانه کبر سر بر نه کرده بود و طفلها زیاد  
 جمع شده روان پیوسته میزدند و می گفتند این سر را بکنید  
 فانی در بر رسول خدا باشد در کتب نواری مذکور است چون حارث  
 شط انداختند سر حارث بنی هاشمی شده باب فرود رفتند و صلوات  
 فرستادند خدا بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله **فصل العاشر**  
**مجلس بیستم از کتاب شریف مجالس**  
**صدق بن بابویه القمي رحمه الله عليه**  
 روز شنبه شنبه که چهار شب باقی مانده بود از رمضان سنه  
 - **حدث** که در ما را شیخ ابو جعفر محمد بن عیسی بن الحسن بن  
 بن بابویه القمي رحمه الله علیه عذف سند خود را رسانید سند

جابر بن عبد الله كه گفت هر اين دشمنم رسول خدا را كه مكره ديوار ع  
 مفرمود كه در آن خصال چند هست كه اگر بوده باشد بكن از اعاي  
 جميع مردم هر اينه اكثرا كند بان از راه فضل و فضل رسول خدا مي  
 كسي كه بوده باشم انا و صاحب اختياران و اولي بفريف ان پس ع  
 موله و صاحب اختياران است و قول رسول خدا مفرمود ع از من  
 مثل هرون از موشه و قول رسول خدا مفرمود ع از من است و من و ع  
 از من است مثل فسر بن طاعتان طاعت من است و معصيت من معصيت  
 است و قول رسول خدا مفرمود ع عيب من است و منقاد بودن ع  
 منقاد بودن من است و قول رسول خدا مفرمود و ست علي و شجاعت  
 و دشمن ع دشمن خداست و ع عيب خداست و خليفه خدا بر بنده  
 قول رسول خدا مفرمود و ست علي ايماست و دشمن ع كافر است و قول  
 رسول خدا مفرمود لشكر علي لشكر خداست و لشكر اعداء علي لشكر سبط  
 است و قول رسول خدا مفرمود علي با حق است و حق با ع هر دو از هم جدا  
 جدا نمي شوند و او را و شوند هر دو قول رسول خدا نمي دوخ  
 و عيب است ع قول رسول خدا مفرمود كسي كه مفارقت كند از ع  
 من مفارقت كرده و كسي كه از من مفارقت كند از خدا مفارقت كرده  
 و قول رسول خدا مفرمود شيعه علي سكارا نند در روز قيامت  
 حديث كه رواه محمد بن ابراهيم بن اسحاق و محمد بن  
 عذون بن جابر از انس بن مالك كه گفت كه رسول خدا مفرمود بول كند از  
 من شيعه جز بول كنم براهي شما هست راه كاه كه نگو كسي در روغ نگو  
 و هر كاه و عدل كند خلف نكند و هر كاه امين كرده شديد حق  
 مشو بچه در دنيا باشد چه در آخرت و پوشا نند خود را از انچه حرام  
 شده بران و محافظت كند فروع خود را بغيره كه صرف حرام نكند و

دين و دست خود را نكند در اينها از انچه خدا حرام كرده  
 حديث كه رواه محمد بن ابراهيم بن اسحاق و محمد بن  
 عذون بن جابر از انس بن مالك كه گفت كه رسول خدا مفرمود بول كند از  
 من شيعه جز بول كنم براهي شما هست راه كاه كه نگو كسي در روغ نگو  
 و هر كاه و عدل كند خلف نكند و هر كاه امين كرده شديد حق  
 مشو بچه در دنيا باشد چه در آخرت و پوشا نند خود را از انچه حرام  
 شده بران و محافظت كند فروع خود را بغيره كه صرف حرام نكند و

و دين و دست خود را نكند در اينها از انچه خدا حرام كرده  
 حديث كه رواه محمد بن ابراهيم بن اسحاق و محمد بن  
 عذون بن جابر از انس بن مالك كه گفت كه رسول خدا مفرمود بول كند از  
 من شيعه جز بول كنم براهي شما هست راه كاه كه نگو كسي در روغ نگو  
 و هر كاه و عدل كند خلف نكند و هر كاه امين كرده شديد حق  
 مشو بچه در دنيا باشد چه در آخرت و پوشا نند خود را از انچه حرام  
 شده بران و محافظت كند فروع خود را بغيره كه صرف حرام نكند و

مجموع

صاحب

که حضرت یونس بود بر امان خود که در دیر سینه که هرگز فادرس روخته حضرت  
 فرمود ظن بر اینست که سبب این بونی نبین کرد که خداوند بر این ابروان  
 شک خواهد بود که ابا قول خدا را نشنیده و اما اظلام ابله و نه ضلالت علی بن  
 بنی هرگاه خدا مشاء کرد سنده خود را این شک میکند بران سر و نه این را و اگر  
 کان بونی عذاب چنین بود که خدا فادرس برین سبب که کافر بوده و اما قول خدا  
 در باره یونس و لعل قهر و نه بر اینست که یونس که در شکم ماهی گشت  
 و فساد کرد یونس یکیش از راهی که یونس را از راهی که یونس را مقصود از راه  
 و زنگ احمدا خلد یونس خدا صفت کرد از یونس کشتن ز لهارا و فاحشه  
 ان قول خدا است که لالت لمری عنده السوء و الهشایفه زانرا و اما داود  
 حضرت فرمود با علی بن سببها در این باب چه میگوید عرض کرد که میگوید  
 که داود در عمارت خود نماز میکرد که شیطان بصورت مرغ بسیار خوب  
 مثل کرکس باطواس جلوه کرد و قطع نماز کرد که او را بکشد مرغ از خانه بیرون  
 رفت داود علی السلام هم از غلبه مرغ رفت مرغ بوی نام برادر کرد  
 داود در طلسان مرغ مرغ را و اما در خانه او را بن جان داود هم در غلبه  
 مرغ باغاندوف ناکاه دزدان او را برهنه غلبه چون بدید او را  
 مهل بسوی ازن کرد و بود او را که بیرون کرد و بود او را حضرت یونس  
 بسوی جگر که خوش بود بسوی صاحبش که او را بار بار پیش رو کشت  
 که کشته شود از غلبه نان کرد او را ظفر ناف بر آنها یعنی بر کین بردا  
 و شوار شد که کشته نشد او را نوشت مرغ بر دم بسوی صاحبش که  
 که او را ملامت نا بونی که ناکشته شود و جو غلبه سبب که او را کشته شد  
 داود در انوقت زن او را گرفت و در انوقت حضرت امام رضا از راه  
 غلبه شد و راه پشانه خود ز فرمود انا لله و انا الیه راجعون و مرا  
 است مبدل شد شما پیغمبر از سبیلین را بسوی غاوان کرد و

میگفتند

بماز که برین که بیرون رفت از غلبه سبب که یونس فادرس و نه بدقت  
 کشتن او را که علی بن سبب که یونس فادرس و نه بدقت  
 یونس سبب که داود کان کرد که خدا خلق نکرد احدی که اعلم از ان باشد  
 در انوقت خدا فرستاد یونس را که مصلحتش را که در محراب و ملک  
 کشتن و وحتم ظلم کرد و بیکر کرد که داود هم حکم ما ممانه ما بر سینه و  
 مکن و هذا بای تمام از راه راست بدست سبب که این را در دستش  
 داود از برای ان بود و نه کوفت داشت از این برین یکیش صاحب بود  
 و نه نا میگوید ان یکیش این ده و غیره نماز در خطاب بیکر کرد داود و  
 یکی دکت هر این ظلم کرده و نورا ایوا کردن کوفت نورا بسوی کوفت  
 خود و مبالا نکرد مدعی صاحب بود و نه بدست بر طول خود کرد و  
 و نورا کرد بر مدعا که چه میگوید این میگوید در حق صاحبش کوفت  
 و حوب و از سبب یونس و حاکم کرد که یکی کوفت خود را و نه ده  
 با شیا بد حکم او دی در حق ان کرد و با بیست شاهدان یکیش این بود  
 گناه داود و بجهت ظن نه این شمار رفت اید در حق ان اعلی ابا قول خدا را  
 نشنیده اید با دا و اما جملتان که حلفه فی الاثر و حکم سبب با یکی عرض کرد  
 با ان رسول الله چه میفرماید را با بیست شاهدان امام رضا فرمود که حکم  
 زنی که شوهر او میبرد با کشته میشود و با داود چنان بود که با بیست  
 عرض شود با حکم منو بخ شد اول زنی که مباح کرد زن او را بود که خدا  
 این نیت خود و کشت و این برادر پاشای بودا که نده میبود و اما در  
 عهد پیغمبر خودش و قول خدا که غلبه سبب که این در نفس و خدا و اظام  
 کید و مپ نرسه از مردم و خدا سزا و اول شایسته که بر سبی او را حضرت رضا  
 فرمود که خدا شناسا سبب که پیغمبر خود نام ز نهای خود را در دنیا نام  
 ران خود را در آخرت و زنان و با مقومات و یکی ران زنان کبک



[illegible][illegible]









با علم خدا با جنبه که مردم از برای خدا ثالث ثلاث است عینی امری  
 است با خدا با امر مردم خدا را خلق نکردند با امر مردم نگفتند هرگز  
 لیل و نهار داشت ایانه گفتند طاعت خداست ایانه گفتند خدا  
 جیم است ایانه گفتند خدا صور نیست بر دگشت و مبر است از  
 این اسناد و هایتد عرض شد که با علم خدا بدست که زبانهاست  
 در دوات خدا گفتگو میکنند با حق با فایده امان نیست چو کلام  
 میشود که با حق شما ناخوش از بد حرف میزند خدا باری جو شد  
 و صی کشید بدست که زمین از برای خداست یارث شد خدا ترا  
 مهر که خواهم از زندگان خود و عاقبت از برای پر هیز کار دانست  
 بدست که بے اسرا پیش گفتند از برای عوی که با عوی ایانه کرده شد  
 ما پیش از آنکه بپایان ما را و بعد از آنکه آمد ما را اختلاف بود با حق  
 بگو از برای اجتماع آمد بدست که خدا شما را هلاک کند و کند  
 شما را که فرعون باشد و خلیفه کند شما را در زمین چو کلام خدا  
 کرد از طاعت با معصیت **حاجت** در حدیث کرد ما را بدست  
 سند خود از علی بن الحسین که فرمود بیرون رفت رسول خدا از  
 و نماز صحیح را کرده بود بدست فرمود کرده مردم که کدام یک برخواند  
 اید لبو یکسان من سه نفر و تحقیق فهم خورده اید ثلاث و عز  
 مرا بمن مرا یکشد و تحقیق دروغ گفتند از اینها جدا بر بال کعبه  
 در آنوقت مردم مرا فرمودند از اینها خشن و نکم نکردا حد و در  
 ان تاب رسو نمود فرمود گفتند آنکه مردم که علی بن ابیطالب در میان  
 شما باشد حاضر بنمونه برخواند حد من بنهر عرض کرد باز  
 الله علی بدست را نه کرده بود و بیرون نیامد با حق نماز کند  
 مرا رخصت ده که از این اعلام کم حضرت فرمود کار نوشت که موی

۱۰

عالم فرشت و انجمن را خبر کرد امیر المؤمنین از خواندن درآمد مثل کسی که او را  
از بند خلاص کرده باشند و بر آن لنگی بود هر دو طرف او ایستادند و گفتند  
یا نجف شرفیست خدمت پیغمبر عین کرد چه خبر است یا رسول الله حضرت فرمود  
یا علی جریبل را خبر داده که ستم فرا داده کشتن من دارند و بخیو کرد دروغ  
گفتند بجای کعب حضرت را خبر عرض کرد یا رسول الله من ندیده ام لشکر اعظم  
لباس را بخود پیوسته حضرت پیغمبر نیست فرمود که لباس من حاضر است  
پوش را بپوشه من است و این تلمیح است پیش پادشاهان زود و بسیار امیران  
کرد بدین معانی خود و عیال خود را بر سرش نهاد و گمرا و ایستاد  
ما کعب خود سوار کرد و دشمنانش را بر کعب پیوست و دشمنان  
الشقیق چون سوار شدند گفتند بجای پادشاهان از اسبان میاورد  
و خبری از آن نیست در آنوقت طه آمد حسن و حسین را بر سر او نهاد  
نشاند و عرض کرد ای پدر من را بر سر خود بکشد که طفلان من را بکشد  
پس منمیرد و آنوقت شاک از چشم میاد که گمرا باشد فرمود کرده مردم  
کعبه را بشنا که برود خبری از علی میاورد که من او را نباشد و در پیش  
دهم مردم در طلب انجمن شرفیستند از برای طلب کردن انجمن  
بود و رسول خدا از انجمن بدینسان از آنان از خانه آمد و طلب حضرت در  
آمدند در آنوقت ما من فرمود آمد و خبر آوردن حضرت را آوردند  
هم آمد و خبر آمد از حضرت را آوردند با خبر کرده بود که ما که از حضرت  
آمد و آن دو اسبی بود و ستر و ستر و ستر است بر سر او نهاد  
دو ستر اندام اینک خبر دهد و با خبر در آن بوده با او الحس مناضون کشد  
رسول را با بنو فحمت علی بن ابی طالب را زود کرده و مشاهد را شاهدان داده دارند  
بار و انچه ها گوید و سوخته و سوخته است که با الحس را شاهد بر قوم  
گفت یا رسول الله چون که رفتن سوخته و دخان دیدم ایستادم و فرموده



الحال لک الشیخ

خود را سپید بنیاد از صاف و ال محمد صلی الله علیه و آله وسلم نارسا بنید  
 سند را حشر علی که در مودند حضرت که از بنی هاشم سر و دست  
 دو سینه که سبک بد که من یا توام در دعوات و نماز و اهل تو  
 و در سینه است که سبک بد از برای من یا توام نامرین تو از نما  
 تویت جویم به بوشه منقل میشود و دو سینه که سبک بد از برای  
 ن من یا توام ناسر فرزند سید خود او میگوید و آن مرد و یاران تو  
**حدیث چهارم** حدیث که در معارف حضرت علی الکوثری رحمه الله  
 جده و سید عالم سبک بد از صاف و ال محمد نارسا بنید سند حدیث  
 اجمالی که فرمود نازل ساخت موثر حق من را تا کسی که روزی  
 را از من خود شهر بگوید این نفس بنیج بگوید که من سبک بد است  
**حدیث پنجم** حدیث که در معارف حضرت علی که در معارف  
 از صاف و ال محمد نارسا بنید سند حدیث امیر که در معارف حضرت  
 مرد مراد حدیث که در صفا و صلا و بر سینه سبک بد که در روزگار  
 طولا نیست و در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در روزگار  
 با یک سبک بد و جماعه مریدان از برای من و معطالند و بنی سبک بد  
 که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 بیاید سید عالم که جماعه که در سینه سبک بد و جماعه و سبک بد  
 بر جماعه اخر خود که کشتن آنها بند و مرطافه از طایفه مفارقه  
 کدالیه و هر جوانی بگوید البسه ملکی میشود و مراد از برای هر جوانی  
 بر انقوم و در روز نوزاد از برای هر جوانی که در سینه سبک بد که در سینه  
 مع ندارد در آن زمان و نوازند و در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 علی که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه

نماز

الحال لک الشیخ

ما باقی آنچه که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 مردم در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 خواهد بود و از برای هر جوانی که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 دارد و نوازند از برای هر جوانی که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 هر چه که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 چشم حضرت با سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 عالم را بنی سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 محمد بن احمد بن الولید که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 زندگانی فرمودند هر چه که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 سکونی که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 در آن یاد خدا بنی سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 عزیزت باشد و سکونان فکر باشد و کلام آن ذکر خدا باشد و کریمیکند  
 رکعاه خود و این باشد مردم شرا و **حدیث ششم** حدیث که در سینه  
 ما را احسان بن احمد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 سند را ما میر الوهمین که فرمود دعا کردن در پنج وقت را غنیمت است  
 وقت فراخ خواندن و زودان گفتن و وقت فراوان آمدن و زود دعا کردن  
 و وصف از برای هر جوانی که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 دعا مظلوم هیچ وقت بند نمیشود تا بگوید خداوند انوارت من بگوید  
**حدیث هفتم** حدیث که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 جده و سید عالم سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه سبک بد که در سینه  
 بوشد و غایب با آخره گفتن آن باشد و چه بسیار دعا فای که خانه سبک بد









الحال الخلق والعشر

باشد چنانچه هر که بعد از نماز و در صورت نوشیدن و شورش را  
خواهش میکند علی اسمها یا چه تم قرا و کبریا یا واکنا و از آن بکاوان  
دوست من است و اینده من منست و صحت و در آوردن برادر باشد از  
هر چیزی یا حضرت مثل غلام ذلیل زده ام جلیل خود اگر چه اهل علی و ابی  
چب میگرد و اگر خواهد بیست راست و در ایام کند از روز جمعه فرما بر  
رحم خلاق و صلوات فرستد خدا بر علی و آل علی و الله علیه و آله و سلم  
**الحال الخلق والعشر**  
**عالمش صدفی بن ابی الفی ربحه الله**  
**علیه** او اینده ملا واد بباد و شهادت من و شوقی که بر باد  
میشود بود و در جبهه مقدم شهر و ایامه  
**بسم الله الرحمن الرحیم**  
**الحال الخلق والعشر**  
حدیث کرد ما را شیخ عیسی بن ابی جعفر محمد بن علی بن  
موسی بن بابویه رحمه الله عن فندی حدیث از حسین بن یزید گفت شد  
و حضرت صادق که میفرمود بیرون میاید مردی از فرزندان پسر من  
سمان اسم علی باشد و در خانه شود در زمین طوبی که هر سان باشد  
گشته شود و در آن زمین غریب مدخون شود و کسی که زیارت  
کند او را و عارف باشد بخوان عطا کند خدا او را ثواب کسی که پیش از  
فتح مکه گشته شده باشد **حدیث کرد ما را**  
رباد همکار حدیث سند خود از جابر جعفر رحمه الله گفت شنیدم از و جابر  
و وارث علم انبیا کاشفا سله جفا بوق و فابو اعنه جعفر بن محمد الصادق  
نا اصررت رسانید سند را بعلی و اصررت از هر کجاء که فرمود زود با  
که مدخون شود پاره از من در زمین حراشان زیارت او را صاحب کتب

نکند

نکند

الحال الخلق والعشر

و صاحب میگویند که خدا هر روز تا خوشه و بر ابدل عابد خوشه و نیا شد کاه  
کاری عکس اینک خداوند عالم کاه او را میبارد **حدیث کرد ما را**  
حدیث کرد ما را پدر من رضی الله عنه جعفر سند حدیث از یزید بن علی گفت شد  
حضرت امام رضا که برسان بشپنا من بد رسیده که زیارت من بر این است با  
هر آنچه در نزد خدا بنظر کوبد بخدا بر این پدر رضا امام علی عرض کرد که  
پدر شما هر آنچه فرموده فرمودید و الله هر روز از حج بر او است از هر یک که  
عارف باشد بخوانید **حدیث کرد ما را پدر من**  
گفت شنیدم از حضرت رضا که مکرر میفرمود که زیارت نکند مرا حدیث  
دوستان که عارف باشد بخواند و عزت ما و ما را از جانب خدا مفر من  
داند مکر طلب شفا و در باره آن میگویند روز فیا من **حدیث کرد ما را**  
حدیث کرد ما را علی بن عبد الله الوادی جعفر سند خود از یزید بن محمد  
که فرمود امیر المؤمنین زود باشد که گشته شود مردی از فرزندان من  
در زمین حراشان بر هر از راه طوبی سمن نام نام من باشد و اسم پدر من  
پسر عر است کاه باشد کسی که زیارت نماید او را و در غربان بنیان  
حدیث کاهان او را از گذشتن و اینده و هر چند کاهان او مثل حدیث  
باشد و مرگ در خنان **حدیث کرد ما را جعفر بن محمد رحمه الله**  
عن جعفر سند خود از سلیمان بن جعفر مروی گفت شنیدم امام موسی کا  
را که میفرمود کسی که زیارت کند فرزند من عیسی خواهد بود از برای  
بد خدا افتاد صاحب حج معزوله فرمودید معناد هر آنچه معزوله عرض  
کردم همانا هر روز فرمود بسا حج که قبول نشود پس کسی که زیارت کند  
او را با شیای روز و زود زود از آن شیعه خواهد بود مثل کسی که زیارت کرد  
خدا را در عرش عرض کردم مثل کسی که خدا را زیارت نموده در عرش  
فرمودید هرگاه روز فیا من شود و دعا بود بر عرش خدا چنان نماز از آن

ان اسم من یزید

عن جعفر بن محمد





سند خود را بنام علی بن ابی طالب علیه السلام که فرموده است که هر که مرا در این راه...

سند خود را در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه...

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه



الحاکم الشیخ العسکری

خود چیز را میبارد که خدا از برای آن در این چیز و عسکر کس را و یا بپای بند و عسکر  
 زیاد و عسکرین سیدان است که الله جل و علاه بهم انجمن و در طبعه امر مجسم **در حدیث**  
 حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم و عیون سند خود از زبان بن شیب که گفت  
 در اول محرم داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود از برای من ای پسر شیب  
 یک کلاه از جنه درویش کن که من فرمود امروزی روزیست که خدا  
 مستجاب کرد که گفت پروردگار ایمن از برای من اولاد بکوی نهی را که تو  
 دعاها را بر حضرت حق جل و علاه و دعا او را مستجاب کرد و امر کرد که مرا که ندا  
 کنند زکریا را و آن در هر ایام دعا باشد بود که مشکه آمدند و حضرت که  
 بشارت دادند حضرت حق از فرمود ای پسر شیب که که امر روزی و روزی کرد  
 خدا تقا او را مستجاب بپیکند ای پسر شیب محرم ماه بود که اهل خانه  
 فال را در آن احوال میباشند اما این امر محرم ما را بر داشتند و حضرت  
 پیغمبر خود را ندا نشد و در این ماه در پی پیغمبر خود را کشند و اسیر  
 کردند زان او را غارت کردند اما او را زانیا میزد اما را خدا هرگز بپیش  
 اگر بوده باشد که بپیکند از برای من پس که بکن از برای من خیر بدست  
 که او را ذبح کردند مثل ذبح کردن کوسند و کشند با آن از اهل بیت  
 بعد از آنکه در روز من شبانه بود و مرا بپیکند که بپیکند و بپیکند  
 حضرت اسماء هفت کار و زمینها و مرا بپیکند از شدن بسوی من از  
 ملائکه که او را بارید کشند و مرا بپیکند او را چهار هزار ملک پیش یافتند  
 و را که بیخون کشند بود پس ملک که فرمود حضرت مستند خدا را که  
 و زولیده مونا فاشم انما ظاهر بود و ان ملک که ان انصار و باوران  
 حضرت خواهند بود و اشعار کفشان اما این خواهد بود و بالانوار الکافین  
 بپیکند بپیکند که ان خواستند ای پسر شیب حدیث کرد مرا پسر من  
 و پدرش از حدیث که جو عسکرین سیدان است اما خون و خاله نازید

این حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث

در حدیث

الحاکم الشیخ العسکری

و مرستی که از من بر داشتند از پسر خود ناز جو سیدای پسر  
 اگر که بپیکند بر من نازک تو بگو تو باری شود خدا که انان که شد  
 تو را بپای من دعوا اند که باشد و خواه بپیکند ای پسر شیب که خواه  
 حاله بپیکند با ما باشد و یا بر تو بپیکند ای پسر شیب که  
 خواه ملاقات کنی حداد او بر تو کنایه نباشد است ناز ناز و را ای پسر  
 که خواه که ان تو بپیکند است دشت که بپیکند باشد هر وقت که بپیکند  
 در و او را بپیکند که من فرمود تو را عیون ای پسر شیب که خواه  
 که در هر ماه بلند تر شیب بپیکند با ما باشد پس از برای اند و ما اند و هنار  
 باش و بر باشد به ما شد بپیکند و تو بپیکند که دوشه ما اهل بیت  
 پس که مرده سیکر داد و سب داشتند خدا او را و اما بپیکند و سیکر  
 روز فیا من **در حدیث** حدیث کرد ما را پسر من عیون سند خود  
 از امام بیستم از اشباح انما گفتند انما که بپیکند بلا دروم رفت بودم دل  
 شدیم بپیکند که انان بپیکند و انان بپیکند بپیکند که بپیکند و انان  
 این بود که انان بپیکند که بپیکند بپیکند و انان بپیکند و انان  
 گفتند انما که انان بپیکند که بپیکند بپیکند که بپیکند و انان  
 که این در انان بپیکند که بپیکند بپیکند که بپیکند و انان  
 سال من **در حدیث** حدیث کرد ما را پسر من عیون سند خود  
 بن دهان و عیون سند خود سال از پسر من از صدای م بود از برای انان  
 علیه السلام از برای امام حسین دو انکشتن نفس یک از انان لفظ لا اله الا الله  
 و دین بن لفظ و سید انان از برای ملاقات کردن خدا و نفس بپیکند  
 بود ان الله بالغ امره و بود نفس انکشتن امام زین العابدین و صفه و ان  
 این بود که انان بپیکند است کشنده حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
 حدیث کرد ما را پسر من عیون سند خود

این حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث





الحال الثامن العشر

محضر عبد الظلم که چون فاطمه را بشد حسین و من طاهر و ماما یان بود فرمود  
 و سول خدا ایستاد و در پیش رو عرض کرد که من و یار کمره نکردم و ما میبایست  
 من خود با عتیق و یار فوجی که با کمره کردیم که خدا او را پاک کرده کرد  
 و طاهر نموده از پیش کشتهای طاهر را از او باطن از احباب **تسبیح**  
 حدیث کرد ما را احمد بن الحسین حسین سید مد که از صفیة خوانون و خیر  
 عبدالمطلبی بود چون فاطمه شد حسین از فاطمه و ادم او را سولی حضرت  
 و سول خدا از آن خود را در دهان حسین نهاد و حسین هم اخیال یان از آن  
 کرد و میکشید و این بود که کاکم و سول خدا را که خدا در دهان حسین امیر  
 با عتیق صفت گفت که میباید از او شغف او را بوسید و مکرم میباید  
 است کند و میباید که نورانیتش را بر لبش از این فرمایش را ستر میفرمود  
 صغیر گفت من عرض کردم فدای تو شوم که او را میکشد و من و میکشاید  
 من فرط طایفه از این میباید گفت که خدا فاطمه را احسان میفرمود  
**حدیث** حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن حسن الطغان بعد از حدیث  
 خود را در حدیث عثمان بن شوره خود و محمد بن اسلمه گفت بیک رفتن بودیم  
 ما با علی بن ابی طالب و صفیایان در فاطمه که مرا حبس کردیم که یار و ما میباید  
 و نماز صبح را در نماز کردیم پس رفته شد سوره ان حضرت از حال این مایان  
 بوسید او را و بعد فرمود حضرت بر تو ای که که هر بنده عشق و خواهش شد  
 از تو بوی که که داخل بهشت شوند بدون حشا هر بنده گفت سوین خود را  
 و بود شبی علی هر بنده گفتا بر آن با حدیث که نورانی تو علی بن ابی طالب  
 بیکر بلا فرمود آمد و نماز صبح را در نماز کرد و داشت مشغول و بوشید و فرمود  
 حضرت بر تو ای که که عشق و خواهش شد از تو بوی که که داخل بهشت شوند  
 بدون حشا از آن گفت ای هر بنده فاطمه من علی هر که دروغ نفرمود میگوید  
 من مایان است او حق بوده در فاطمه امام حسین وارد کرد بلا شد هر بنده گفت

سید

الحال الثامن العشر

بودم در آن که که فرشتا بودا بشکر عبد الله زاد بیکر لاد سر فاطمه که در آن  
 و در خفا و او بدیدم و خواهر او دم فاطمه را میباید که کشتن از صفتش که  
 آمد و در آن وقت بر سر خود سوار شد و آمدیم حضرت امام حسین  
 و سلم با حضرت کردیم و در خفا در آنجا که در پیش فرموده بود در آنجا که در پیش  
 ما حضرت فرمود با هر بنده خود میدانم که بوی که کشته شد و با عتیق عرض کردیم ای  
 من نه رفیع توام و نه بر حق و تو که کشته شدی ام در کوفه و کلاه چندین سیم را خا  
 عبد الله فاطمه را در حضرت فرمود بر او از آنجا که کشته شدن ما را نه بیست و صد ساله  
 که بر ما را انشودیم بیکر که خان حسین بدینا و سست بشود در امر فرمود  
 و استغاثه مرا اعتد و بفرمود که سید مکران که در و را ندانند خدا او را در آن  
 جسم **حدیث** حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن حسن الطغان حدیث  
 خود را در حدیث عثمان بن شوره خود و محمد بن اسلمه گفت بیک رفتن بودیم  
 حسین را زنده شد ما که در حدیث عثمان بن شوره خود و محمد بن اسلمه گفت بیک رفتن بودیم  
 ملک و فاطمه که در سول خدا را از جانب خدا و او خود را در حدیث عثمان بن شوره خود  
 بر حسین بن احمد در حدیث عثمان بن شوره خود و محمد بن اسلمه گفت بیک رفتن بودیم  
 عرش بود فرشتا او را خدا ایستاد و در آنجا که کشته شد و با عتیق عرض کردیم ای  
 عبا و در باله الله از آنجا که کشته شد و در آنجا که کشته شد و در آنجا که کشته شد  
 حضرت سالیان است که در میان خواب شکسته نایان که امام حسین بوجود  
 فاطمه بن حسین گفت باین دیدیم که امیر و جبرئیل گفت خدا انعام نموده بخدا  
 و بر سر بان داده و فرستاده مرا ای که بیکر لاد با کوب از جانب خدا و از جانب  
 خودم فطر بر عرض کرد مرا با خود بر شایع از بر این دعا که در حدیث عثمان بن شوره خود  
 فطر بر ما بر چون جبرئیل رسول خدا داخل شد و از آنجا که کشته شد و با عتیق  
 و از جانب خود و خبر داد او را حال فطر بر سول خدا فرمود که بوی که که خود را  
 حسین بن علی و برود بیکر که خود فطر بر عرض کرد با رسول الله اکاه با ش که

خود

ترجمه این حدیث است که...



الحج الثاني عشر

ایشان رسد و سواران در روز فیهامت **سید** بر حدیث کرده ما را  
 حدیث بنی نوکل جمعه الله عزوجل سند خود از سالم بن ابی جعد که شنیدم از  
 کعب بن اخبر که در روز کان عتقا می گفت که در روز نه مذکور  
 که مرتبه از فرزندان عتقا که شنیدم و گریه و بیهوشی و هتو و  
 استیحا احشاک شده باشد که داخل می شود و با حور الی بیتها  
 کنند در آن وقت تمام گشت میمانا که این باشد که گفت نموجند  
 حسین بیا که شد که این باشد که گفت بجای خود که همین است از  
**سید** حدیث کرده ما را احسن بر احمد بن ادریس رحمه الله عزوجل  
 جعفر سند خود از سالم بن جعد که گفت صادق الی حدیث خود که به کتک  
 در عالم حج میزدادم و به قیوم و یوسف و فاطمه علیها السلام و زین العابدین  
 علیه السلام اما آدم که هرگز به کرد در قرآن بهشت مثل دو دعا که از  
 که هرگز به و چشمه یاب و ادب شد و اما حضرت یوسف که در قرآن یوسف  
 تا بر طرشد نور چشمان و هم شد پستان نا گفته شد هم بعد که بهشت با و یک  
 یوسف را نا این که ناخوش شو به نا از جمله های که بود و اما یوسف که  
 کرد در قرآن پستان اهل زندان را که بران می آید شد ندان گفتند روز که  
 کن و شب ساکت نامش باشد که بر کن و روز ساکت باشد بر یک از این دو را بران  
 مصالحه نمود و اما طرد خن خن که به کرد بر پدر خود نا اهل مدینه از کربان  
 بنشاند آمد نا اهل مدینه فاطمه گفتند ما را از پستان که به خود می آید که  
 و بود فاطمه بیرون می رفت به غار شده احد و گریه میکرد نا حاجت خود  
 می شد شد بر می گفت و اما امام زین العابدین که به کرد بر پدر خود بهشت  
 سال با چهل سال از در زمان طایفه که استیلا می کرد که به کرد که از غلامان  
 حضرت عمر هرگز فدای تو شوم ای فاطمه من میترسم بر تو که خود را هلاک کنی  
 فرمود ابله و خراب این بهشت است شکایت میکنم از تو خود را سوختی خدا

در روز که در

میرد

الحج الثاني عشر

و سیدنا محمد اچیز بر که شما نمیدانید در سید که من دیدم که فاندن و  
 و طهر از این مکر و کلو که می کند که بر سر از این **حدیث** **سید**  
 حدیث کرده ما را احمد بن محمد بن جعفر الصادق سند خود از ابی جعد شاعر  
 که حدیث با فاطمه السلام فرمود با اباعده مرتبه بخوان از حقین از برای ما می چسب  
 اباعده گفت خواندم پس که کرد با خواندم پس که کرد و با ز بهشت خواندم و از  
 که به میکرد و کو با خواندن و ما در سلول می کرد و با اینکه شنیدم صدای  
 که به از خوانده حضرت بلند شد حضرت فرمود از برای من ای اباعده که یک خوان  
 از جمله ما می چسب شهره و بچاه کن را یک با ند بهشت بران واجب شود و یک  
 شمری را خواند بر سر شش چسب و یک را یک با ند بهشت بران واجب شود  
 و یک که خواند و یک که را یک با ند بهشت بران واجب شود و یک که  
 ده که را یک با ند بهشت بران واجب شود و یک که خواند و یک که را یک با  
 بهشت بران واجب میشود و یک که شمره خواند و خود که به یک با ند بهشت  
 را یک با ند بهشت او را واجب شود و یک که خود را بصورت ما ندان دارد  
 اجرش بر خدای خواهد بود **حدیث** **سید** حدیث کرده ما را احمد بن جعفر  
 ز داود بن یحیی رحمه الله عزوجل گفت بودم نزد صادق الی حدیث که حضرت طایف  
 چون ابا شامه دیدم او را که بهشتی می کرد در آمد و اشک می چسبید نا  
 بگرد شامه بعد فرمود با داود لعنت کند خدا که شنید حسین را با د کرد و  
 را در می بیند که در سید که من نباشا سلم ابرو را مکر می بیند با د کرد و  
 را و بهشت می بند که نباشا آمد ابرو را د کند چسب را لعن کند که شنید او را  
 مکر می بیند خدا از برای صد هزار حسن و عفو میکند صد هزار گناه و  
 میکند از برای ان صد هزار درجه و کو با صد هزار سده ازاد که و روزی  
 و سید باشد **حدیث** **سید** حدیث کرده ما را پدر من حدیث  
 را در این خارج که شنیدم از صادق الی حدیث که مکر می بیند و دو کل کرد

حسین

و سیدنا محمد اچیز بر که شما نمیدانید در سید که من دیدم که فاندن و  
 و طهر از این مکر و کلو که می کند که بر سر از این حدیث سید  
 حدیث کرده ما را احمد بن محمد بن جعفر الصادق سند خود از ابی جعد شاعر  
 که حدیث با فاطمه السلام فرمود با اباعده مرتبه بخوان از حقین از برای ما می چسب  
 اباعده گفت خواندم پس که کرد با خواندم پس که کرد و با ز بهشت خواندم و از  
 که به میکرد و کو با خواندن و ما در سلول می کرد و با اینکه شنیدم صدای  
 که به از خوانده حضرت بلند شد حضرت فرمود از برای من ای اباعده که یک خوان  
 از جمله ما می چسب شهره و بچاه کن را یک با ند بهشت بران واجب شود و یک  
 شمری را خواند بر سر شش چسب و یک را یک با ند بهشت بران واجب شود  
 و یک که خواند و یک که را یک با ند بهشت بران واجب شود و یک که  
 ده که را یک با ند بهشت بران واجب شود و یک که خواند و یک که را یک با  
 بهشت بران واجب میشود و یک که شمره خواند و خود که به یک با ند بهشت  
 را یک با ند بهشت او را واجب شود و یک که خود را بصورت ما ندان دارد  
 اجرش بر خدای خواهد بود حدیث سید حدیث کرده ما را احمد بن جعفر  
 ز داود بن یحیی رحمه الله عزوجل گفت بودم نزد صادق الی حدیث که حضرت طایف  
 چون ابا شامه دیدم او را که بهشتی می کرد در آمد و اشک می چسبید نا  
 بگرد شامه بعد فرمود با داود لعنت کند خدا که شنید حسین را با د کرد و  
 را در می بیند که در سید که من نباشا سلم ابرو را مکر می بیند با د کرد و  
 را و بهشت می بند که نباشا آمد ابرو را د کند چسب را لعن کند که شنید او را  
 مکر می بیند خدا از برای صد هزار حسن و عفو میکند صد هزار گناه و  
 میکند از برای ان صد هزار درجه و کو با صد هزار سده ازاد که و روزی  
 و سید باشد حدیث سید حدیث کرده ما را پدر من حدیث  
 را در این خارج که شنیدم از صادق الی حدیث که مکر می بیند و دو کل کرد













ولکن ان باغی بود که نه بر ما باشد و نه بر ایشان باشد پس در این شب که کعبه بشود  
 تالانها اهل البیت بود و اجابت ما کند خدا و او را برود در این شب که اهل البیت  
**و بعد از آن** حضرت کوچ کرد تا بکربلا رسید فرمود چه مکان است این عرض  
 کردند ای پسر رسول خدا قسم خدا که این زمین را اگر با کسی بود حضرت فرمود  
 قسم خدا که روزی ناخوشه و بلا باشد و در این موضع خون مار بخورده میشود و  
 ما اسیر میشود پس رو آورد عیسی الله زید بلیت که خود ناله و آه لشکر فرستاد  
 بجنگ که در حقیقت است و فرستاد بسوی آن حضرت عمر سعد را با چهار هزار سوار و عیسی  
 الحسین بن علی را با هزار سوار و عیسی بن شیبان را با هزار سوار و فرستاد و حضرت  
 اشعث بن قیس را با هزار سوار و فرستاد و عمر بن سعد را با تمام آنها اعزام کرد و امر کرد که  
 هشتاد لشکر بشوند و هر یک را بر سر عمل مراد طاعت کنند و زاد را بجز یک کوبد پس رسید  
 بمکه الله زید و اهل البیت که عمر سعد در شب آمد و شعله ارد و با تمام حرف مین  
 و جنگ بان را ناخوش کرد و در این شب که این را با چهار هزار سوار مرید و کوهی رسید  
 لیل که هرگاه نوشته من نور است حسین بن علی را مهلت میداد و فراموشی خود  
 و حامل و مینا نه حسین و مینا ابی تراب جو که حامل شدند مینا نه عثمان و مینا نه  
 اب و زینب که در خانه محصور بودند چون نوشته میر بر سر آمد رسید مرکز مینا  
 را که ناله کند که عقیق حسین را مهلت دادم با اصحابان امری که بقیه با سوزنا  
 باشد غاموزا بر مقدمه بر حسین و اصحاب حضرت کران آمد پس حضرت فرمود  
 در میان اصحاب خود در حالتی که آنها را حلقه خواند فرمود با راها من عقیقنا  
 اهل بیت من با کبره و خطا هر از اهل بیت خود و نه آنها که ایشان بهتر باشند  
 از اصحاب من عقیق که ناله شد من را بجز ملاحظه میکنند و من بهشت خود را از  
 کردن شما گویم و بنشینان من بر شما ندم و بنشینان شما را از گرفتار  
 حکم شرعی پیدا بد و منفردی شود بد و نزار یک شب تو مرا طلبی کنند اگر  
 مرا عیبی نه عیبی شما نزنند در آنوقت عیسی الله بن عیسی بن علی علی السلام

فرمود کردی پسر رسول خدا مردم با یکدیگر بر این کعبه ماخذلان کنیم شیخ و بزرگ خود  
 را و سید و پیر خود خود را که سید اعظم خود ما است و پسر و برادر ما سید است  
 و بنیان شمشیر و مغنا ناله نکنیم با آن بنیزه نه بخدا قسم ما را و دشوایم مؤثر در غما  
 و بگردانیم بقتل خود و از دشمن تو و برتر میخون خود را از خون تو هرگاه ما  
 بهر یکیم پس بختیوی صحیح خدا بود ایمان حضرت مکتف ما بوده و بیرون اهل ایم  
 ما از آن حضرت مالزوم بافته و برخواست بسوی حضرت شکر و در از همین فایده  
 میکنند حضرت کرد با این رسول الله دوستی ارم من اینک کشته توام و بعد از  
 شوم پس باز کشته شوم و بعد از آن شوم و در اینجا که با تو هستند صد مرتبه خدا  
 رفیع کند پس از شما اهل البیت بفرست حضرت از برای آن و از برای اصحاب خود  
 فرمود چرا داده شود بجز بقیه بعد از آن جناب امام حسین فرمود که خنده  
 بکنند در و بر زمین ما و در لشکر خود و امر کرد که همه را بستانج او زن و فرستاد  
 با ما پس خود را کبر را همه سواره و پیشت پیاده که طلبیاب کنند و ایشان  
 بر کمری بختی بودند و حضرت به فرمود با بر و کاران بر نواد که و انکلا شمشیر  
 را و همه ایشان از ترکان و دوستان و صاحبان آنها که طلبیاب کرده و کشته و روزگار  
 به بدل فاش میشود و امر یافتن بسوی خداوند جلجل است و هر نذر را و ای که من  
 مردم در پیش است **و بعد از آن** حضرت فرمود از برای اصحاب خود بر خیزید و بفرمایید  
 از این اصحاب این آخر نوشته شماست و وضو بپا بد و غسل کنید و جامه عا  
 خود را بپوشید که کهنه شما خواهد بود و **و بعد از آن** اصحاب نماز صبح را  
 بنیت ادا کرد و پرداخت بنیت حروب و امر کرد که خند ف مد کورانش نژاد  
 که جنگ از یکطرف باشد در آنوقت هر دوی لشکر عیسی را خواست و بر سر خود  
 سواران و جوهره من می میکنند چون با نش نظر کرد که برادر دشمن شما خود را  
 بر همه زد با حلیس و اصحاب حسین بشارت داد شما را با نش چشم و زرد نه با  
 محمل بکن کرد به بد پیش از آن حضرت حضرت حسین فرمود و اهل بیتان او را

و بعد از آن حضرت فرمود و اهل بیتان او را







الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

شدند با این حال خاص باشند ملاحظه کنند چگونه استقام نهادار از  
فرزندان فرزندان آنها کسبدم اگر در اولین که حضرت زین العابدین با  
غل غایبند بر دارند با زبان واسپران بسوزندان ومن با آنها بودم و سرور و  
بگویم مگر با منم و امر یازمردان و زنان که صور آنها بودم و دند و  
از مردان ریشها بود و امیکند و کریم بگویدند پس باها و در زمان حیات  
کردند و شک کردند شد با آنها و زنان و میدان زیاد امام زین العابدین  
خواند با زنان و امر کرد که حاضر کنند سر این زن را و بود زینبا و خود  
امیرالمومنین که پیغمبر محمد مصطفی خداوند است که گریه داشتند و امر کرد  
و بانگ کرده ما را ای الکریم و رسول الله و مگر پیغمبر و دروغ نمیکند مگر که این  
زبان گفته بگوید که خدا شما اهل البیت زینبا پیغمبر خود شهید شدن در راه  
خدا را بخاطر او نمیدانستند بود و پیروز غن لبخند و ای که خودشان و در راه  
جمع خواهد کرد بخواهد و عا که نواز در خط خواهد کرد این زیاد  
غضب شد و فصل کشتن زینبا که پیغمبر و سران را کرد و کشتن  
زده با خود است معقول است زینبا پیغمبر زیاد پس پیش تو را عیسی  
شد و از پیش هر یک که سران را و دفع کردی اصل ما و اغارت اموال ما را  
و اسیر کردی و آن را و دوکان ما را و اگر بهمانه است و بود و بختی شفا با پیغمبر  
این زیاد از کرد که اینها را از زندان بر کرد اند و فرستاد با اطراف و جواب  
کشتن امام حسین که بعد از این زیاد لعنت الله با سپران و سر امام حسین  
پس شام برای زینبا لعین پس هر یک حدیث کردند مرا حیا کرد و زینبا  
مقتد بود و در پیشه که ایشان بودند که میگویند و خویشان را  
بحین کما ج که میگویند که گفتند آنها چون ما داخل دمشق شدند  
داخل کرد اینها با زنان و اسپران در روز و گوید و سر را اهل

الماء الحار والثلج

نام کشتن این جماعت بنده به هم ماست به هزار این خجاست لبشند سعادان  
و فخر حضرت عالمگیر که سکندر فرود ما هم اسیران احمد خسته اعلا آوردند  
در مسجد جامع دمشق با یکدیگر اسیر را بر او پوزخشان نگاه میداشتند و اما این  
الطافین در میان آنها بودان بزرگوار دراز و جوان نازد بود در اوفت ال  
رسول امر به از مردان اهل شام آمد و گفت عذر را به خداوندگار است که  
گشتن شما و اولاد که دایند شما را و قطع کرد شاخ فتنه را دایم انعام داد <sup>دعا</sup>  
میداد و حرف از پدر تمام شد اعتراف و بوالفیض شایسته کرد که فران خوا  
گفت بطرف فرود اولاد اسلام علیه السلام الودعه فی النار ما بهم که دو سینه <sup>دعا</sup>  
مخزن در سال کبر زباید بید فرود این ایدر خوانده و انداخته  
حقه گفت که فرود در حق ما نازل شده باز فرود این ایدر خوانده و انعام الله  
لبنده عیسی اهل الجنة بطرف که نظم بر اعرض کرد بطرف خوانده ام فرود  
مراد از این ایما بهم شیخ شایسته دمشق و در البقیع اسمان بلند کرد گفت بار  
خدا یا تو بمیکند نبویه نوسه مرتبه گفت خداوند امیر از ام اردشیر بن  
و از کسب که الحاکم را کشته این فران خوانده ام و این ایدر مشهور بود  
و بعد زمان طغیان بر رویید اخل کرد بایند زمان از بید صدایا و صحر  
حبیه طبع کردند و دختران معبوده اهل ان و اولاد ما هم آنها را دست او زد و <sup>ملا</sup>  
خود را کشید و ما هم اعتراف ایما کردند و سرها محسن را پیش بید نهادند  
سکینه فرود خدا فیم که ندمم در سخت تر از بید و بیدم کافر و ندمم کبریا  
تر از بید و سجداد از ازان الطافین و عهد در لب اعتراف میکرد و میگفت که شک  
بر دکان بنی متبه حاضر بود و در محکوم و در حق از او افع شدن سر حش  
بنزه خلواته سر اعتراف را بر بالا در صحن دمشق نصب کرد که هر دم در انعام  
گفتد و بایند شده و از قاضی دختر اعتراف در وضعی که ما را نشان بید بید



الحال الثاني والثلاثون

من نوراد و سلف ارم بودم من که بسبب عرفا نشد و بخوبی حال بشدم و حمد خدا کرد  
 بسبب اعوام حضرت نسبت بن فاضل مکتوب که بود صادق ال محمد مریدی که عالم  
 از یک از این سیدین بود باروزه بود روزها با غار میکرد با دگر بود و بود و خطا  
 عبادت کند گمان و نیز کان را همدان از حیرت کجا که از اندام سیر شد و بود خوش  
 خلط و سینه بن خوی بود نه عالیه و ابدان بسیار بود و هرگاه صبر و در سو  
 خدا چنین فرموده که از زود میشد و کامی سبب میشد اما اینک در او وفا و را  
 نمیشاخت که که مشاهده مرا بر سر کردم با صادق ال محمد که از اسما و  
 دفعه که برادر او بود و سبب شد مرا حرام بشن بود از خود که هر وقت  
 فشد بلی که که متکلم است که هر یک و یک بود که او را عذر خود بقیه  
 کردم به پس و بماند تا جارا است از بر به توان اسک بلی که که حضرت بن فرمود  
 به غام که چون جرات که اینک بگویم لیس لیس و خوف ارم بک بگو بدید  
 لا یکنی لا سئل بک **سبب چهارم** حدیث کرد ما را بعد از نویسنه و کل  
 نه عذر خدا بود از این بر ما لیس صادق ال محمد که هر وقت به بخت ارم از  
 کسی که دنیا را از نه دها اینک در نار و بان و باطل میکند و دنیا و  
 اینک دنیا ایشان کرد و فرمودند از خود که انانی کردن با اقبال کردن دنیا با  
 ضمیر بخار و نه امنا که کردن دنیا با یث کردن تقصیر خدا و را از گفت ان  
 بن مالک رحمه الله که شنیدم از صادق ال محمد که مکرر صبر و عود که هر چند  
 از برای امیر المؤمنین که هر چه خدا میباید متاد و بخیر فرمود و  
 ان خالص نیست بر که هر فراموش که از کسی که هر چه عود و میشود و از غفیل  
 که ارم فراد کرده نمیشد که او را بدست ارم در این دو صورت مرا میباید خوب  
 دارد **سبب پنجم** حدیث کرد ما را از احمد بن محمد در کربلا و سبب  
 را به الحار و از حضرت با فرمود فرمود در فک که نازل شد این به بر سر و  
 و کل سبب است که امام معین دوم از علم خود و خواستن عرض کرد

روایت

الحال الثالث والثلاثون

بر سر و غلام هر چه خدا احصا کرد و او را امام ظاهر است و او را کتب فرمود و  
 ان اعلم است و فرمود و نیز که در هر دو ان فراتر است و فرمود و در انوقت  
 به طالع امیر و سبب بود و بدست امام که احصا کرد و خدا در ان مقام  
**سبب ششم** حدیث کرد ما را از مریدان که در ان وقت سبب خود را با و ابل  
 و حدیث گفت فرمود و نیز که کجا که خدا فرستاد بر سر که ذوالقرنین در و فنی  
 و در سبب در ان وقت و در سبب خود که در حدیث است در او فانی که میگوید  
 بالشر خود تا که کلاش بر سر که نماز میکرد و ایشاد بران که نماز خود را تمام  
 کرد ذوالقرنین را به هر کفت چگونگی خود کردی از لشکر و اعذا نکردی  
 شیخ گفت سبب میگوید با کسی که لشکران از نو پیش بود و در ان مقام  
 باطل و سبب ایشاد از نه فوت و اگر و خود را از ان میگردانیدم و در ان عالم  
 خود است و از ان زمان میگردم ذوالقرنین بان گفت ایا از برای تو هست که با من  
 رفیق باشی در صبح و در عصر با و کل من باشی که در مال و منصب بود را تو  
 کم و طبع با و بگویم بسبب تو بر بعضی امور خود شیخ گفت ایا اگر حیا و حیل بر  
 من ضامن شود به غنی که هر که در ان روال نباشد و صحنه که در ان بهت نباشد  
 و جوی که در ان بهت نباشد و نیز که که در ان نباشد ذوالقرنین گفت کجا  
 خلوق بر انقاد است شیخ گفت من خدمت که میکنم که بر این چنان فاضل  
 و ما لا اله الا الله و ما لا اله الا الله و ما لا اله الا الله و ما لا اله الا الله  
 عالم و ذوالقرنین بهت و مراد و چگونگی خلق کرده خدا از وفا و نبش که هر چه  
 از و چگونگی هر چه و بماند و از و چگونگی که هر چه و خداوند و از و چگونگی که  
 ذوالقرنین عالم گفت امام و چگونگی هر چه و فاضل و فاضل و امام و چگونگی که  
 اعجاب و ما هست و اما و چگونگی که خداوند و از و چگونگی که  
 رندی و مرید است عالم گفت بروی که که نموده صالح و عله فی ذوالقرنین در  
 ملا و سبب که ناگشت به بهی که سرده هار از این بهت با که بنود در ان ایشاد و

الحال الثاني والثلاثون  
 من نوراد و سلف ارم بودم من که بسبب عرفا نشد و بخوبی حال بشدم و حمد خدا کرد  
 بسبب اعوام حضرت نسبت بن فاضل مکتوب که بود صادق ال محمد مریدی که عالم  
 از یک از این سیدین بود باروزه بود روزها با غار میکرد با دگر بود و بود و خطا  
 عبادت کند گمان و نیز کان را همدان از حیرت کجا که از اندام سیر شد و بود خوش  
 خلط و سینه بن خوی بود نه عالیه و ابدان بسیار بود و هرگاه صبر و در سو  
 خدا چنین فرموده که از زود میشد و کامی سبب میشد اما اینک در او وفا و را  
 نمیشاخت که که مشاهده مرا بر سر کردم با صادق ال محمد که از اسما و  
 دفعه که برادر او بود و سبب شد مرا حرام بشن بود از خود که هر وقت  
 فشد بلی که که متکلم است که هر یک و یک بود که او را عذر خود بقیه  
 کردم به پس و بماند تا جارا است از بر به توان اسک بلی که که حضرت بن فرمود  
 به غام که چون جرات که اینک بگویم لیس لیس و خوف ارم بک بگو بدید  
 لا یکنی لا سئل بک **سبب چهارم** حدیث کرد ما را بعد از نویسنه و کل  
 نه عذر خدا بود از این بر ما لیس صادق ال محمد که هر وقت به بخت ارم از  
 کسی که دنیا را از نه دها اینک در نار و بان و باطل میکند و دنیا و  
 اینک دنیا ایشان کرد و فرمودند از خود که انانی کردن با اقبال کردن دنیا با  
 ضمیر بخار و نه امنا که کردن دنیا با یث کردن تقصیر خدا و را از گفت ان  
 بن مالک رحمه الله که شنیدم از صادق ال محمد که مکرر صبر و عود که هر چند  
 از برای امیر المؤمنین که هر چه خدا میباید متاد و بخیر فرمود و  
 ان خالص نیست بر که هر فراموش که از کسی که هر چه عود و میشود و از غفیل  
 که ارم فراد کرده نمیشد که او را بدست ارم در این دو صورت مرا میباید خوب  
 دارد **سبب پنجم** حدیث کرد ما را از احمد بن محمد در کربلا و سبب  
 را به الحار و از حضرت با فرمود فرمود در فک که نازل شد این به بر سر و  
 و کل سبب است که امام معین دوم از علم خود و خواستن عرض کرد





وكانه سنده كذا بعد انصار المسلمين في الغزوة خدامهم ما يداين اربابا  
بنده ملت واز برای بنده من است چند سوال کند و بچشم سنجاش و بر  
سند من عطا میکنم و از آنچه از او دارد و بمن بکند و از انچه از ان ترسانست  
و گفته شد ان را ای امیر المؤمنین من خرج مر از لبس ما الله الرحمن الرحیم  
ابا این پیران سوره خداست و در پی بود و سوخت که بخواهد ایم الله را و بدین  
ادرا از پیران سوره خداست و در پی بود و سوخت که بخواهد ایم الله را و بدین  
ایمانست با ایم الله در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
**حدیث دوم** حدیث که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
سند حدیث را با منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
حدیث و از انست تمام منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
بدین سنده خداست و در پی بود و سوخت که بخواهد ایم الله را و بدین  
که حدیث باشد از ان عظیم و منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
فاخته لکنا بکرم ابدان سوره را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
الکنا بکرم ابدان سوره را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
عمر او مشرف کرد ان سوره را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
مکر شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
**بسم الله الرحمن الرحیم** یا سید و ارا که حکایت  
کد از بلعید و در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
کرم که ان نوشته کردیم از سلیمان بود و ان لبس الله الرحمن الرحیم بود که  
باشید کسب که بخواهد ایم الله را و بدین سنده ان عهد و منقاد  
مرام او را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
بهر حرفان حسنه که هر یک از ان حسنه بهر باشد از ان و با این  
دنباست از اصناف اموال و نیا و نیا و کسب که بشود زنده که بخو

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم بود انرا بکوش و سنده تو ان را خدای بی با بد لبس که حدیث  
و نیا ان فرشت لبس الله را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
الله غنیست با بدین و البسته شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
ان حدیث که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
و حضرت با خرم که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
رسول خدا فرمود ان حدیث را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
مرکب که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
ملکه که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
و ملکه که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
و ناله او مثل فریاد کردن الاغ که ان سنده شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
اخبار از انست تمام منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
ان حتم شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
خلوفا خداوند سنده و در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
نجات ده خط ابراهیم از ان سنده شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
الله میبکند با شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
صراط که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
ریک از ان سنده شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
ران عدل الله خداوند شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
با بدین سنده شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
ان هم خاها با شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
نوا خدا که در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
و ناله او مثل فریاد کردن الاغ که ان سنده شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین  
نما افضل خود و سنده شایان را در منزه ناز شد با دغا در منزه ناز شد و بدین

سب









سالم انکشف عن حرم آدم از برای ابدان و الفیض بگویم به منفع میشود مردم بچندیکه  
عابیه مشهور باشد فرمود افاضت بگوید که هرگاه به روشنا و ابرو و انوار  
کرد بر ما شیخ حلی بوجع فرمود الله عنده شریه با بر منضون عالم عاقل و غیر  
خود است بے نیاز میکند و از جنس علم خود از جنس خودش چه بسیار که  
که اکرام میکند و از برای بعضی خودش چه بسیار که اکرام میکند و از  
و بر پایه نص خودش و صلوات فرستد بر رسول محمد الی الطاهرین و صفای  
شود و او استغفار کرد بے نیاز **مسئله** **الحائس فی مسائل**  
**آخر کتاب فی طایف الحائس فی مسائل فی الحائس فی مسائل**  
**مراتل المد فی العلم العالم الفاضل بالاذل**  
**الکامل فی العلم الدین خد فی بن بابویه الفیض**  
**الله علیه و جمیع بدین حقیم شکر محرم الحرام در**  
**شعبه بیان فرموده اند از برای ایشا کرد**  
**بسم الله الرحمن الرحیم**  
**جدیت اول** حدیث کرد ما را شیخ حلی بوجع فرمود بر علم خود از جنس خودش  
بن بابویه الفیض و جمیع بدین حقیم شکر محرم الحرام در  
که آمدند طاعت از خود و بسوی رسول خدا عز کردند با عن نونه ای که که کان میگوید که نو  
روی که از نونه ای که که میگوید که نو  
و چه میشود بر تو که از نونه ای که که میگوید که نو  
و من خاتم پیغمبران و بر سر هر کس که از نونه ای که که میگوید که نو  
بگوید که تو را بگویم با ما رسول خدا این را به فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
بنی که با خدا این را به فرموده اول با خدا

از برای آدم در جنس و مسائل که گفت بگوید که عالم تا بود با حق کر نونه ای که که میگوید که نو  
خدا بے سوال بگویم نور از جنس خودش که عطا کرد ما را بگویم نور از جنس خودش که عطا کرد ما را  
باشد در وقت که مناجات کرد و از برای خدا این را به فرموده اول با خدا  
و سوغه از فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
که خدا انکشاف را از برای ایشا کرد بگوید که نو  
فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
بگوید که نو  
از کبر که هر کس که از نونه ای که که میگوید که نو  
خدا بگوید که نو  
که که بگوید که نو  
اکبر و سوغه از فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
ان و از برای ایشا این را به فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
که لا یوان نباشد فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
ان میگوید که نو  
فرموده اول با خدا این را به فرموده اول با خدا  
بن خود نصیحت و سر خود را مناسبت کرد بپیش از آنکه خطوه او را مناسبت کرد بپیش از آنکه  
الله اول کلام است و اگر میگوید مناسبت خدا نص خود را مناسبت کرد بپیش از آنکه  
را خدا نص خود و اما اول خدا لا اله الا الله شکر شده و خدا این را به فرموده اول با خدا  
ن و قبول میکند خدا اعمال عباد را و میگوید که نو  
سنگین میکند خدا از نونه ای که که میگوید که نو  
که که نکند که ما بگوید که نو  
فضل میگوید که نو  
عالم که با خدا این را به فرموده اول با خدا

در

داست مکتوبی با عین پیشت بن یکسکه این کلمات را بگوید حضرت فرمود  
 هرگاه مکتوبی بدست بخواند که تسبیح میکند ما را اینقدر زودتر خداست پس خدا  
 عطا کند گویند راده را بیکسکه زودتر است و هرگاه مکتوبی بدست بخواند  
 انعام کند خدا بان بنعم دیندار را که وصل کند به باشد بنعم اخبر  
 و این کلام است که مکتوب بنده اهل بهشت هرگاه داخل بهشت شود این  
 میشود کلامی که مکتوب اند در دوزخ یا ما عو الخیر الله و اینست قول خدا  
 مضمون آن بهشت است که اول کلام اهل بهشت در آن مکتوبند پاک و متزه  
 پروردگار عاقل و بهشت اهل بهشت در بهشت مکتوب خواهد بود و اگر گفتگو  
 خدا اینست که مکتوب رب العالمین و اما کسب که بگوید لا اله الا الله عز و جل  
 است و صدای این قول خداست اهل جنة الاخران الا انما ان باجنابه  
 احتیاج نیست که احتیاج نیست با این جمله لا اله الا الله بنعم مکتوب بقوله  
 کتب راست مکتوب با عین پیشت که از یک از جمله دوزخ خواهد بود  
 از برای من اینک مکتوب کم نور از دوزخ پیشت فرمود سوال نما از آنچه  
 خواهد و حال اینک مکتوب بنظر از طرف مراست حضرت بود و مکتوب بنظر از طرف  
 که هر دو از حضرت مرا القام مکتوبند و مکتوب هر دو که از پیشت نامیده اند  
 خدا واحد و ابوالقاسم و پیشت بنظر از طرف پیشت فرمود اهل جنة الاخران  
 حمد کرده ام دوزخ من و اما اهل دوزخ که منشا پیشت کرده شد ام در میانها  
 ابوالقاسم بدو پیشت که خدا روز قیامت مرا غایب بهشت و دوزخ کرده که کافران  
 بن شود از او این و از پیشت که انشا است و غنیمت شد و غنیمت شد در بهشت  
 و کس که ایمان من آورد و پیشت من در بهشت خواهد بود و اما الدجی بنظر  
 که من میخوانم مردم را بگوید پیشت پروردگار خود و است الدجی بزرگ من  
 تر شایم و پیشت میبازارم غایب پیشت که پیشت که پیشت کند و اما  
 پیشت را که من اشارت دهنده ام به بهشت کسب که اهل بهشت کند مرا بخود

کفر

گفت است مکتوبی با عین پیشت که مرا از خدا که بر پیشت اوقات نماز او فرمود  
 مقرر فرموده که در پیشت و ادا کند پیشت بود نمازات پیشت روز و مکتوب  
 فرمود ای پیشت اوقات هرگاه برود نزد دوزخ برای آن کلام پیشت اوقات  
 اخلطه داخل میشود و چون داخل شد زوال میشود در آن اوقات تسبیح میکند  
 چیزی تر شعر خدا را بر پیشت شود و خدا را تسبیح کند که خدا بر من صلوات  
 میفرستد و واجب کرده خدا بر من و است من در اوقات کلمات نماز او فرمود  
 بنیاد دارد نماز را بر پیشت کردن اوقات تسبیح شایسته اول و زوال و است که حکم  
 روز قیامت در اوقات نماز و پیشت هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه که موات  
 کند در اوقات پیشت بوده باشد در کعبه یا در سجده یا است مکتوب که خدا  
 جسد او را بر پیشت و است آغاز عمل تسبیح است که خورد در اوقات  
 دم از دوزخ پیشت بیرون کرد خدا او را از بهشت امر کرد خدا در پیشت امر با این  
 عمارت روز قیامت و احتیاج کردن ایمان و احادیث برای است پیشت من مکتوب  
 دوست من نمازهاست بعد از ظهر پیشت و وصیت فرموده مرا که پیشت  
 اوقات که حافظت کنم او را از قیامت نمازها و اما نماز شام تسبیح است که موات  
 آدم کرده و پیشت فاصله میبازد خوردن آدم از دوزخ پیشت و میبازد آنکه  
 خدا پیشت او را قبول کرد پس صد سال بود اما بام صبا دنیا و ان بام آخرت  
 از آن هزار سال است روز قیامت روز پیشت روح در آن دمید تا ماست  
 پیشت که و آدم سرگشت نماز که رکت برای پیشت اول و پیشت خود و کعبه  
 ترکان و پیشت و حواء که از پیشت قبول شد و پیشت ف  
 سرگشت را خدا بر امت من و است پیشت که بعد از آن اوقات در آن  
 متحاب میشود پیشت مرا خدا پیشت من است که سطر پیشت در اوقات  
 ز را یکسکه خواند او را در اوقات است من و پیشت نماز که امر  
 کرده مرا خدا پیشت من در اوقات خدا فرموده پیشت و پیشت و اما

و این کلام است که مکتوب بنظر از طرف پیشت فرمود  
 هرگاه مکتوبی بدست بخواند که تسبیح میکند ما را اینقدر زودتر خداست پس خدا  
 عطا کند گویند راده را بیکسکه زودتر است و هرگاه مکتوبی بدست بخواند  
 انعام کند خدا بان بنعم دیندار را که وصل کند به باشد بنعم اخبر  
 و این کلام است که مکتوب بنده اهل بهشت هرگاه داخل بهشت شود این  
 میشود کلامی که مکتوب اند در دوزخ یا ما عو الخیر الله و اینست قول خدا  
 مضمون آن بهشت است که اول کلام اهل بهشت در آن مکتوبند پاک و متزه  
 پروردگار عاقل و بهشت اهل بهشت در بهشت مکتوب خواهد بود و اگر گفتگو  
 خدا اینست که مکتوب رب العالمین و اما کسب که بگوید لا اله الا الله عز و جل  
 است و صدای این قول خداست اهل جنة الاخران الا انما ان باجنابه  
 احتیاج نیست که احتیاج نیست با این جمله لا اله الا الله بنعم مکتوب بقوله  
 کتب راست مکتوب با عین پیشت که از یک از جمله دوزخ خواهد بود  
 از برای من اینک مکتوب کم نور از دوزخ پیشت فرمود سوال نما از آنچه  
 خواهد و حال اینک مکتوب بنظر از طرف مراست حضرت بود و مکتوب بنظر از طرف  
 که هر دو از حضرت مرا القام مکتوبند و مکتوب هر دو که از پیشت نامیده اند  
 خدا واحد و ابوالقاسم و پیشت بنظر از طرف پیشت فرمود اهل جنة الاخران  
 حمد کرده ام دوزخ من و اما اهل دوزخ که منشا پیشت کرده شد ام در میانها  
 ابوالقاسم بدو پیشت که خدا روز قیامت مرا غایب بهشت و دوزخ کرده که کافران  
 بن شود از او این و از پیشت که انشا است و غنیمت شد و غنیمت شد در بهشت  
 و کس که ایمان من آورد و پیشت من در بهشت خواهد بود و اما الدجی بنظر  
 که من میخوانم مردم را بگوید پیشت پروردگار خود و است الدجی بزرگ من  
 تر شایم و پیشت میبازارم غایب پیشت که پیشت که پیشت کند و اما  
 پیشت را که من اشارت دهنده ام به بهشت کسب که اهل بهشت کند مرا بخود



بعد از آنکه از راه درود خودشان بوشنیده و در نور و در احسان و بشارت  
 دهند و است هر یک از موید و عیبه بر سوله که نباید بدانند که نام آن احمد یا  
 در هر طرف و هر بوشن نام و عیبه من علی برای طالب و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 فواده من حسن و حسن است و در سطر و سطر نام مادر هر و فاطمه و سطر و سطر  
 صلوات الله علیه و در نور و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 و هر و در نور و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 فضل خود را با صلوات الله علیه و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 پس نیست هیچ کس که سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 ناخبر که در دعا و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 و اما فضل الله علیه و در نور و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 البت زنده که هر چه و در نور و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 کند و خود و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 یکم و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 چه چیز است که در نور و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 بر وجه هر یک از سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 شود و در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 انوار الله علیه و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 که با سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 زبانه و با سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 بود و در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 ابا مال الله علیه و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 نسبتان و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 و فاس و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر

چیز اجبر کرد و خدا بر امت و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز  
 دیگر بیشتر از این و در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 منتهی و روز و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 که با سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 همان سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 انوار الله علیه و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 راست که با سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 رمضان و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 بعضی و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 و در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 ادم و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 و در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 و در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 از برای و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 انوار الله علیه و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 امت و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 شد و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 نور و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 که در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر  
 انوار الله علیه و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر

الحجرات

الحاکم فی الملکوت

ببرفت احکم مکرانکه با جمع میشوند در انوقت انضال مراد بدینست که از برای خدا  
صد هزار ملکست و با هر یکی یکصد و بیست هزار سال است از ملکستان  
و ملائکه از نزد خدا در خدمت مراد اهل عرفات و از برای خدا در خدمت عباد است  
و بر اهل عرفات که نازل میکنند از برای خدا و بر اهل عرفات پس هرگاه منصرف  
نوشته اند که هرگاه خداوند را بخواهد بگوید با زادی اهل عرفات از انست جمع  
و واجب میکنند خدا از برای آنها بهشت را و بداند میکنند منادی که بگوید بد است  
بغیث که رانده کرد بدست خدا و از برای خدا بهشت را است گفته با  
معتبر بود مراد از مسئله ده سال از هفت خصال که عطا کرده نور از میان پیران  
و عطا کرده است نور از میان ائمه را و نور خداوند عطا کرده مراد سوره فاحه  
الکتابه افغان و جماعت کردن در مسجد و در مسجد را و جمع کردن در مسجد نماز  
و ریختن داده از برای او منین در بنایه و سفره در نماز و خوردن و  
و نماز بر جنازه کردن و شفاعت از برای اهل کباب است بهر یک هفت رات  
گفته با این چپست مراد و ثواب که یک سوره الفجر از برای او عطا شود  
کنند خدا و از ابد هر یک که از او شده ناسان مبارکند از ان خوانند  
ثواب و از اوست که که اذان گوید ثواب ان است که عفو میشود  
جماعت اذان گویند کان از انست من با پیغمبران و صدقان و جماعت شهداد  
صالحان و اوست ثواب نماز جماعت بدینست عفو امانت من مشروط  
ملک است که در خدمت جماعت بر یا بدینست چهار رکعت است هر که در  
راست بسوی خدا از عبادت چهل سال و اوست چون ثوابت شود جمع میکند  
خدا در ان خلق از این و از این را از برای انست بهر مومنی که در او باشد  
جماعت مکرانکه خدا اسان میکند بر ان مومنان روز قیامت را و بعد از  
شود که او را بهشت برند و امکنه هر کردن در نماز و جمع و خفتن  
و شام زیرا که در مسجد از ان شراره انش را بعد از صدای اذان که بعد

نور

الحاکم فی الملکوت

منظر پس از ان شرط میکند و عطا کرده میشود خوشحال با داخل بهشت بشود  
و اوست انست خدا بسبب فران غنیمت میداد مومنان روز قیامت  
و از برای انست بنویسد در فران فرموده و بدینست بهر مومنی که نماز بخواند  
مکرم و اوست یکصد از برای ان بهشت مراد منافی با عباد باشد و اوست  
شفاعت از برای اهل کباب از انست منست و اوست جماعت که خدا را آورد  
و ظالم بوده اند و بدینست را سکنه با این و من شهادت میدهم که بدینست  
مکرم و اوست و بدینست که نور رسول و در خدمت خدا و خاتم پیغمبر  
در رسول خدا و ند عالم را بدینست که مسلمان شد و خوشد اسلام انست  
و در صدر در در در در انست و نور خداوند بود بدینست که ائمه  
گفت با رسول الله عظیم یک که در دست او در کربلا و پیغمبر که گفته  
نکرد امانت با او امکنه از الواح که نوشت و از انست اوست بن عمران و در  
در حق و تحقیق که خوانده ام در فیه فیصل نور با این که در باره نوشتم که در  
با عذر و هر چه بود من که عفو میکند اسم مبارک خباب نور از نور  
مقدت چهل سال و هر چه که در او عفو میکند از ان بان با من مدیدم و هر چه  
خوانده ام مکرر بخواند که اینست از انست چنان شود که بیرون نمیتواند آورد  
در سبب که در انست که من عفو میکند و نور سم و در او عفو میکند و در انست  
منان که چهل در طرفه است و با شد و با کمال در طرف چپ و با شد و  
و در او عفو میکند و با شد و با کمال در طرف راست گفته با این  
ست بهر مومنان امان آورد و بنویسد و با شد و با کمال در طرفه فرست خدا  
بر عذر و اهل  
**مجلسی بیستم از کتاب**  
**شرفی مجلسی بیستم از کتاب**  
**با توبه الفی رحمة الله علیه**

اسکندر

و از برای خدا در خدمت عباد است  
و بر اهل عرفات که نازل میکنند از برای خدا  
و واجب میکنند خدا از برای آنها بهشت را  
و بداند میکنند منادی که بگوید بد است  
بغیث که رانده کرد بدست خدا  
و از برای خدا بهشت را است گفته با  
معتبر بود مراد از مسئله ده سال از هفت  
و عطا کرده است نور از میان ائمه را  
و نور خداوند عطا کرده مراد سوره فاحه  
الکتابه افغان و جماعت کردن در مسجد  
و در مسجد را و جمع کردن در مسجد نماز  
و ریختن داده از برای او منین در بنایه  
و سفره در نماز و خوردن و نماز بر جنازه  
کردن و شفاعت از برای اهل کباب است  
بهر یک هفت رات گفته با این چپست مراد  
و ثواب که یک سوره الفجر از برای او عطا  
شود خدا و از ابد هر یک که از او شده  
ناسان مبارکند از ان خوانند ثواب و از  
اوست که که اذان گوید ثواب ان است که  
عفو میشود جماعت اذان گویند کان از  
انست من با پیغمبران و صدقان و جماعت  
شهداد صالحان و اوست ثواب نماز جماعت  
بدینست عفو امانت من مشروط ملک است  
که در خدمت جماعت بر یا بدینست چهار  
رکعت است هر که در راست بسوی خدا از  
عبادت چهل سال و اوست چون ثوابت شود  
جمع میکند خدا در ان خلق از این و از  
این را از برای انست بهر مومنی که در او  
باشد جماعت مکرانکه خدا اسان میکند  
بر ان مومنان روز قیامت را و بعد از  
شود که او را بهشت برند و امکنه هر  
کردن در نماز و جمع و خفتن و شام زیرا  
که در مسجد از ان شراره انش را بعد از  
صدای اذان که بعد

شهر محرم الحرام بیان فرموده اند که  
 م الله أكبر

[illegible]

الحمد لله

اینجا از پدر این ارباب پند سوار باطل و تبین که مرود بدو و فیکه ادا نه کرد  
 خدا بقض روح ارباب هم بخیل خود فرود آمد ملک عیون نژاد او فرمود و الله اعلم  
 ارباب هم فرمود و عیون ملک ارباب ملک عیون نفس دوم را که با خبر مرگ را بین  
 فرمود اما که ام کفص روح نو که ای ارباب حاجت نما خدا بخود ارباب هم فرمود <sup>نیل</sup>  
 بادیه که دست کامل بخیر دست کامل خود را ملک الملوک فرستاد پیش روی  
 حلا پند عرض کرد خدا باشد که حلیل خود فرود آمد فرمود ارباب ملک الملوک  
 که ویونی و یونی زوایه آن که اباد بدو دست و پا که ارباب داشت باشد لغا  
 دوست خود را بر سبکه حبیب دست دارد لغا دوست خود را <sup>ش</sup>  
**دویم** حداث کرد را صاحب غلغله چون دست خود از حق بغیر نایب  
 غفار و رسول خدا فرود آمد بدو بر سبکه نعت خدا بر نمود از مرع  
 او طایفه کافر شدن بعل کافر شدن عوامت شرک بعل شرک خدا شدند  
 رسا با دة غلغله و باره خدا و طاعت شدن بعل طاعت شدن خداست و مکر  
 شدن بعل مکر شدن از بیل خداست با جان او ردن بعل ایمان او ردن خداست  
 زیرا که طاعت او در سبک است و بیجه اوست و بی ایمان اوست و طاعت او نیست و ایمان  
 حکم است مانند خدا و خلق و دست حکم است که هرگز او را قطع و جدا نیست  
 و دود باشد که دود فرقه باره غلغله شوند دست غلو که که او را خدا او  
 و دشمن غلو که که او را سب نما باشد بعل بغیر الله از علی مغارفت معنا که او با  
 زمین مغارفت کرده و البته غلغله طاعت ممکن که خدا لغت من کرده و علی او مغت  
 وین از علی او مغضب او ردن ان غضب او ردن من است و خوش شود علی خوش شود  
 مغت <sup>نیل</sup> حداث کرد را صاحب احدی در لب عین نعت  
 صف فرمود از صاحب برین برین جعفر و از حضرت امام جعفر باقر و است کرده که آن  
 حضرت فرمودند که موی من عمران عرض کرد ای ارباب خدایم با خبر نو فیکه کرده  
 و مغر فرموده بدو را دوازده سب و طاعت شجره و راه را مسکن از که خدا <sup>مود</sup>

11











مباشرة و حال اینکه هر شش یکدیگر بر مفاصل جدا میروند و شب با بوی کوشن  
دو عینهای هر مفاصل نما و مودنه تاش التمدن پس نوم و سرگردان و مودنه تاش با کاس  
و بکل و مودنه تاش و عینها و زاده و مودنه تاش و مفاصل که هر روزند با ششها  
دو طایفه تاش با نوم و مودنه تاش با زاده که نور و در عین نوم و بیکو عینا و مفاصل  
که خدا سلسله میکند بر نوختن و زخمات نور با نور اگر چنانچه حواله که با ما  
تاش و زخمات تاش تاش تاش تاش تاش با بوی که یکدیگر دو سینه که مفاصل  
ما نظر کنند تا نواد خود را از آنها و بکل تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
مرا بر زخمات و اوجان و مودنه تاش با نوم و مودنه تاش با بوی که خود را از مودنه تاش  
دو مودنه تاش و مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
خدا و زخمات مفاصل که نور را با نوم و مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
نوم بر تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
من و از عین تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ششند که در حال مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
از ده من تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
چیز تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
عنه و مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
من تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
و کشتن تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
الکامل الشیخ الجلیل صدق بن بابویه  
الفقه رحمه الله علیه روز شنبه  
چهارم شهر صفر الفقه بنان فرموده اند و عین حدیث است حدیث که ما را

شیخ جلیل و جعفر بن علی بن بابویه فی حدیث عن سعد بن عبد الله عن  
کذا و بکل که مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
از ما و بکل که مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ان مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
مرا مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
مرا مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
من مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ششند از مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
بر که بکل که مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
و کلا تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
که در مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
از مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
و کلا تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
با تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ما را و بکل که مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ششند و مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
و کلا تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
مولد مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ششند و مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
روز تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
خدا و مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
مرا مودنه تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش  
ان کشتن تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش تاش



المجلد الثاني والثمانون

[illegible]

برای

المجلس الرابع والثلثون

[illegible]

دیفنسی









الحال لا یعون

سوم

و چنانچه در این مقام بود و نه است و ای ایضا گفت بگویند و نامند و حواریان شریعت کردند  
 بل و یکن واسطه از دست ایشان افتاد و سر عیسی علیه السلام را بر زمین نهادند و او را در میان  
**حاجت دهم** حدیث کردند تا راهی بر وی بود و مؤکل را عیسی علیه السلام  
 تا صبح بر نیامد و از آنکه عیسی علیه السلام در میان بود و ای امدن از آنجا که گفته میشد  
 بودند آن گفتند عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند  
 نه و سر ایشان را و جاعه بود و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 کرده اند این را و سر ایشان را و جاعه بود و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 آنکه او را از هر چه در این کو سفید است و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 سر کرده و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 که من عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 من این را میگویم و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 برخواست و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 که اینها را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 باشد و بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 بودند و بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 پیغمبر خدا را و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 بان برسد که آن را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 علی بن ابی طالب را و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 بنام و دو تا طعام در دهنی که گوشت در پیش رسول خدا در کف آن در پی  
 لجن آمد و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 دنیا و تو را و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 نوظاهرا اسلام آورده و نوظاهرا بر این داشت که خیال کردی عرض کرد من در حق  
 خود گفتم اگر این پیغمبر حق باشد و این طعام ضرر نخواست اهل را نباید و اگر عیسی علیه السلام

چهارم

الحال لا یعون

و اگر در دعوی خود دروغ گو باشد و خود را دان و دست دهن بر این بدان  
 دهن آمد و در دست او بود و خود را دان و دست دهن بر این بدان  
 حداد اگر نام مبر و او را بان مبر و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 روشن شد بان اسنانها و زبانهها و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 سام بلند تر نشد و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 من الطراف ما هو شفاء و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 خواند و او را امر کرد و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 مر کرد و اخبار که عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 امیر المؤمنین سید محمد و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 همه حار و گفتند که عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 کردیم خدا و رسول و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 است صدق است صدق و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 داده و ما را و مشغول ساخت و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 برده و ما را و است از ایشان و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 جمع نما و بنیاد جمع کردند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 نیست و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 ما حاضر و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 بنا به که چه چیز بر عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 مصاری میباشند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 میگردند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 سدهم عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند  
 برخواست و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند و در میان گفتند و عیسی علیه السلام را بگویند و ایضا گفتند

چهارم























بوسفت ومن هرگز زینین مصر بدین شهر نماند که دستور بدین امر آمد  
پس ازین معنوی با وی جدا شد و بدین شهر رسید و آمدن من یکمان و خداست  
و اما آن را که بدین شهر خود و بگوشتی بدین شهر رسید که پس ازین  
دزدی کرده و مناشا هدیه بدین شهر که صاحب ملک را از آن جدا  
اوردند و ما انشا که کاران خبر ندانیم چه خوشدای بدین شهر سوال نما از اهل  
شهر که مصر باشد که ما بودیم در آن و از اهل فاضل سوال نما که هرگاه ما  
بودیم از اهل کمان که هرگاه ما بودیم در آن خود راست کو با هم پس چون رجوع  
کردند بدین شهر خود گفتند این را از برای آن بود که در آن شهر من دزدی  
نکردیم پس ازین برای آن بود که در آن شهر ما را که خواسته بودیم و با هم فرار  
الذکر که پادشاه مصر چه بدین شهر را بدین شهر که در آن شهر من  
صبر نکردیم که ما را عظیم شود امر مصر و فرج سدل شود بدین شهر  
بیاوردیم به ایشان چه بدین شهر که خدا را است بحال من و شما و راست  
کردار است و را چه میکند معنی امر که معنوی پس ازین خود را به بار  
نبرد و رفتن را رسیدند بمصر و داخل شدند و بوسفت و دادند بوشه بدین  
مان که هرگاه ما را بوزن نه بود سوال کرده بود و او را کرد که پس ازین  
و غنیمت که در کافان بدین شهر که کرد که کلوی و را کرد و نتوانست که صبر کند  
تا برفت و داخل خانه شد و ساعه که کرد که بدین شهر که بوزن امر که شد  
در برای نوسه بدین شهر که ما را اهل و ازین و کرد که سستی و آورده ایم و شما  
کی به اعتباری که ما بدین شهر که رفتن و بوشه بدین شهر که بود با هم و  
دروغی ما شد پس تمام کن بر ما که طهارت و زباده ازین به این مناع  
با برادر ما را بدین شهر که خدا را است و بدین شهر که را برای بگوید صد  
انوقت گفتن از برای برادران بوسفت اباعا الهی که چه کرد بدین  
روز کار بوسفت و برادران من با هم و بدین شهر که ما را دادان بود بدین شهر

و من

شوخ و سنان بود بدین معنوی بدین شهر که قطع رحم و خواش هوا به مصر این برای معنوی بود  
در وجه سرزنش برادران گفتند بدین شهر که هرگاه ما بدین شهر که بوسفت که در این  
و این را در دینش و خدای منست نهاد و بر ما بدین شهر که که بدین شهر که ازین شهر  
و صبر کند و بدین شهر که خدا را است و بدین شهر که که کار از امر او را که  
فتم جدا که هرگاه ما بدین شهر که خدا را است و بدین شهر که که کار از امر او را که  
جاء و مرثیه و بدین شهر که که ما را بدین شهر که که کار از امر او را که  
فرمود و هیچ سرزنش بدین شهر که خدا را است و بدین شهر که که کار از امر او را که  
کاست پس بوسفت امر کرد انما که لوی بدین شهر که که کار از امر او را که  
ببر بدین شهر که که ما را بدین شهر که که کار از امر او را که  
دانش است بر این معنوی امر ازین شهر که که کار از امر او را که  
دین معنوی که با بوسفت با تعلیم بدین شهر که که کار از امر او را که  
دعا بوسفت و در آن شهر که که کار از امر او را که  
ن نموده و آنچه گفته او را فرج و در هر که که کار از امر او را که  
غرف شدن و آنچه را که بدین شهر که که کار از امر او را که  
المن صکر و بدین شهر که که کار از امر او را که  
ان دعا بوسفت و در آن شهر که که کار از امر او را که  
صکوات الله علیه هم احمد را بدین شهر که که کار از امر او را که  
بمن هر که که کار از امر او را که  
دعای پس بدین شهر که که کار از امر او را که  
صواته از امر بوسفت و بدین شهر که که کار از امر او را که  
خداوند غلامان بدین شهر که که کار از امر او را که  
و بر این شهر که که کار از امر او را که  
بوسفت و بدین شهر که که کار از امر او را که

و من

خود بد رسیده که آن امر زنده و مهر نداشت روایت شده در خبری ارضا  
المتحد بد رسیده که فرمود یعقوب صاحب انداخت دغا را برای آنها بشو  
مهر پس آید اگر بد یعقوب بود و مهر و سر نامد بوسف که هر یک پدر و است  
کنند پس قصد کند بوسف این که با ایشان اید از برای پدر بعد بخوابد و  
نخندد آن در آن هفت از یاد شاه و نکند در آنوقت خبر بشو اند و  
بوسف که خدا میفرماید از برای به چنان معنی بود و نوای بوسف بر  
با ایشان است و بوسف نه صلاح من بخوابد و ای بوسف این پدر بود و در آن  
دست خود را نکند و گوید و او بر و در آن زمان آنکه نه باشد آن نور  
چیز بود و این بچهره شریف فرمود علامت این که پدری بد رسیده  
که بیرون میرفت بعد از آن وقت که بوسف از کوه یعقوب  
خود هرگاه بوجه آن میآمد در آنوقت بوسف فرمود اهل خود پدر را که  
مداخو اهل و حال که در آن میآمد در آنوقت بوسف پدر و حال خود  
روایت فرمود خود نهاد و تو را اندام پدر و حال و برادران از برای بستم  
بوسف و بر صورت و در شده حد و نه عالم را جل از ند کرد که بوسف را  
سعد که قصد حق را بر اجواب بوسف عزیز کرد بر این پدر خود یعقوب و  
بن ناول جواب منست که پیش از آن دیدم بعضی که رواندا خوا را  
بر این حق ناول خدا که فرموده تو نیستی اما این که صاحب روایت  
در خبری ارضا قال ایچرا که فرمود الشرد و در وقت که بوسف داخل زندان  
شد و او در سال بود و در زندان هم بعد سال مکث کرد و زندگ کردید  
او پیوسته از زندان هشت سال که دو مین چون من صاحب  
البحران و من بود و صلوات فرستند خدا بر محمد و آل محمد و در این روز بعد  
از آنکه مکث علی حدیث کرد ما را شرح حلال رضی الله عنه عرض و شد  
خود را رسانید که حدیث را بچهره امر المؤمنین که سؤال کرد که حضرت

[illegible]





الحال الاول الرابع

ناگاه مسکند امده جان و کوبیده است لایم علیکم اهل بیت النبوة من مسکین ام  
 انما کین سلطان طعام دهنه را از اینچه خود میخورید با طعام کد خدا و است  
 از آنها می باشد چنانچه از اینچه خود میخورید از این غدا و دهنه در وقت شام  
 حضور و طعام حبس است یعنی صاحب خود و صاحب این است اینچه  
 تمام مردم با ملاحظه میکنند و طعم اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه  
 بر این غدا و دهنه شکایت میخورند و نفع میخورند شکایت میخورند  
 مادری که در خانه و در بیرون میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 کله با اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 حلال است بر هر چه و صاحب خود و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 لایم اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 و ناگاه از این در اوقات و طعم اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 ای پسر و طاعت کرد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 نکی غذا داده شد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 بیکه لایم و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 فصل کرد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 خوابید و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 پس روز دوم و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 از جور و اسباب کرد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 و غدا کرد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 سر و انداخت و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 ناگاه پیش از این ماه مسلمانان بدین غذا را میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 من پیش از این ماه مسلمانان بدین غذا را میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 از طعامها پیش از این ماه مسلمانان بدین غذا را میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند

بغلامه

الحال الثاني الرابع

ناظر بر این ضلالتان فاطمه حضرت زینب را بیان دهنه میخورند که پیش از این  
 در شده و مادری که این کسب که در مردم میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 بهیم است و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 بهر دلیل و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 شد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 رضا پدر را اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 مسدود است و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 کشتگان را اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 غلام پناست و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 صحیح شد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 ضاع با اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 کرد و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 زائر اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 بهیم میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 نور اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 ناگزیر است و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 رفتند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 اورا با اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند  
 حضور طعمی مانند اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند و اینچه میخورند

بیم





























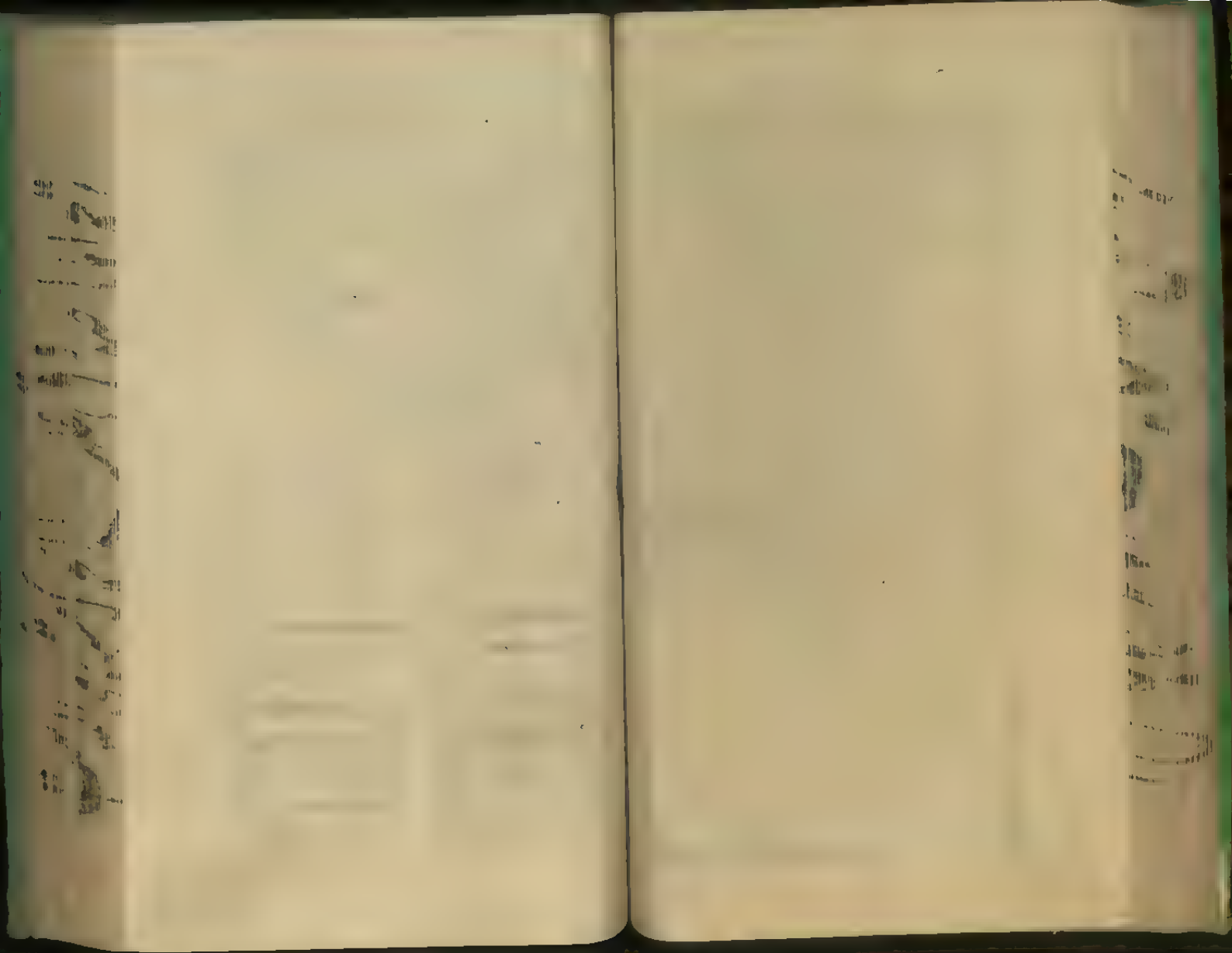












[illegible]

در بیان مقدماتی ابعاد و اقسامها و غیره  
شدن مفروضات و قواعد و سایر  
در بیان اکثری و بعضی و اقسامها و غیره  
در بیان بعضی اکثری و اقسامها و غیره  
در بیان اقسام اکثری و بعضی و غیره  
در بیان اقسام بعضی اکثری و غیره  
در بیان اقسام بعضی بعضی اکثری و غیره  
در بیان اقسام بعضی بعضی بعضی اکثری و غیره



الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى... الحديث...

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى... الحديث...

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى

از کت هر قسمی که میخواستی کرده شوی همان و اینها را با اختیار و برای نفس خود  
بجای کشت هر قسم که میخواستی از برای تو یا برای من یا برای هر کس که بخواهد  
خلق کرده است بجای کشت کشت خدای تو از کشت خدای من در یک کس که هست  
و برای هر غایبی که در کس که بجای کشت که دستها و پاها را قطع کنند و او را بدار  
کنند بجای کشتان و این دیو را بر او و این بجای کشت تو چه بگوئی از امر  
کشت همتی من به قید صلب من است بجای کس که او را کرده در زود بد او  
کشد اندک حدیست حدیست که ما را بد من بخندند سند خود از موسی بن جعفر  
و سائید شد سند حدیث تا علی بن ابی طالب را که فرمودند نظر میکنند  
بر بسیار نماز کردن سرهم و دوزخ کوفتن آنها و حج کردن آنها و مصالح بودن  
انها و او را دوزخ اندن آنها و جسد آنها در شب برای نماز از خواندن دعا و  
قرآن بلکه نظر میکنند که در کف آنها چه است که باشد و دروغ بگویند و او را  
اما نشد مسلحان آنها بکشد حدیث حدیث که ما را احسن بن احمد بن  
ادهره بخندند سند خود تا رسید به رسول خدا که کس که خدا را بپنج شتا  
نزدیک و خشنود و مانع میکند دهان خود را از کلامی که از او مانع  
میکند شک خود را از ظلم و ستم و دروغ میگوید و مفسر خود را بر دوزخ داشتن  
و شب پرورد و درون بفرار عرض کرده اند بدین ما و ما در آن مافدا و تو را بدار و  
الله را بپنج است و دستان خدا بند حضرت فرمودند و دستان خدا ساکنند  
و سکون آنها که گوشت و شکم کردن آنها از کشتن و یاد کردن خدایت و  
نظر میکنند و نظر ایشان بجهت کوفتن از نه است و نطق میکنند و نطق  
داشتند است و راه میروند و راه رفتن آنها میانه سرهم و دوزخ و برکت  
اگر بنور اجالهای که نوشند شده بود از برای آنها که در چه زمان میبختند  
میگرفت و جهای ایشان و در جسد های آنها از راه خوف از خدا بر خدا و  
ستون داشتن بوی همت و تو را بخود حدیث حدیث که ما را

من عید بن محمد العطار بخندند سند خود از حضرت باقر و رسید سند حدیث  
تا علی که فرمودند از انجا حضرت که یکدیگر با بستاند و نگذارد و نفس خود در وضع  
نه است و کشت نکند مگر نفس خود را از کس که بان بد نکند شود و کس که ستر  
خود را بپنهان دارد و در روز قیامت بخندند و در دست خود شتاب و هر کس که کوی که  
از دوزخ بر نبرد و رسد از خدا و رسولش و در دست خود و از خوب تا و بپای ما بر  
و جوی میگویند تا اینکه بپایند و در از ان انچه غالب شود و توان خوف بایستی و  
خان مکن البتة بلکه که بهر وقت اید از او بر تو بدی یا بدطوری محال آنکه تو  
بپای در آنکه و از برای آن حدیث محل خوبی طریقت خوب از آنکه نه طریقت بد  
او را و بر تو باد و برادران صدق و وفا و برادران کینه و در دین که اعتماد بر  
انهاست و بسیار کن از کس که نه انها هر چه تو را ممکن باشد زیرا که انها تو را  
در وقت وفات انداخته اند اگر حدیثی داری بهر چه باشد از پیش میرسان و در روز  
بال حکم سرور خدا خود را بدیدم بالهید من و تو را که داند و بر جنت دانت از برای  
در آن ناز ظاهر صلاح و سعادت و وفا که تو را بجز و یک از این در بر بکنند  
و تو را با هم میفرستند و مصلحت مناسبت بر آنها و مشوره تمام مرا که تو را خود  
تا جایی که از خدا بترسند و تو را فریب دهند و در آن و دست دار و برادران  
خود را بقدر تقوی و وضع آنها و صلاح و احوال آنها که خود سندنهینند و  
در هر امر و موصوفتی آنرا انداز و از جوان زنان بهر چه بپای که میفرستند  
که صالحان بیکدیگر باطل میشوند و از پادشاهان و بزرگان باشند که هیچ معرفت ندا  
ند و تو را بدین چه هم میسازند و همیش تو را بدین با الفا میکنند و عبادتشان  
هر متقابل یکدیگر است اگر شما را معرفت سر کنند عاقلان آنها که بپای جهت  
اینکه بطبع نبانند از شما را در چنین های بد که عاقلان تو را بدین باشد حدیث  
حدیث که ما را بدید من بخندند سند خود از علی بن مؤمل که گفته اند لا فایده  
که ما امام موسی کاظم را و برادران سرور که خطاب کرده بپنا کفتم نلای فروش

Handwritten marginal notes in Persian script on the right margin of the right page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the left margin of the left page.





کم شود و برکت از سلامت بود و از عیوها و معادن هوانها و هرگاه  
 جوهر کنند حکام شرع با معرفت در احکام الهی اوری کرده شوند و ظلم و  
 عدوان و هرگاه همو و خود را بکنند مسلط کنند خدا بر آنها و متین آنها را  
 و هرگاه قطع رحم کنند الهای شما نسب بشو و هرگاه اسم معروف  
 و نهی نمکن بکنند مسلط کنند خدا بر آنها لاجرا بشو و اگر کسی بان آنها را  
 کند و از برای آنها مقیاری نوزد **حدیث ششم** حدیث کرد ما سر  
 محمد بن الحسن الویلید و محمد بن سنان و جیب سجستانی از حضرت باقر  
 فرمود و آنحضرت که در قریه نوشدار است که یا موسی پدر سبک من مخلوق  
 کردم تو را و برکت بدم تو را و تقویت کردم تو را و اگر کردم تو را طاعت  
 خودم و نهی کردم تو را از معصیت خودم پس هر که طاعت کنی مرا الهانت میکنم  
 تو را و طاعت خود را و اگر معصیت من کردی یا منکر تو را بر معصیت خود  
 یا موسی زنجاری منست منست نهان بر تو و طاعت کردن تو از برای من  
 و از برای منست بخت کوفتن بر تو و نافرمانی کردن تو از برای من **حدیث هفتم**  
 حدیث کرد ما و احمد بن الحسن الططائی رضی الله عنهما سند خود را و شیعیان از سر  
 گفت در لوقه یکما نزد عبدالله بن مسعود و پیروان و در آنوقت صاحب خود  
 بران عرض کرد که منم که کاش میبود و در زمان رسول خدا در قبیله که  
 و برای عبدالله جوف که ایامی که بودی شما چهره شما که خلفای این بعد  
 از آن چند نفر خواهند بود عبدالله گفت و از آن سنی و این چنین است که سوال  
 نکرد سر احمدی زن بنی زقر علی عهد کرده دوی ما پیغمبر ما بدرستی که  
 خواهد بود بعد از رسول خدا و از آنده خلفه بعد نباه و دوسای بنی  
 اسرائیل **حدیث ششم** حدیث کرد ما ابوعلی محمد بن الحسن بن عبد الله و  
 محمد بن سند خود را از شیعیان قیس بن عبید گفت بودیم ما فتنه در  
 حاکم که در آن مدینه بن مسعود بود که در آن وقت اهل امد گفت کلام

یاب از شما عبدالله بن مسعود و عبدالله بن مسعود گفت منم آنکه میخواهی گفت ای احب  
 کرده پیغمبر شما که چند نفر خواهند بود از خلفاه بعد از آن عبدالله گفت  
 بی دوازده نفر و دوسای بنی اسرائیل **حدیث ششم** حدیث کرد  
 ما و احباب بن عبد الله بن محمد بن سند خود را از شیعیان همروان اسناد و از  
 بعد آن قیس بن عبید گفت عتاب نام شخصی که این حدیث تازه است گفت  
 بودیم ما و سر محمد بن سند و ما عبدالله بن مسعود بود و در آنوقت اهل امد  
 گفت ای ورمهان شما عبدالله بن مسعود است گفت بی منم عبدالله بن مسعود  
 حاجب تو گفت ای عبدالله بن مسعود شما را چه شهادت پیغمبر شما که چند نفر خواهند بود  
 و در میان شما از جانب آن عبدالله بن مسعود گفت و در آنوقت سوال کردی سر اسرا  
 چنینی که سوال نکرد بود سر اسرا از احمد بن محمد و فتنه که و سر عرق شده ام  
 بی غیرم و ما آنحضرت و از آنده نفر بعد نباه بنی اسرا **حدیث هفتم**  
 حدیث کرد ما و احمد بن الحسن الططائی محمد بن سند خود را و شیعیان از سر  
 شیعیان گفت که در سواد ما فرمود که چهره اسراست من ظاهر خواهد بود  
 تا آنکه در دوازده جانشین که هر آنها از قریش باشند **حدیث ششم** حدیث  
 کرد ما و اصحاب بن عبید رضی الله عنهما سند خود را از ابان مولی زید بن علی از احاب  
 کهبل که گفت از برای من شریک داشتم که در خیمه خانه بنشاند و مشرق و نوشتم  
 نوشتم و شاهد که قلم عد و چند را پس رسید این خبر با امیران من پس  
 فرستاد بسوی من غلام خود قنبر را و من رفتم بخدمت آن در وقتیکه داخل  
 شدم بران فرمود یا شریک سر من خانه را و نوشتم سند اسرا و شاهد کرد  
 عد و چند را و وزن کرده مال را بر من کرد با چنین است حضرت فرمودند  
 این شریک بر من افتاد بدست من که زود باشد یا بد تو را که نظر نکرد در  
 کاغذ تو و سوال نکرد از بدنه تو یا بدون کند تو را از خانه تو و نیزه و شلم  
 کند تو را پس قنبر دست بر من نهاد تا آنکه نه بود یا شو که بخیزی بر

حدیث

حدیث

حدیث





















جعفر بن محمد از اباؤه کواش فرمود که چندی از برای من کسب که کامل سازد  
و منوی خود را از معصمه و منشا و خواندن دعاها و بنا داب کردن و بنویس  
کند نماز خود را با داب و افعالان و ادا کند زکوة و مال خود را در وقت و محض  
و اهلش بدد و درین کند زبان خود را و زبان دارد غضب خود را و طبع استغفار  
کند بوی خدا و نذر خود را برای گناه خود و ادا نما بدین نیجه و اگر خلاص باشد  
در و عود از برای اهل بیت رسول خود تحقیق چنین کسی تمام کرده حقانی ایمان  
دا و درهای برکت کوه از برای آن حدیث و روایت حدیث کرده ما را از حدیث  
محمد بن یحیی بن محمد بن سند خود از جابر بن عبد الله انصاری گفت خطبه کرد  
ما را اجاعت ما را رسول خدا فرمود یا یحیی ای هم کسب که در من بداد و اهل بیت  
را خدا و وقت اوست و ابراهیمی بخود کند هر من کردم یا رسول الله هر چند  
نماز کند و سوره کرد و گان کند که آن مسلم است فرمود هر چند نماز کند و سوره  
کرد و گان کند که آن مسلم است که نایب آن ندارد و بهمان اسناد از رسول  
خدا فرمود که کسب که معاوضه و دعوی کند از اجاعت مسلمانان تحقیق و بها  
مست از کردن و بهمان اسلام هر من شد یا رسول الله هر چند از اجاعت  
مسلمانان فرمود و بیجا است اهل بیت که بر دین اسلام باشند و از برای ما حیا  
بدان نبی و باشند باشند و هر چند که باشند حدیث نبی حدیث گوید  
ما را محمد بن عمر باطل بغدادی بخند من سند خود از زید بن ارقم گفت در وقت  
جماعت از اصحاب رسول خدا که درهای خانه های نماز مسجد رسول خدا بود  
رسول خدا در وی فرمود بر بندید این درهای بیجا مکرر خانه علی بن ابی  
بجوت آمدند و درین باب می از مردم رسول خدا از بیجا برخاست حدیث  
و بنا و بران نمود فرمود اما بعد بدست که من ما مورشده ام بر زبان  
درهای نماز و در خانه علی گفت در این گویند بدست که قسم بخند که نه  
بستم چیزی را و نه گویم چیزی را بقتل هر من اسر کرده سندم بد چیزی پس

تابع

تابع سند او را حدیث شیخ امام حدیث کرده ما را محمد بن عمر بغدادی بخند  
سند خود را رسانید سند حدیث را بعلی بن ابی طالب که فرمود رسول خدا که  
خلال این از برای عید که چندی شود درین مسجد مکرر من و علی و فاطمه و حسن  
و حسین و کسب که از اهل بیت من باشند بدست که انما از منند که اول و اما  
حین اند تا تمام حدیث کرده ما را احمد بن محمد بن محمد بن  
احمد بن یحیی بن محمد بن سند خود از عیاله از ابن جبران که رسول خدا فرمود  
بر بندید این درهای مسجد و مکرر و معاوضه علی را بجهنم بکشند و بگو از نماز  
و اور شده است که اگر رسول خدا کرد و ما را سند فایان محمد مکرر  
در خانه علی حدیث حدیث کرده ما را احمد بن ابراهیم بن احمد بن علی  
طالقانی در بخند من سند خود از ابی اذیندیش گفت که رسول خدا فرمود  
که ایمان بنا و بر بند که تا آنکه بوده باشم من و دست رسول من از نفس  
ان و دوست تر باشند اهل بیت من بوی من از اهل ان و دوست تر باشد  
عقوب بن بوی من از عمر بن خورش و زان من و دست تر باشد بوی  
ان از ذرات خودش گفت و او می که گفت مریدی از یوم ابا عبد الله بن  
ی یاری و یوم یحیی که فایب کند خدا باین حدیث قلوب حدیث  
حدیث کرده ما را احمد بن محمد بن زید بن عیاله بن محمد بن سند خود تا رسید  
سند حدیث چون بن عبد الله گفت بودم من با محمد بن الحنفی در شهر خا  
در آن وقت گذشت با من زید بن الحنفی پس بلند کرد چشم خود را بوی ان  
بعد از آن محمد فرمود که هر چه کشته خواهد شد از اول جبران سر و گرد او را  
زید بن علی گویند که بیا امام زین العابدین باشد و هر چه از او را بداد  
خواهند کشید که نظر کند بچوستان پیر او را مقرب نگیند خدا او را بچو  
داخل جنت کند و معلوم میشود که خروج زید باطل نبود که نه و باشد  
لکن این را برای نشانی و لا انما که در نماز آن خلان جلد خود کند حدیث

با حدیث

حدیث

حدیث

حدیث

حدیث

حدیث





ایشان طاهر و خالص و فاضل و اشراف و از اولاد خاندان رسیده ای هستند  
که معراج جلال و سوره خلائع است و سوال در حق ایشان و بهشت و دوزخ  
مرد و موجود و حق و باطل و الحوائج است و تراویح و احوال و احوال و قیامت  
آیات و شکی و بران نیست و خدا بی عیب و بی کمالات و بی نقص و بی عیب و بی عیب  
من ای بندگان که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
روزی و سوره و کوره و هیچ و چهار و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
امام علی و یحیی و ابا القاسم است قسم بخدا که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
برای بندگان خود ثابت باشد بران ثابت باشد و قول و قول ثابت و در دنیا و بعد از دنیا  
و دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
از این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
ان سرور که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
داخل این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
بدرستی که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
و هر روزی که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
بود و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
حدیث ۲۲ حدیث که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
ابو مسلم گفت شنیدم رسول خدا را می گفت در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
بهان ما بود خود را با هر روزی که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
سوره و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
سوره و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
انچه در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
نویسندگان جهان میگویند و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
حقان که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا

ای بندگان خدا هر یک از این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
میاهات که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
حاضر بودند و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
برو و ما که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
تقوی و از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
برو و ما که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
الرحمن الرحیم **المجلد الخامس من الخوف** مجلسی و نجاشی  
**شیخ صدوق رحمه الله** در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
مردم که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
با وجود این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
و با وجود این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
و مردم که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
بود و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
بران و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
اشاء که در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
سوره و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
اکاه و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
نویسندگان جهان میگویند و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
علی است و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا  
در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا و در این دنیا و بعد از دنیا



2

2

12

12

بن حنیف از عبد الله بن ابی ارقی و ضاروق ابی ارقی که فرمودند بدین سبب که ایام  
رسیده بود پس خواهند و نزدان جبرئیل بود به شکل صورت وجهی که در خلوة کرده  
بود با و رسول خدا چون او فرمود و در داخل خلوة کرد و ایامی که از انظار او کلام هر روز  
قطع کند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بن او فرمود و گذشت و بنام سلام نکرد و اگر  
سلام میکرد هرگز نبود سلام او میکردیم یا محمد از روی او فرمود و علفی گفت که مرا عا هکنه  
یا بن و هر وقت در داخل انظار او ندا خواند نماز آن هرگاه من یا بنام یا بل از او فرمود و در  
وقتیکه جبرئیل با او گفت او را در داخل حضرت رسول خدا فرمود و خدا عز و جل یا  
ایا و هر چه میخواست و تو را اینکه میبودی تو که سلام میکردی و مرا و هر چه نیکه از پیش  
ما گذشت و او را گفت که یا رسول الله انکبه که با جاباب شما بود و در مجلسی بود  
که جمعیتی با او خلوة کرده از برای بعضی امر فرمود و ای بل از آن جبرئیل بود و گفت  
کنش جبرئیل که ایا بن یا محمد که سلام میکرد هرگز نبود و از سلام او میکردیم و در وقتیکه  
داشت آن جبرئیل بود و داخل شدن نذات انچه خدا خواهد که چرا که سلام نکرد و  
رسول خدا فرمود یا بن یا امان ز هر چه عا هاست که تو میخواهی او را بخشنی و خبر داده و مرا  
جبرئیل که از برای تو داده و معرفت در میان گفت بل یا رسول الله میگویم  
الله یا انک لا یمن و لا ایمان یمن و لا تقدر فی نبیل محمد و العاقبت من جمیع العالمین  
و انک علی العاقبت و العاقبت من جمیع الناس **حدیث** خبر داد از اسطوخار بن  
احمد الهی عمن بن سند خود از عبد الله بن ابی ارقی و ضاروق ابی ارقی که فرمودند بدین سبب که ایام  
رسیده بود پس خواهند و نزدان جبرئیل بود به شکل صورت وجهی که در خلوة کرده  
بود با و رسول خدا چون او فرمود و در داخل خلوة کرد و ایامی که از انظار او کلام هر روز  
قطع کند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بن او فرمود و گذشت و بنام سلام نکرد و اگر  
سلام میکرد هرگز نبود سلام او میکردیم یا محمد از روی او فرمود و علفی گفت که مرا عا هکنه  
یا بن و هر وقت در داخل انظار او ندا خواند نماز آن هرگاه من یا بنام یا بل از او فرمود و در  
وقتیکه جبرئیل با او گفت او را در داخل حضرت رسول خدا فرمود و خدا عز و جل یا  
ایا و هر چه میخواست و تو را اینکه میبودی تو که سلام میکردی و مرا و هر چه نیکه از پیش  
ما گذشت و او را گفت که یا رسول الله انکبه که با جاباب شما بود و در مجلسی بود  
که جمعیتی با او خلوة کرده از برای بعضی امر فرمود و ای بل از آن جبرئیل بود و گفت  
کنش جبرئیل که ایا بن یا محمد که سلام میکرد هرگز نبود و از سلام او میکردیم و در وقتیکه  
داشت آن جبرئیل بود و داخل شدن نذات انچه خدا خواهد که چرا که سلام نکرد و  
رسول خدا فرمود یا بن یا امان ز هر چه عا هاست که تو میخواهی او را بخشنی و خبر داده و مرا  
جبرئیل که از برای تو داده و معرفت در میان گفت بل یا رسول الله میگویم  
الله یا انک لا یمن و لا ایمان یمن و لا تقدر فی نبیل محمد و العاقبت من جمیع العالمین  
و انک علی العاقبت و العاقبت من جمیع الناس

حدثت که در ماه اجداد به بن محمد بن ذر که بجلدات سنه خود شصت و یکمین  
 از اهل ششمین مکرور و معروف و حدیث سلطان فارسی بهر باره بر سر تن که در سبزه اید از  
 بنی الله به مکرور و معروف و علم و ادب و در روزی و من و بیشتر به کرامت که خواجه  
 کرده ام و او را اجداد خودم حدیث ششمین حدثت که در ماه اجداد الله انجمن  
 بجلدات منقول و در میان سندان بوی که بر مسعودی که اسناد و ان بیا  
 فارسی و گفت که گفت شیطان بجای حق که در خود داده ناخوش و ناخوشه سازش میکنند  
 یعنی ابطل ابطال بیستاده و در پیشتر از احم کنند که بی تو که پیشتر ما ایستاده گفت  
 من با امر شیطان گفتن و با امر با تو سندی کلام و در حق علی بن ابطل  
 شیطان گفت بد با حال شما کسب میکند او و کلام خود را گفت که در خواز کجا  
 را نشی که علی او و کلام است شیطان گفت از قول بهر شما در روز و غدا و  
 خبر و که که بود به ششمین و کلام و حاجت بخوانان بر علم مولادان خواهد بود  
 با طالع و دوت و او که که علی در دوت داد و در حق و او که که علی را در دوت  
 و در حق که که علی را در حق کند و خدا ان نام که که علی را در خدا نام و ان  
 اول با امر و از جمله درستان و شهبان علی حق گفتن از جمله مولی و شهبان  
 ان ششمین و ان و در دوت و میان علم و در میان نادر و علی را اعت سکون شرک بکنم  
 در سالان و در سال و ان افغان کنند با امر که که خود را به علی و در حق گفت  
 سلطان از برای نهایت و بدین من حاضر ناگین و قاسطن و واقین و به امر که که  
 خدا و در میان بن جان و در روز و هزار سال و در حق که که خدا اهل که در جان و اشکو  
 که در و در خدا شرافت و خدا را با معان و در با و در خدا و در زمانه و هزار سال  
 به امر که که در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال  
 و در حق که که در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال  
 خدا و در جان و در حق که که در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال  
 به هر یک و در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال و در هر سال

































و از آن پیشتر بوضاحت آن حضرت از برای سید لفرود تا با اینست که شما  
 روایت میکنند و در کتب خود و در سفر خود که خدا را بنده غضب میکند بجنب کردن  
 بنده مؤمن و خشوع و پیشتر خدا را بنده خشوعی آن گفت با فرموده پس چرا شما را خوش  
 داشتید از این خبر بگویم باشد که فرموده من که غضب کند خدا بجنب آب  
 و خوشنود شود بنوشد و این را وی گفت که سیدان نام است که خدا میداند  
 که سالت و پیشتر با یکا قرار داد **حدیث** که حدیث کرده ما را  
 ابو الحسن علی بن الحسین بن سید محمد بن سید خود از جلاله بن مسنان از  
 صادق آل محمد که فرمودند آمد رسول خدا و اگر سعد مخاضه و فدای تو  
 شده رسول خدا با او احباب خود برخواست آمد و امر کرد بنشینان و آن حضرت  
 نگه برید و خانه کرده بود او پشاده بودند و سر و قبه که منوط کردن او را و گفتن  
 که این او را و در آن وقت نهادند و رسول خدا با جنازه معارف گفت و مراد بود  
 و بعد بود که هر کس جانب را سنجید و بعد چهل و یک وقت بنویسند  
 تا سید بن معمران پس آن را سید رسول خدا تا اینکه حدیث ساخت جهات  
 آن و در هر یک یکصد و هشتاد و نه مرتبه بود و بعد از آن سید و بعد  
 پس خاک تازه که بر میگردد با خاک همان خفته را و در هر یک یکصد و  
 چون قایم شد خاک بران ریخت و قبرها را از زمین مساوی کرد رسول  
 خدا فرمود من سلام بدهم سبک که زود باشد که گفته شود و برسد او را  
 که نکی و از هم با هم شدن و خاک کرد بدن و لکن خدا دوست و اسرار  
 بنده را که هر کاه عمل کند علیه را حکم کند او را پس چون رسول خدا  
 خاک را بران تسویه کرد مادر سعد گفت در طرفین که بود که کواد  
 باد تو را ای سعد بهشت رسول خدا فرمود بر خدا جزم میکنم و حتم  
 مغرما با هر سبک سعد را و سید شورش قبر در آن وقت رسول  
 خدا با سرم بر گشتند سرم عرض کردند یا رسول الله علی الله علیه و آله

عالمی چند یکا او را و در هر یک یکصد کرد احدی نکردی تا بنده از آن شدی با  
 بر همه وی را رسول خدا فرمود ملائکه من چنین بودند تا آنجا که هر کس  
 فرمود سید هر یک را تا برون یک نفری و سید هر یک را فرمود بود دوست  
 من در هر یک سید هر یک را تا برون یک نفری و سید هر یک را فرمود بود دوست  
 آن و اما از کوه پس بر جنازه آن و برای آن قبر کند و بعد از آن هر یک را فرمود بود  
 فتاوتش قریب و یافت فرمود بر این چنین بود و لکن سعد با او احباب خود که خلعت  
 بود فتاوتش او را و در آن **حدیث** که حدیث کرده ما را  
 علی بن سید لفرودی که سید رسول خدا را در راه که با او احباب خود که خلعت  
 رسول خدا فرمود که یکبار داخل جمع شود و بدن آن از آن ارماعان باشد و اسناد  
 علی بن سید لفرودی و در آن وقت یکروزه باشد پس کما جمع شده از برای آن و در آن  
 سید جستم کافی است و قبر از آن پانصد سید که سبکی بود و در هر یک یکصد و  
 طاهر بود و او را قبر خانه باشد که در آن سکا که چه بهتر و اگر تو را از آن  
 به تیره و لایق بود و لایق و ما بعد از آن با حاضری بر قیاس باقی **حدیث**  
 حدیث کرده ما را علی بن الحسین بن سید محمد بن سید خود از جلاله بن مسنان  
 گفت که صادق آل محمد فرمودند از برای این که چند فرسخ است با نه فرسخ  
 کوه خیمه را در آن حضرت را که اینها را است فرمودند که باقی میماند ملک مغرب  
 و نه بنویسند و در هر یک یکصد و در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول  
 خدا شوی که هر یک دفعه و در هر یک یکصد و در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول  
 که در آن حضرت و در آن شب در هر یک یکصد و در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول  
 و نماز نافله را یا بعد از نماز یا در وقت و نشستن در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول  
 و در هر یک یکصد و در آن شب در هر یک یکصد و در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول  
 که در آن حضرت و در آن شب در هر یک یکصد و در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول  
 که در آن حضرت و در آن شب در هر یک یکصد و در آن کوه شود و مکرر نماز بر آن سید رسول

ص







سرم بود که بعد الحضر و فرود را با محراب خود کرده فرود آمده بود یا ملا  
نیکبند بودی هر بنا تمام میکند و هیچ میکند طاشقاده از آن خود میسوزد  
و طاشقاده را برت میکند و عمارت کرده میتوان و چراغ و دیگر فرود خود را بخش  
میکند و طاشقاده را بکمر میسوزد تا فرود و پاد و دیگر تا فرود اندر برش و دل در  
قلب و بنا دارند و سر را با طاشقاده میکنند و طاشقاده را در و از آنها فاضل  
نشدند حفظه و در هر مکان باقی مانده اند و در هر وقت صومعه میدی  
عرض کرد با علی بنیها کلام داد مانه غالب و است فرودند هر دو خواست پی آدم  
عرض کرد کلام خواند و خود را است فرودند هر دو عرض کردن در بنا عرض کرد که گدا  
نفر سخت و است فرودند که فرشتان خدا را خواند و داشتن عرض کرد که گدا  
کراه و است فرود خواندن و یا بعد میل نباید و فرود عرض کرد که گدا عمل فاضل  
فرود و متقی شدن عرض کرد که گدا عمل بر سر است و است فرود و طاشقاده را از  
زود خلاصت عرض کرد که صاحب شرارت فرودند آنکه که معصیت خدا را  
برای توبه و بدعت عرض کرد که گدا عمل بر سر است و متقی و طاشقاده فرود  
در بن خود آمد بنا عرض فرود عرض کرد که گدا خلق نوی و از فرود آدم حلیم بود  
با عرض کرد که گدا خلق فاضل فرودند فرود که گدا خلق کند از راه از خیر طاشقاده و  
که بداند او را و در هر صحن آن عرض کرد که گدا عمل بر سر است و فرودند فرود  
که که بنا باشد و در هر صحن از راه طاشقاده و میل کند بوی و شد خود عرض  
کرد با علی که حلیم ترین سرم فرود که که خود را عمل حلیم و در هر صحن  
کرد کلام با سرم ثابت و ای زمان فرود که که فریب ند و خدا و سرم  
و رفتن و ضرب بد خدا و را دنیا و بنیوشن عرض کرد که گدا عمل بر سر است و سرم  
احق و فرود فرود فریب خوردند بد بنا و حال آنکه ملائکه میکند با طاشقاده و  
هت از که در احوال و بنا عرض کرد که گدا عمل بر سر است و است فرود و در هر صحن  
فرودند آنکه سرم باشد و با و از هر است این از زبان کار و در هر صحن

که کدام بلای مردم کوید فرمود آنکه هر که از ارباب غیر خدا و طلب کند بعل خود  
و ثواب از اجناس خدا عرض کرد که تمام قاضی مهرات فرمودند و قاضی کردن باین  
خدا عطا کرد باین عرض کرد که گام هر چه موجب شدید قاضی فرمودند آن مصیبت گردان  
و تو رسول و از دست تو برین دود عرض کرد که اعلی و دست تو است بیوی خدا فرمودند  
انظار فرج بکند که اهل ایمان ظهور کند و اولاده ابرار شود عرض کرد که ا  
سرم مهرات تو خدا فرموده صلح تو است و عمل آن بتوفیق پادشاه و اولاده  
و شب و غیبت تو ایستاد و در بنای عرض کرد که کلام تو خدا قاضی تو است فرمود  
بپایان خدا کردن و متعین تو خدا آوردن و خدا خواندن عرض کرد که ا  
اعمال تو خدا بزرگوارت فرمودند انبیا آوردن از خدا و وسیع و استغنای از عرفا  
عرض کرد که گام تو است تو است فرمودند شهادت دادن باینکه نیست خلاف خزان  
عرض کرد که ارم مردم که اینها فرمودند یکبار که در هیچ موطن است که باشد  
راوی گفت که آنحضرت با زبان سر برافروخته و اندکی شیخ بر سر سپید خدا خلق کرد  
خلفه از او نماند که در پهلای پادشاه از اول الطغ و مشقت پادشاه نزار ساه  
خواندی و پادشاه و بهیشت کرد و انعام در دنیا و در سرخ و نه در دنیا و در سرخ  
کردن انعام در دوزخ السلام که خدا انعام را باین خواند و صبر کردن آنها و توفیق  
خود و صبر کردن و بیکو و نه و استغفار شدند بوی انجم تو خدا بود انرا  
کامت و بعد از آن نفعهای خود را در طلب رضا و خوشنودی و خدا و بود خاتمه  
اعمال پادشاه شهادت شد و انرا با خدا ملاقات کردند و خدا از آنها را احی  
بود و حال آنکه بدانستند که هر چه راه حجامت کند شکنان و ایند که  
و اوت فرستادند از برای اخراج خود بفرستاد و نفر و لباسهای و دست و  
و صبر کردند و توفیق و زوایا و انبارا و بشرف و ستادند و دوست داشتند از برای  
خدا و دشمنی داشتند از برای خدا انعام را اندر جز آنها و اهل نهاده در آخرت  
و الله اعلم و انهم سر به یکو و انعام را در دوزخ و اهل و حلال آنکه

ملاحظه بشت و حمل بشت سیم که با نواست با اسب الزمیه بجهان در راه بیارک  
 که بیست و شش ملاح قلوب حجیم بود ستم قریب عطا کرده حضرت اولی سالی و حیا  
 کرد و بود در جنگ کاد پیش و در آن حضرت مبره اتفاق داد که پیش ملا بودند و در  
 در میدان و آن حضرت از خانان تاجیک بود چون کار حرم بخت شد این پیش  
 رفت و طاق با نوبه و در بخت شد تا آتش شد و قایم شد و سر بر سر از آنجا  
 آن حضرت و یافت و مرا که افتاده و یافت اسب و مرا و یافت ستم پیش و در دست  
 در وقت که حرم منفعی شد و در دست با اسبان و سلاخان و حضرت بران نما  
 کرد و در فرمودند قسم بخدا این سر و سگ و در دست بخت است حق بر حرم کند  
 بر سر خود یعنی آنچه در باد و خیزد و بکند و در باد این هم بکند **چهارم**  
 حدیث کرد و مارا بدین وضع بخت و ستم خود از سکون انصاف الهم از  
 پیش که رسول خدا و سعد عاتق نماز کرده مرا بماند بودند از نماز برای  
 نماز بران خود هزار و شصت و چهل و در میان آنها بود که نماز کرده اند این را  
 کرده ام ای جبریل علیه السلام بختی نماز کردن شما شد فرمود جبریل بخواندن  
 قل هو الله احد در حالت ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و درین و آمدن بیای  
 یا محمد **چهارم** حدیث کرد و مارا بدین وضع بخت و ستم خود از سکون انصاف الهم از  
 بخت و ستم خود از او درین سرجان گفت که فرمود صادق الهم که سزاوار  
 نیست از برای زن اینکه معطل کند نفس خود را و هر چند بیاورد و در کردن خود  
 کردن بند و سزاوار نیست نیز از برای زنان که واکاوند و ستم خود را  
 از خنای بن هر چند بالاد خنای بدستیا کشید چه در جام و چه در خانه چه در  
 و چه شب باید از خنای بران باشد که حکم ربوبی دارد و برای آنها و هر چند بپای  
 و شوهر را و ما زن بی شوهر چه مصریت دارد و زنانه بودن آن و خنای بقی  
 و در ستم کشیدن آن و جوع کردن آن بری از آدم را بکشد جوع با آن بیو  
 آدم را و با بخت جنون آن میشود و پیش و پیشتر باید قبول دهنه را و حاکم

انهم من ذی الاوض و تمهید است و او بختی بخت کرد و از جابان ذم  
 از حضرت باقر فرمودند مرا بپایه باشد مکانی که بیخوش کند خنای و هر چند بپای  
 خود را با ام مماند با او سزد که خنای او را بختا سزد با حرم آن و در آن و در  
 آن مقدم آنها و در جبهه یا سزد از برای آن فری ساطع باشد ما بلام تابع آن شود  
 روز جمعه شاهر و سکر که به صاحب و غار که حدیث پوره شود بوی صاحب علی و  
 درونی بید چو ده باشد چه شاهر و عاقل گفت که از برای او یک سارعت بوی  
 نماز جمعه و بعد از نماز داخل بخت میشود بختی که بیست کرده اند بوی  
 بعد **چهارم** حدیث کرد و مارا بدین وضع بخت و ستم خود از سکون انصاف الهم از  
 ستم خود از او درین سرجان گفت که فرمود صادق الهم که سزاوار  
 نیست از برای زن اینکه معطل کند نفس خود را و هر چند بیاورد و در کردن خود  
 کردن بند و سزاوار نیست نیز از برای زنان که واکاوند و ستم خود را  
 از خنای بن هر چند بالاد خنای بدستیا کشید چه در جام و چه در خانه چه در  
 و چه شب باید از خنای بران باشد که حکم ربوبی دارد و برای آنها و هر چند بپای  
 و شوهر را و ما زن بی شوهر چه مصریت دارد و زنانه بودن آن و خنای بقی  
 و در ستم کشیدن آن و جوع کردن آن بری از آدم را بکشد جوع با آن بیو  
 آدم را و با بخت جنون آن میشود و پیش و پیشتر باید قبول دهنه را و حاکم





























خود

همه با خود خدایا و در مقام است خیر و بر از او منع نماید اگر آن منع کند و از آن منع  
 و اگر او در که خدایا او را و اگر او در چه بسیار است حال آن و فرمود است  
 سر و هر آن نفس که از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود  
 نه و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود  
 شوهر خود را هر چند در هر حال و روز که در و شبها و نماز کند و بنده خدا را  
 از آن کند و در آن نماز و استبان کند و در هر حال خدایا کند و خواهد بود و  
 اول کسی که داخل می شود و چنین است سر و است برین هرگاه طالع برین  
 خود باشد که باشد کسی که برین کند و برین کند و برین کند و برین کند و برین کند  
 در وقت قیامت استخوانهای او را برین کند و عظمی خود را که شده باشد و از آن  
 جز نبوده که بود و کسی که عظمی خود را که شده باشد و از آن جز نبوده که بود  
 خود خواهد بود و در مقام است و جمع کند و در مقام است و جمع کند و در مقام است  
 کرده شده از عظمی کردن و فرمودند کسی که عظمی کند و در مقام است و جمع کند  
 آن باطل بود و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 در میان آن بوی بدی که در بوی بود و از آن سرها که اهل نمازی شوند  
 و اگر می بود و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 کرده و فرمودند کسی که در خود خشم خود را و قادیان باشد و در مقام است و در مقام است  
 آن و علم برین نمازین عطا کند خدا او را و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 شغل کند برین نمازین و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 در مجلسی و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 ها را و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 بود برین کلاه کسی که عظمی کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 از جانب آن کردن فرمودند کسی که عظمی کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 نکند بوی عظمی و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است

منها

خدایا و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 بدین معنی و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود  
 خدایا و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 کسی که عظمی کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 روزی که عظمی کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 ناحت و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود  
 آن برادر مسلم آن در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 بهشت و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود و از آن منع شود  
 و چون طالع برین کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 هر آن که عظمی کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 و برین طاعت نداشتند باشد و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 اینست و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 امانت کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 با امانت و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 باشد و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 از آن استادن و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 جماعت که با آن افتاده اند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 کسی که امانت کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 آنها کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 نماز در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 منبرها از کردن آن نماز از هر یک و خواهد بود و در مقام است و در مقام است و در مقام است  
 امام جابر که عظمی کند و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است و در مقام است







مسدود

مسدود

کوفه گفت عجب یا ازاد کهیم باشد گفتیم هر چه پس پست است بدان سران برادر پشیمان  
 جامه مرده مزایده هم بین داد گفت ای جوان خنک کردی چشم مرا و راهی تو  
 حاجت گفتیم برآورده است حاجت تو را که خدا خواهد گفت هرگاه فرما شود  
 بیا بجای برای اینکه بنام تو برآورده شود من علم است خلیفه گفت داشت  
 این طوایف شد که فرزان لعین را به بدین چون جمع شد بیدار آمد و در جفت  
 جملات ایستاد ناکه جوان صاحب جامه مرده را می بیند بود رفت کرد که گفت  
 همان را ساقط شد نگاه کردم سر او را سرخوید دیدم و صورت او را صورت  
 خودم دیدم و انداختم گفتم و در زمانه حق تو هم چون امام سلام داد گفت  
 دای بر تو چه چیزی در تو مشاهد میکنم در آتیه تان شکی که کرد و فرمود  
 نمایان خانه چون نظر کردم گفت از برای من داخل شو چون داخل شدم گفت  
 بودم من مؤذن الا تان قبله چون جمع کردم هر دو علی را از او سینه لعنت  
 میکردم میانه از آن واقعه و چون در زجه و پیش چهار فرزند من میکردم او را  
 پس برین آمدند و داخل خانه خود شدم و بنگار کردم بر همین نگار که میبینی در  
 وقت خوابیدم که او در پیشتم و در آن رسول خدا و علی هر دو خوشحالند  
 و کو با دلم رسول خدا را که حسن از طریقت راست آن بود و حسن از جانب چپ  
 و آن که سر بود فرمود ای حسن این را بشناسم پس او را نشانید پس فرمود بیا  
 اینجا که در این نشانها را و بعد بدلم او را که کو با فرمود در خواب این منکر  
 آب ده امام حسن گفت از برای رسول خدا با جداه امی یکی را اینک ایستاده ام او را  
 دان لعن میکند بدین مل هر دو زبان از آن واقعه و تحقیقی لعن کرده بدین را است  
 چهار هزار مرتبه میان آنان واقعه در آن وقت پنجه نزد من آمد فرمود بر او من  
 سب تو را شکی تو را که علی را لعن میکنی خدا تو را لعنت کند و علی از منست و من از علی  
 و آنجان من و من حق من و برادر من و شوهر من و پسر پسران منست و بدلم  
 رسول خدا و بر منست گفت نکند و به بازدا او ما چون فرمود بر منست خدا

خبر

آنچه در حدیث آمده است از آنکه از خواب برآمده ناکه صورت من صورت  
 خود شد با من است گفت از برای من ابو جعفر و این دو حدیث در  
 دست تو است و بعد از آن هر چه کردم تا ای خلیفه گفت با سلمان دو سق  
 ایادت و در شقی طایف گفت راست قسم بخدا علی را دوست نمیدارد و کرم من و  
 قسم بخدا علی را دشمن نمیدارد و مگر تا آنوقت است گفت ناکه امان یا خلیفه گفت  
 از برای تو امان است گفت گفت خلیفه در باره تان حاجت چه بود که گفت  
 سالها از آن است و در آن است که گفت چنان است حال آنکه بگفت در سر رسول  
 خدا و گفت بگو ای رسول و در آن است خلیفه گفت حال عقیمت یا سلمان  
 بیرون روان تو من و حدیث نما بر من با خدای من شنید و علی الله علی محمد  
**باب شام و مجلس شصت و هشتم از کتب**  
**حجالتی که در آن بگوید الفقه محمد الله علیه**  
 شصت و دو روز در شهر جاده اول ۳۶۹ - سنا فرموده اند - ترجمه کوفه  
**حدیث اول** حدیث کرد ما را محمد بن الحسن و محمد بن سعد و ابو اسلم  
 از صادق (ع) فرمودند خواب کردند و احسن از بر اویدن و بعد از طلوع کرد  
 و احسن از بر اوید و هم و سکون و احسن از بر او عقل **حدیث ۲** حدیث کرد  
 ما را ابی حمزه و محمد بن سعد و از مسجد و کرد گفت از برای امام موسی کاظم (ع) بدین  
 میال را سیران اویند و چشم بدست او دارند پس کپ انعام کند خدایون سق باب  
 و حدیث بر او سر خود که اگر کسی نداند و یک کپ کند از این بود از آن است  
**حدیث ۳** حدیث کرد ما را ابی حمزه و محمد بن سعد و از مسجد و کرد گفت از برای امام موسی کاظم (ع) بدین  
 از صادق (ع) که فرمود و یک کپ کند و با آن و با او علی او نقش و اجر  
 از او نشی که او را منع کند و بگوید با شما و فرقی کرد و ناکه کند متکلم میشود و در آن  
 صورت و نشان آن که در طایف بر کرم من آن و به بر او را بدین چشم **حدیث ۴**  
 حدیث کرد ما را محمد بن علی بن مسلم و محمد بن سعد و از مسجد و کرد گفت از برای امام موسی کاظم (ع) بدین











درمیان

مقام السلام

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

الحال

حرف فرمودن از راه خوش و او هر که در دلش تو شوم ایام و در سواد و هر  
 احدی از ابا و نو که بگردان فعل و انکشاف در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 است که ابا و نو که بفرمان است که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 برای نفس و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 فرمود و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 و بعد از این که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 کثرت در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 سوال فاسد است و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 و کما یکنه و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 او را قیام کرد و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 الف الف با ایا من یفرحکم شویند و بگویند و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 فرمود و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 نکند و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 شرف و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 که در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 این است که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 است که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 ایام و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 رسول الله و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 لا اله الا الله و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان

که در دست خود

الحال

که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 بود از یو و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 سجان من الحاکم و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 لکنی که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 شد که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 اده و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 حسن و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 العابدین و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 امام زین العابدین و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 امام رضا علیه السلام و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 نقش و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 خود از یو و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 خود و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 ان به یخبر و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 بر کرد و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 فرمود و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 جدا و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 از یو و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 که در دست خود فرمود و چون است بفرمان  
 اراده و در حق که در دست خود فرمود و چون است بفرمان

























میکنی ایملیله مسکنه و سواد و ای کبدی است و او را طبع از است و برین سند  
باز فرموده صدق ال محمد میفرمود از برای روی و دایره صحت که نزد یل و ستوندا آنها  
ان دولت و حال آنکه دولت را در خود نکات ظاهر خواهد شد و کثرت را وای  
که بود که بسیار میفرمود و محرم که در آنها و بخت خدا و انصاف از برای کسی که  
اداره آن دارد و به پیغمبر و الهاد که از بخت در کویت که نمیشد او را و هر چه  
و ام از برای حالکی و حال آنکه بنیاد بافتن آن از آن موجود است و در این بخت  
از برای کسی که بنیاد میباید و به همین اسناد و روی کثرت بود صدق ال محمد میفرمود  
که عمل فایده ها که بدین بخت که از خود خواهد بود و احببنا فان برای نفس خودای  
انسان پس کویا آنچه تحقیق بود میفرمود که هر که در کویا بختان میشود تحقیق بود  
و شد بخت **حدیث** حدیث که در آن اسد بن الحسن انصاف بنیاد شد  
خود را و بخت و بخت میفرمود و صدق از غلام و در کلا که بود میباید اما حسن  
و علی بن عقیل که از برای اما حسن م باوید ملامت میکنم تو را آنکه در ششام شد  
طوبی السلام و بختی که از خانه زود تو را شد از آن برای شراب خوردن تو  
و کشته بدین تو را بر سر و خود از راه جبر و ستم و بختی که خدا نامیده بخت  
مرا در جنداره بخت و نامیده تو را ستم و شام در باب تو را میفرموده نازل کرد  
خدا در کتاب و ما در باب و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب  
و علی نازل ساخته و نازل بختی که در آن بوده باشد تو میباید که خدا را مثل کسی که  
ناسن باشد و بختان زود باشد و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب و در باب  
خبر و ظاهر این بخت را زود شود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
**حدیث** حدیث که در آن اسد بن الحسن بن موسی بن دقان و بخت  
سند خود که حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان که در آن بختی بود که  
بیا آمدی تو من فرمود و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
این اسد بن الحسن بن دقان و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت

سند خود از آن بن مالک که رسول خدا فرمود که هر که بختی کند از برای است و شد  
ان بخت و در آن اختلاف کنند بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
که در آن بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
ناتوان از این بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
ناتوان از این بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
و هر چه بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
بر آن که در و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
فرمود و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
**حدیث** حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
سند خود که حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
ناتوان از این بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
ناتوان از این بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
و هر چه بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
بر آن که در و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
فرمود و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
**حدیث** حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
سند خود که حدیث که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
ناتوان از این بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
ناتوان از این بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
و هر چه بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
بر آن که در و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت  
فرمود و بختی که در آن اسد بن الحسن بن دقان و بخت







خود بود منافقان گفتند فیما بین یک صدک و یک مایه حلویم خواهد شد چو  
 جمع شد امانت و یافتند آنها را بر حال صحیح که از اوقیان بان رسیده بود بچهره  
 گفتند بار خدایه زینرا که جز خدای هوشان نیست که شکر باشد عیسی فرمود  
 مکن خدا را بچهره آنجا که میباید بروم بیویان زن جوی پیش رفتند تا آنکه  
 در نزد شوهر زن در آمد عیسی بان فرمود ازین در بر اوین که داخل شو  
 بر و چند تو شوهر داخل شد خبر داد از امانت عیسی که در در خانه را  
 آمد شوهر گفتند خود را جمع کرد عیسی که داخل شد فرمود ازین در پیش  
 کرده گفت کاری کرده ام که آنکه بودم که یکم در ایام کن و دیگر سبک  
 آمد با هر شب بعد سالی و عطا یکم در اول الخیر تقوین پادشاهان تا جمعه دیگر  
 وان سال امانت در دست رفت گفتند من مسئول بودم با عیسی و اهل من  
 مسئول بودم که از اوقیان آمد کسی را جواب داد تا سستی چون شنیدم  
 او را بر خواستم در حال ناخوشی که او را چهره می بینید که پیش آمد عیسی بن  
 فرمود بچهره از محل خواب خود نگاه دیدن چاهها انی مثل شاخه درخت  
 دم خود را بیدار خود کرده عیسی فرمود با چهره کرده در شب رفتند از اوقیان  
**حدیث ۳** حدیث کور در پاره من در بخاری سند خود را در عیسی بن  
 نکور گفت میاورش دعوت پس در آمدن مسعود امدم او را پاره که فرمود  
 یا احادیث کم قول محمد بنی احمد الله بن مسعود گفتن بل بخواهم گفت که حدیث  
 فرمود در زمانیکه فرمود رسول خدا بودم ناگاه تبسم که در پیشم بودم یا رسول الله  
 تبسم کردی رسول خدا فرمود بچهره از من و جبرع ان از بهار و اگر مؤمن  
 بل ناله چهره ایست از برای ان در بهار ای ز قلوب و دست دارد دایم بهار باشد  
 تا خلاصه ملاقات کند **حدیث ۴** حدیث کور در پاره من در بخاری  
 فرمود که یک جلد و یک کتاب محمد را در و چند شب به چهره بیرون بود از خا  
 اچهره با ناله در چشم کرد و با ناله که بان جهل از زبده شود از برای ان در بهار

سند رسول خدا فرمود که قرآن هر روز آن باشد و مسجد خانه ان باشد خدا ان باشد خدا  
 از برای اوقیان خانه در پیش و با زبهران سند رسول خدا فرمود که یک شکر صد  
 مؤذرا در مسجد و نماز کند و بیرون رود بدون عک ان منافقات مکران و در جوع  
 باشند باشد **حدیث ۱** حدیث کور در پاره من در بخاری سند خود را در عیسی بن  
 امیر گفتند حدیث کور در پاره من در بخاری سند خود را در عیسی بن  
 خود را فرمود و بن میثا سند را چشم ان و من او را میثا اسم باسم و صفت ان  
 و آنچه کرده و قوی عاوت زن و صراط برین هر روز بخوابد شریک قوسر پلیر و نه  
 از برای من خرم گفتند از برای فق در عکای که امانت داده باش از برای من خرم  
 و اگاه این را دوست من است و نزد پستان هر دو اگاه او را پاره سبک ان برای ان  
 در بهار من مسئول بودم و منی قول را بخوام داد در وقت نشکر قبل  
 او را در حال و مثل عمل قول را برای عاوت حدیث کور در پاره من در بخاری سند خود را در عیسی بن  
 برای ان بنی بودن او است و صاوات فرستد خدا بر عمل صلوات ال محمد  
**الحل السابع** **حدیث ۱** حدیث کور در پاره من در بخاری سند خود را در عیسی بن  
 شیخ صدوق بن بابویه القمی رحمه الله علیه روز  
 ستر شنبه نو روز جمعه الاله فی در سنه ۸۹۰ هجری  
**حدیث ۲** حدیث کور در پاره من در بخاری سند خود را در عیسی بن  
 کور بود حضرت امام زین الدین که موعظه میفرمود مردم واجب و عیسی بن  
 دینان را در بین دنیا و زخوب میفرمود و پستان را در حال آخرت در هر جمعه در  
 رسول خدا را از برای تو که او حفظ شده بود و مردم نوشته بود و میفرمود و مردم  
 بر سید خدا و پادشاهان که ان گفت تجوی خلاص هر نفسی چهره کرده در دنیا  
 از خوی میباید او را حاضر در قیامت و هر نفسی آنچه را که از پاره ای میباید او را  
 حاضر از زبده بکند که کاشکی پادشاهان که و میباید ان دوری باشد حدیث کور در  
 بخاری سند خود را در عیسی بن فرمود از زبده میباید ان دوری باشد حدیث کور در  
 بخاری سند خود را در عیسی بن فرمود از زبده میباید ان دوری باشد حدیث کور در















المجلد الثامن والسبعون

[illegible]

وہلستین

کھانا

افشار

الْمَجْلِسُ الثَّانِي وَالْعِشْرُونَ

[illegible]

حقیقت و حقیقت

ن بجزر متاحال از یزول است اگر ایتان ملاقات کند و طریقه بیان ستایش  
اول اهل زمین و طلب غنیمت بکنند از یزول اهل آسمان است و صاحب بیت  
طییب و عتیق باشد که شکان و باقی ملاقات نود من خواهند بود و در ازل زمان  
هرگاه بیرون آید و ما خواهد بود و امان چند در این هست و درین خواهد و سرد  
زمین خویبهای تکیه و در میان بهیم آنچه درین بگذارد و دست خود را بر سر  
بسیار زنی خواهد داشت که اولاد باشد ساقی بکشد موضع اساس و بهیم با چشم  
درین بسیار دسان باشد و قبل از آنکه بکشد و بعد از آنکه بکشد و من با عتقا  
خوشحالان از یزولین کو تراست و مقام برین طراز باشد انهای بهشت مدین و کینه  
فند که جهان و درودان بنا شده از یزولین و خوروست و درود از مک تا اهل طاق  
اذا ایل از زمین سر به برین خور و طریقه است بهشت ستاره آسمان آیتان کو تراست  
درین هست از مرغ شایب و طعم میوه در بهشت که کسان از سر به یزولین  
بعد از آن نشسته و بیعت خواهند کرد و در وقتیکه سست شده باشد و من بهانه تو  
و میان دین و اوقالت بیایان با استکان و قولان با اقلان اسر خواهد نمود  
سرم را بکری آنچه خواهد داشت که دایان زبان دین از جهاد کردن در نیکو زمان و  
شرایع بکشد ستاره شوند از یزولین بلندها و صاحب دهم از یزولین پست شود  
و دین او را اختیار کند و دین پدران او را میم و او در نزد طعام خور دین بسم الله  
و سلام و افتخار کند و فاد کند در سب و درم و در خواب باشد خواهد بود از برای  
ان هر روزی پنج نوبت در یک فلاح کند اما خور را باده اگر ختم کند بسلام  
دادن و ان با حق است هر چه بوده باشد خواهد بود و در چشم ان در خواب و دل  
ان نخواهد خوابید از برای و است شفاعت کردن و بر امتان قیامت بر پا خواهد  
شد و در سن بالا و دست انهل است هرگاه میاید کنند از ان و از این که بکشد  
کند و بشکند است که نکند کرد و بر نفس خود و کبک و فاد کند و فاد کند و فاد کند  
برای ان بهشت پس از فاد کند بر این طراز و اگر نکند کند و فاد کند و فاد کند

سنت او را و اینکه از اسلام برسان باید بکنند از برای عمل علی الله علیه و آله و سلم  
قیامت بر تیر خواهد بود از ان رتب یا مپس هر آنچه باعث قریب و می شود بین من قول  
و کالت برین میگویم و هر ان چیزی که قور و در بکنان ازین تحقیق نمیگویم قور  
از ان و در فاد از نفس خود یا مپس بدست بکنند و این است و این است که قور کار  
میفرمایم در ان از برای بکنند که طاعت کنی را بدین و در فاد کنی از ان و این است که قور کار  
قور و در فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
نظر فاد و در فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
من میگویم است از برای تو و در فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
میگویم هر آنچه که تو میبینی من بفرستی بعد از آنکه خبر کردم قور کار خواهد بود  
از برای تو از فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
از من و نظر فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
بدرست بکنند هر کاه و در فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
دوست ندادم یا مپس پاکیزه و بکنی از برای من دل خود را و بسیار کنی یاد  
کردن سر و در خلوة و بدان که سر و دین یا مپس بکنند قالی کنی و فاد کنی و فاد کنی  
بوی من و بوده باش درین که کفتم زنده و میبوده باش سر و کاز تو کاه  
بر نیاید یا مپس بکنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
و در فاد کنی را بدین میگویم که در فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
که قابل است تا بر طریقت شود و این همان فاد و او سر و منزلت آن که کفتم که  
رعیت فاد و سادات سو خود را و بوده باش یا حق را باشد و هر چند یاد  
پاد شوی و موخر شوی با حق و کافر شوی بعد از معرفت و بهمان حال  
چاهلین یا مپس برین است که از چشمهای خود و خاشع ساز از برای من و در  
خود را یا مپس مستغفار کن سر در حالات شده و فاد کنی که مپس قور کار و فاد کنی و  
با حق واجبات کنند معظراتم و مقام هم الا حقین و علی الله علیه و آله و سلم





اصطفاة سوره هشت و اما جهاد هم بهشت کردن و سوره هدهم را از سجاده ما  
سوی غایت خود که علی بن ابی طالب و حسن و حسین و هر که از اولاد حسین باشد تا آنکه  
در باب منع مردم از مسجد بخت آمدند که چنانچه علی بن ابی طالب از کربلا و ما را  
کردی عباس بن علی بن ابی طالب آمد که می رسد و خدا علی را منع نکرد و ما را بیرون نکردی  
در اوقات رسول خدا می بود من علی بن ابی طالب و شما را بیرون کردیم بلکه خدا علی را  
تکلیف نکرد و شما را از مسجد در کرد و در این حکایت ظاهر شدن قول رسول خدا  
از روی علی که قوا می بیند در حدان موسی و در اوقات علی بن ابی طالب که در این  
کلمات از قلن حضرت امام رضا علیه السلام می بود یا با فقه شما در این قرائن  
که قرائت کرده باشند اما اولی و شما علی بن ابی طالب که ندید با و بر حضرت فرمود  
خدا و حبالتی موسی و علی بن ابی طالب که بر سر جونا و اجماع بود و تکلیف و  
فرمودیم ما موسی و علی بن ابی طالب که ما روین باشند بلکه فرمودیم هر که از این  
قوم هر که موسی و علی بن ابی طالب و او را ندیدم خانه شما را قبله خود پس در این آیه  
منزل ما روین از موسی و علی بن ابی طالب و او را ندیدم از برای قبله بودن  
خاندان در بر خانه موسی و در باب قول علی بن ابی طالب که در این  
علی را از رسول خدا و مع هذا دلیل ظاهر است در قول رسول خدا و در اینکه  
فرمودید پس بکنان مسجد حلال است از برای جنسی که در آن و از آن در وقت  
علی گفتند یا ابا الحسن این شرح و این بیان یافت می شود و سکون شما که در اهل بیت  
رسول خدا پس حضرت فرمود که بکنان مسجد حلال است از برای ما این را و حال آنکه رسول  
خدا فرمودیم من شهر حکره و علی بن ابی طالب که او را در داخل شهر دارد باید از  
در و آید پس در این شهر که ما و شیخ که می ما از فضل و شرف و تقدیر  
جامع و بلکه خدا بر کربلا و طهارت آنها انکار ندارد و او را معاندی و از برای خدا  
حد باین و اما این خبر و در باب اصطفاة حضرت بر عجله و آن ذی القربى  
یعنی عطا فاضلان قریب که خوشان و از حق آنها را غصه و سببیت مخصوص کرده

خدا ایشان را باین و کرامت و برکتها ایشان را بامت بر و وقتیکه از این اهر  
فرمود رسول خدا ص فرمود که بخوانید بوی من تا علمه را و او را ندید که ندانند  
ان فرمود باطله کنت لبیب یا رسول الله ص فرمودند این ندانست این از  
چونها اینست که بفرموده و شک و تعلق کردند و این مخصوص من است که  
احد از مسلمانان شرک نداشتند و در این و بجهت و اگر بپندم من او را از برای  
از برای آنچه مرگده خدا را بر این پس خدا نماز در سجده من که مال تو است و خدا  
امر کرده که تو در هر روز و در این و در این قواست تا آنکه علمه را تمام و در این مخصوص من بود  
از او قواست و اما این ششم در باب اصطفاة حضرت بر عجله است و در این حکایت  
حکایت کرده در ذکر نوح در کتاب خود با قیام اسلام علیه السلام ان اجر علی  
الله یعنی قدم سؤال می کنم شما را بر عجله خود ما را و بوی لبیب اجر من  
بر خدا و اما این بطا و المؤمنین و نیست من که فرمودم که مؤمنین را و در این  
را که ایمان آورده اند پس سبب که آنها ملائکه خواهند که خدای خود را ببینند  
است که من سببم شما را قوی اهل و نادان و بفرموده و در این حکایت  
بکنند و بفرموده قلا اسلام علیه السلام فی الموده فی القرب یعنی بگو ای محمد  
سؤال می کنم شما را و در باب اصطفاة حضرت بر عجله و در این و در این  
ان و این خصوصیت و در باب خورشیدان ان بخت است تا در این مقام  
و خصوصیت ال بخت تا در این مقام و در این حکایت ان  
مورد بفرموده قلا اسلام علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام ان الله یطهرکم  
حضرت فرمود و قوم نادان سرکش سؤال می کنم شما را بر عجله خود و در  
و خود و خود را بخت من من مگر و بکنان خدای کرده را یا الله اعقل ندانند  
که بکنان شما هیچ وجه من الوحد علی و منظور می ندارد و شما را بخدا بخواند  
شما را را بخت می کنند و خدا از برای بخت خود محمد ص فرموده پس بگو ای  
محمد ص سؤال می کنم من شما را بر عجله و در این و در این و در این

شمار

الحجرات

کذا وادخلها فاعلم ان هذا البيت هو من جميع الجهات فادعها في انها مكية  
 دوستی نماید در سینهها حکم طرف داشته باشد نه دوستی که اطاعت و مطیع نباشد  
 متولد دوستی سایر مردم با مردم و چنانچه که در خدا دوستی الیهم و مردم دیگر  
 بجهت خود مبدل است بدست سبک مال مردم سر نه نخواهند شد از دین و شرع هرگز  
 و جاهل نخواهند بود و بیوی کنای و ملائک بودند خواص کشته هرگز و باطل و بی  
 بر دوستی الیهم که میباشند دوست دارند از برای سر و دیگر میباشند بعض  
 فرزندان ان و اهل خانه ان دشمن از برای ان بر سر این صورت و در مردم سالم  
 نهاند از برای ان دوست دارد خدای عزوجل اینکه بنده باشد در دین و  
 خدا بر جاهل و بیگانه چندی پس ولیب که خدا بهین سبب بر زمین دوستی  
 خویشان پیغمبر پس یکسخت کند با بن دوستی و دوست دارد و سول خدا را  
 دوست دارد اهل بیت و سول خدا را در هر وقت استطاعت ندارد و سول  
 خدا اینکه دشمن دارد و در اوله که یکسخت کند دوستی ذوقی لفرق و اخذ  
 نکند و دوستی و دشمنی دارد اهل بیت هم در این وقت و بر سول خدا  
 هست که او را بدین دشمن دارد چنانچه از جهت اینکه در هر یک از فرقه  
 خدا را پس کدام فضیلت است و کدام شرف و بزرگی که قدم باشد این را با نیت  
 باین باشد پس در هر وقت خدا را از که این اید و قل لا استأکم علیهم ارجو  
 الا المودة فی الحرب پس اید و سول خدا را در میان اصحاب خود و  
 ثناء خللا و عود و فرمود مردم بدست سبک خدا و لب کرده از شما بر من  
 فرمودی ای شما را و ان فرمود یکدیگر بر من جواب نداد و حضرت را بعد  
 دو بار فرمود مردم بدست سبک نیست سؤال من از شما نه طلاق میجویم و نه  
 نفره و نه خوردن و نفع دارم و نه استامهت در ان وقت مردم گفتند  
 بگو اگر اینها است سول باشد تا که حضرت اید و بر اینها خواهد کرد خدا  
 چنین فرموده عرض کردم که من است خویشتن جابت میکنم و قبول

در

الحجرات

دارم بر سر و نکرید با بن دوستی خودشان پیغمبر ایشان را با که اکثر آنها منافق  
 بودند و نفرستاده خدای عزوجل عالم پیغمبر را مگر کسی که به بیعت انانیکه سوال نکند  
 از قوم سروری مگر بدست سبک خدا و فایسخت و سر و اهل آنها و انانیکه میدهند  
 که تبلیغ و سالکان کرده اند و عمل علی انکه علی و اهل و واجب که خدا دوستی  
 خودشان او را برایتان از برای اینکه ادا کنند است دوستی را بیوی آنها که خوش  
 او بند معرفت فضل ایشان و سر قید او را بدست پیغمبر ایشان فضل که واجب که خدا  
 از برای عزت ان بدست سبک که دوستی بر قدر معرفت ان شخص میباشد که  
 صاحب و تیره و شرف بوده باشد پس چونکه واجب که خدا این دوستی را  
 نقل شد از برای نقل و کفایت این واجب بودن اطاعت ذوقی لفرق پس  
 متسلطند با بن موقت ذوقی که کند کرده بود خدا ایشان را و بر وفاء  
 که کرده بودند و معانیه که در اهل شایان و وفای و محبت میدادند در باب  
 موقت عزت و صرف کرده اند آنها دوستی را در هر دین انانیکه خدای که خدا  
 از ان نمی کرده بود یعنی دوستی را در غیر هر شرف مرتبه که در ان پس علیا  
 در ان وقت که اندک در ان ذوقی لفرق ایشان اهل سینه آنها و اهل و عود  
 پیغمبر پس بر هر باب از در حال که بوده باشد تحقیق و استقامت مایل بر سبک  
 دوستی از برای ذوقی لفرق رسول است که نزد یکسختان بر پیغمبر و انانیکه  
 بنده آنها بدوستی از غیر آنها که در سر نند هر وقت قرابت نزدیک تر میشود  
 بر سول و میباشد و ذوقی لفرق و دوستی و انصاف دادند ان جماعتی که دوستی  
 با ذوقی لفرق نکردند در رعایت کردن پیغمبر در هر وقت و شرف پیغمبر و  
 انانیکه راست نهاده خدا با بن برایت پیغمبر از جمله چیزها است که در انها با بن است  
 از وصف شکر کردن بر ان انانیکه دانستند که او را سول و سول اهل بیت ان  
 و در شرف بر ان انانیکه نگذاشتند انانیکه عزت او را مثل منزه چشم از سران  
 برای حفظ او بر روی سول خدا و دوستی از برای پیغمبرشان بخیر با است

و در سینهها حکم  
 طرف داشته باشد  
 نه دوستی که  
 اطاعت و مطیع  
 نباشد





الحج الثاني

وجامع من دارين ودر راه خلد و ابن السبيل که در ولایت خود احتیاج ندارد  
 و در ولایت خود نیز خود بسبب عدم فقر و غلبه راه و غیره چیزی ندارد که این  
 هست نفری خلد را به زکوة بیان کرده است حضرت امام رضا علیه السلام رو  
 بفرموده که اگر ای صاحب بد در چیزی از این که خدا سعی از وی خود و رسول  
 خود و در میان فرموده باشد از برای اینکه منتهی که خدا نفس خود را از آن  
 و منزه کرد نفس رسول را و منزه فرمود اهل بیت رسول خود را نه بلکه حرام  
 کرده صدقه را بر ایشان بر که صدقه و صدق است بر محمد و آل محمد علی الله  
 و این صدقه که ای دستهای مردم است حلال نیست از برای ایشان از جهت اینکه  
 محمد و آل محمد با او و پاکیزه اند از هر پلیدی و چیزی که بی چون ظاهر ساخت  
 خطای ایشان را و بر کف بد ایشان نیست بد از برای ایشان آنچه را پسندید از برای  
 نفس خود و فاحش و داشت از برای آنها آنچه را فاحش داشت از برای نفس خود  
 پس به همتی است این امر و ما نیز اهل ذکر را نیز آنچه که فرموده خدا در محکم که از خود  
 سؤال کنید از اهل ذکر که فرموده باشید که عالم نباشید در آن وقت عمل نکنند  
 اینست که قصدش از آن که در راه پیروی و تصایف پس فرمود حضرت امام رضا  
 سبحان الله ای صاحب است اینکه اهل ذکر پیروی و تصایف باشد هرگاه خوانده شود  
 مایوی بن ایشان و حال اینکه بگویند آنها که درین ما انفعلا از دین اهل اسلام  
 ما من هم بر کردار با او و تو نیز از این شرح هست نماز و آنچه عمل کنند حضرت  
 فرمود علی را در ذکر رسول الله است و ما اهل ذکریم این را کتاب خدا بیان نموده  
 و ما بیان میکنیم که خدا در کتاب و سوره طلاق فرموده فانقلبه بالوفی الیه  
 بترسد خدا و ای صاحبان عقل کامل و انما کما اسند بجای آنکه که از آن او در  
 و نازل کرده خدا بوی شما ذکر که رسول است بخواند بر شما ایا خدا را و ذکر  
 رسول الله و ما اهل ذکریم این هم بود و ما هم اید که خدا را صلوات اشراق  
 میباشد در بیان مردم و در پیغمبر من که است حرمت بلکه بهمانکم و بنا کنیم و خواند

الحج الثاني

یعنی حرام که بپایند شده و تمام و در آن تمام و در آن تمام و در آن تمام و در آن تمام  
 را با صلاحیت دارد که در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر  
 رسول خدا که در بیت بیکه اگر آنحضرت زنده پیوسته عمل میکنند نه فرموده چیزی  
 را که بوده باشد در شهری از آنکه که صاحب داشته باشد از برای رسول اینکه  
 برایش بخواند اگر زنده پیوسته عرض کردند بل فرمودند از هر در و در این بیابان  
 از جهت اینکه من از آل هستم و شما نیستید از آل رسول و اگر شما پیوسته از آل  
 رسول الله و هر چه حرام بود بر آنحضرت و خزان شما بیکه حرام بود بر رسول  
 و خزان من از جهت اینکه من از آل اویم و شما از امت اوید پس این فرست مباد  
 آل و امت زیرا که آل از محرم است و امت هرگاه از آل نباشند نه از آل محرم  
 پس این امر و محرم است و اما اید یا زده در باب صلفاء عیون و بر این قول خدا  
 در سوره مؤمن حکم بدان قول و من قال فرعون یکم امانه انما انون و جلان بقول  
 و فی الله و فاجا کم بالبنات من و یکم بعضی خدا حکایت میکند از قول سره مؤمن  
 از آل فرعون که در بنات از خود نهان کرده بود ایا خود را گفت بفره و بنان ایا  
 میخواند بیکه سره را آنکه میگوید بر سر کار من خداوند عالم است و بجهت  
 آمدن شما را میخواند ظاهر مثل از و ما و بدیشان از خود خدای خود و گویند پس  
 خالان بود و خدا او را بنیت و ادب فرعون بسبب خود و صفت نکر و خدا  
 مؤمن را بوی ن بیدید بیشتر هم چنان مخصوص شدیم ما از آنکه میبایستیم  
 ما از آل رسول الله بنو الله ما از آن و عموم و اسند ما بر مردم بدین و این فرست  
 شد مبادت آل و است پس اینست باز و هر و انما اید و از و هم در باب صلفاء و  
 عیون و بر این قول خدا است و اسلم صلف بالصلح و صلیه علیها یعنی سر نما  
 اجدد اهل خود را بر این از کن و جی و انما یوان مخصوص داده ما و خدا با این خصوصیت  
 اینکه سر کرده ما را با آنکه با آنه نماز و بعد مخصوص داده ما را از غیر است پس  
 بود رسول خدا که آمد بوی در خانه علی و فاطمه و صدق از قول او این را نهاده

هر روز قند حاضر شدن هر فاضلی بیغ سرتبه میفرمود و التماس و حجت آنکه اگر  
 نگویم خدا احدی از سر به سینه بنشیند مثل این کرامت انجمنان کوامی که اکرام کرده ما  
 بان کرامت و محبتش داده ما را از غیر اهل بیت خود علاوه مومن کنند جز  
 و بعد شما خدا که اهل بیت پیغمبر را میفرماید و در این فقه ما مترج  
 و بیان و ساینده شایسته بود بر ما از دنیا و حلی الله علی محمد و آل محمد  
**المجلس الثاني مجلس هشتم از کتب شیخ**  
**صدوق بن بابویه الفقه رحمه الله علیه**  
**روز چهارم از شهر جماد الثانی در سنه ۳۸۰**  
**حدیث اول** حدیث که در حدیث است یعنی حدیث سند خود از ابی عبد  
 خدای روایت کرده که رسول خدا فرمود آگاه باشید بدرستی که ماه ورجب  
 ماه خداست و او را هم گویند و آن ماه عظمت و اہمیت و جلال و کبریا  
 شده با هم از جهت اینکه نزد اهل بیت پیغمبر و اولاد او از آن ماه عزت و  
 فضل از خداوند عالمیان بانی پیغمبر و وجودند اهل جاهلیت که تعظیم میکردند  
 او را و در جاهلیت شان پس چون اسلام آمدن یاد شد در سر زمین مکه تعلیم  
 و فضل و اہمیت رسول خدا فرمود مکه را بنشینند و در رمضان هر دو ماه مثل  
 و ماه رمضان ماه امت است مثل گاه باشد یکصد روز دارد و روز از جرج  
 زلزل و آسمان آردن همان که چنین منظره میباشد و از راه طلبی از خدا مستور  
 خوشنودی بمنزه خدا شود و سر و زان غنیمت خدا را فرموشد و بدین  
 بران در حق خود عافیتش و اگر عطا کرده شود زمین به پروران طلائع اهد  
 بود بهر همتی از هر زان و کامل نخواهد شد مردان به چندی از دنیا قبل از عتبات  
 مکه خالص کرده باشند از برای خدا و از برای او است مکه شام کند و دعا  
 مستجاب اگر خواهد که از پیروی از خدا اولاد و ملائکه و ملائکه کند از  
 خوی جبر از آنچه دعا میکند و همان از دوستان آن و اولاد آن و اصحاب آن

مان بجز

و کسی که از سبب جنتی روز دارد و صف نمایند بکن و اسفند و زامن اسامی  
 و زمین ها آنچه از برای او است از ثواب و کرامت و نوشته شود از برای او از ابد  
 در نظر خداوند که در هر سال از آنجا رسیده باشند که خدا خواهد و شفقت کند و  
 قیامت مثل آنچه شفقت میکند در میان جاهل و دین که آنکه علم السلام باشند  
 و بخیر و بد شود با ما در حق و در حق ایشان تا آنکه داخل بهشت شوند و خدا  
 بود از مضافی و دین و کسی که در حق از وجب را در حق دارد بگوید که خدا  
 آن و میان دانش حدیث با جمعی که طول آن صفات سال باشد خدا بفرماید از برای  
 آن فردا از آن هر آنچه بخواهد و لب شایسته حق و برین و واجب که به نام از برای تو  
 در سوخته و در کلا پیش خود را شاهد بگیرم شما را همانا که خودین اسیرند او را  
 و کلام آن پیش کرده و آنچه خواهد کرد و کسی که در حق بدیده روز از جرج  
 عافیت دارد و روز از آنجا هر آن از برای او بخود و برین و از آنجا در جلال و  
 شود از عذاب بفرماید نوشته شود از برای آن از آنجا نوشته شود از برای صاحب  
 معقول توبه کند و از آن کند و در آن شود نام عمل آن بدست راست آن و در  
 او اهل قیامت عمل را عابدان و کسی که در حق از جرج را در حق دارد و میباشد  
 و خدا حق آنکه را می کند او را و در حق و به عتق شود و در حق است و حال  
 بنیک صورت آن مثل ماه چهارده باشد و نوشته شود از برای آن ثواب مثل  
 روان و بدین حساب داخل بهشت شود و کند شود از برای آن که قناتا از آنجا  
 خود هر چه را خواهد و کسی که در حق از جرج را در حق دارد و بدین  
 قبر خود و در صورت آن خوری باشد که جلال و صفات آن سخت تر باشد از نور  
 افتاب و بهر سبب آن باشد از آن و عطا کرده شود سوای آن نور نورانی که  
 روشنای بپاید بسبب آن اهل بهشت و در قیامت و به عتق شوند با پیغمبران  
 تا آنکه از صراط مستقیم بگذرد بدین حساب و عافیت دارد و شوق از عافیت و لذت  
 و از قطع رحم و کسی که شخص روز از جرج را در حق دارد و بدین سبب که از برای

در روز











و صاحب خندان است حقان تو هر چه خواست و بدو هر چه دانست تو است علی  
 بن ابیطالب که جان و دستان فدایان باد **حیدر** ۳۶۰ **حیدر** که ما را  
 حسین بن ابیهم در محنت سند خود نمود که اگر گفت شنیدم اما مامور مکره  
 به گفت بر و علی علیه السلام هر که بفرمود و چیزی را بود که ما داشت و سران چیزی را  
 باشم و علی بن بود بدو سپید که ما شنیدیم از رسول خدا که هر که بفرمود و چیزی را  
 پنجاه نهای که صدای بران اطلاع نداشت و علی بن ابی طالب است که که چنین با  
 جمع اقراران و حواس و صدق است و انبیا همان سند منبیا روایت میکند  
 که که گفت میفرمود منم بر رسول خدا و حال آنکه سوار بود و سلمان در میان  
 طایفه نشسته بود و در وقت فرمودی قوم چو بر من پیوسته بود و من علی بن ابی طالب  
 و از آن سوال نمیکند قسم یک که در آن و اسکا نه و مردم را ایما کرده بدو است که  
 علی بن خدیجه حدیثا بر رسول خدا احدی غیر از علی بن بدو سپید که علی عالم  
 زمین است و زید بن کثرت و زمین علی است و زمین بیوی ساکت و آرام  
 دره و اگر شما موقوف سازید او را بر این علم از شما موقوف شده و شما را در  
 انکا و بکنند هرگاه تا جاعان شود **حیدر** ۳۶۱ **حیدر** که ما را بدو سپید  
 محمد بن سند خود از سلمان و علی علیه السلام از رسول خدا که هر که بفرمود و چیزی را  
 تربیت است و فلولی و هند و زمین است و عالم تربیت است و بدو زمین علی است  
 و انبیا همان سند را بر کبریا میدادند بن الحسن بن الحسن روایت کرده که بود  
 و رسول خدا هرگاه نازل میشد بان و می در روز شام نشسته که علی بن ابی طالب  
 اعلام میکرد و هرگاه شب میآمد میخفتا بود که رسول خدا الله بابت علی بن ابی طالب  
 و علی اعلام کند **حیدر** ۳۶۲ **حیدر** که ما را بدو سپید که علی بن ابی طالب سند  
 خود از محمد بن قیس از صادق از امام محمد که در سری رسول خدا میفرمود و چیزی را  
 با اعیان خود که بعد نشست با آنها و موفقه میکرد تا انتاب دلمد بعد از  
 یکی بعد از دیگری هر یک از جندار و سطل خدا مانده و در یکی از آنها بود و یکی

ازین

۱: قیال نفی بود در بود برای مرد و رسول خدا تحقیق دانستم که از برای مرد و  
 تنها حاجت او را در دایره مرد و می متناهی که از من سوال میکنند اگر خواهد من مرد  
 شما را حاجت غایبم بدو سپید که سوال کنید مرد و ازین و اگر خواهد من مرد  
 مرد و سوال میکنند از حاجت خود هر چه کردند و رسول الله بخوانم شما را سوال  
 نکرده بفرمایند بدو سپید که در این برای کوه خلیل و مرد و من تو است و در  
 تو است از شب و ثابت تو است از برای مان او سپید که در سه خط اما قوی  
 بر او در صافی عاده مقام است که شما از قوی می باشد که بگویند از خیار و سپید  
 بر نشاء و خود و قوای مضاری داخل شهری و مشغول از بدوی و مشغول نشاء  
 ابتداء و خیار فاکا او را سوال کردند انصاری هر چه در خوبت یا رسول الله  
 و اما قوای بر او را شغف از او داری بلکه سوال کنی مرا از صوفی و نماز و خیر  
 و آنچه برای مرد است از ثواب و رسول خدا فرمود بدان تو هرگاه زمین بری و در دست  
 و بوی هم الله سپید از مرد و دست هرگاه که کب کرده و هرگاه صورت خود را  
 مشغول میزند هرگاه که چشم فر کرده و هر چه که از دهان تو میزند دلمد و هرگاه  
 در این خود را تو بدو سپید که برای که دستهای تو کرده از مراتب و چپ و  
 هرگاه مسح کنی سر خود را و قدم خود را بر زمین هرگاه که بر سر خود و قدم خود کرده  
 و این ثواب و صوفی تو است و اما هرگاه برای نماز بر خیزی و بر و بقیله و سری و  
 سوره حمد بخوانی و آنچه بر سر خود از خواندن سوره ها تو را ثواب و بدو هر که  
 کنی و تمام کنی و کرم نماز خود را و سجود نماز خود را و تسبیح کنی و سلام دهی ازین  
 میشود از برای تو هرگاه که میباید تو میباید نمازی که مقدم کرده تا نماز آخرین آنها  
 از برای تو است و نماز کردن تو و اما قوای بر او را مضاری مدی که از من سوال  
 کنی از خود و هر چه در دست و سوال کنی که چه جزای از برای مرد و آنچه از  
 تو است در این مرد و بدان قوای بر او را مضاری هرگاه رو او بر شوی و راه حج  
 و بعد او شوی را حله خود را و راه انداخته تو نکند او در مسجود نماز را

۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰

الحج الثاني الثمن

مکروه شد متولد از وی توحید و محو شود از تو کاه و هرگاه احرام بر بندی و لب لب  
کوفت نشسته شود از برای تو بر تلبیه ده حسنه و محو شود از تو کاه و هرگاه  
طواف خانه کنی هفت شوط خواهد بود از برای تو زود خدا معصی و ذکر و خد  
توان تو را کند آنکه عذاب کند تو را بعد از توبت و هرگاه دو رکعت نماز کنی  
زود مقام ابراهیم و هرگاه نماز طواف بنویسد بخلاف هرگاه رکعت و هرگاه رکعت  
نماز و مقوله و هرگاه همان صفا و سرود هفت شوط بکنی خواهد بود از برای تو  
مثل کسی که حج کند از بلاد خود پیاده و مثل کسی که از کعبه هفتاد هزار بیتد مؤمنه  
و هرگاه بجز آن و توفیق کنی تا غروب از آنجا که بر تو کاه مثل هر یک روان باشد  
و کف در راه خدا از برای تو چهار بار باشد و هرگاه در حجه کنی بنویسد بخلاف  
تو هر یکی ده حسنه و بنویسد از برای تو از برای آنکه از عمر تو مثل کعبه شده هرگاه  
در حج کنی که سفند خود را با عمر کنی شش شوط بنویسد بخلاف از برای تو هر یک شوط از عمر  
آن حسنه و نوشته میشود از برای تو الهی بپایان عمر تو از آنجا مثل همین و هرگاه  
طواف زیارت و طواف کنی هفت طواف و زود مقام دو رکعت نماز طواف و طواف کنی  
مالکی و ست میندیشانه تو که عمل خود را از سر کنی که کن شتر تو از آنجا مثل تا چها  
ماه بعد از آن از آنجا طواف و در حدیث آمده که از هر زمان حاجی بگذرد  
چهار باره او را ملاک میدهند و علی الله علی محمد و آله الطاهرین و آل الله علیهم  
السلام **الحج الثاني الثمن** **حجرتی در دوقم از کعبه**  
**حجالتی در صد نین باقی الفقه رحمه الله علیه**  
**روزی شش بار و شش هزار مرتبه** **سوره بقره**  
**حدیث** **در حدیث** که از ائمه اربعین ده بحسنه سند خود از بعد از آن در سنه  
از صادق علیه السلام از ابا کلام خود گفت که رسول خدا فرمود آدم روزی دو بار در سجاده  
خداوند نماز است و هر چند بر تو شش هزار بار باشد و نیتش شش است ما  
و این یک ضعیف مسلمی کرده باشد **حدیث** **حدیث** که در مال محمد بن الحنفی

الصادق

الحج الثاني والثمن

سند خود از صادق علیه السلام که رسول خدا فرمود کسی که روزی شش بار بگوید  
قله آرزو شد از این واجب شود **حدیث** **حدیث** که مال محمد بن موسی  
بن مویس که چون سند خود از ابا انصار صادق علیه السلام بدست رسید سر هم مذکر  
که نوبت و جوهری نزد حضرت مکررند حضرت فرمودند که کان و باید که  
جوهری در حق و حق و کربت و چنین است بلکه نوبت و سرود ستم انداخته  
شد و عطا پس شده و کردن خوبها است و بدی خود را کاه داشتن است  
و شایسته اینها حق است و شفا و بدی و بدی و بدی حضرت فرمودند که سرود چه  
چنین است عرض کردیم که ما شایسته اینها فرمود سرود داشتن قسم بخدا اینست  
که سفر خود را در در خانه اندازد و سرود و در وقت سرفش و سفر  
و سرفش و در حجه امروقه و در حضرت که ناله و شرفش کند و لا فیم  
جد باشد و راه و در باره مران در حجه اینها و انعام فایا بر خادم خود از  
قالم و کثیر تر از آنکه این افعال درست و معاصی را خوب حال میکند و در سخن  
و استکبر میکند و اما سرود و سفر بسیار زاد و نوشته بر تمام داشتن و خوب  
بودن اینها از خلایق و نان شهرت مال و و وفای خود و وفای خود و دان و کما  
کردن بر قوم خود بنمایانهای اینها بعد از وفای کردن تو از اینها و سراج  
کردن در سراجی خدا بغضب آید از خشم هرزه حضرت فرمود قسم بان  
کسی که بیعت کرده جد مرا بپوش و مرا سق بدست من که خدای تعالی شایسته  
هر آنچه روزی میدهد بند خود را بر قدر سرود کند و او بدست من که  
موت و روزی از امان نازل میشود بقدر حال باری که طایفه آن قلمه شد  
و بدست من از امان قلمه هر چه کم میشود کم میکند و هر آنچه نازل میشود صیر  
بر قدر سخیل آن اگر پادشاه است جبرش بسیار است و اگر کم است میرش هم  
کرات **حدیث** **حدیث** که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث  
سند خود از ابی جبر گفت شنیدم از صادق علیه السلام میفرمود کسی که باز

جل









الحال الثالث والثمانون

وافتح از آن بود فرمود خدا تعالی ای ارجل خطبه سخن بر خطبه خواند که تراصل  
اسماها و نوازل زمین هاجران خطبه خواند بودند و بشنید بودند پیرمندی ندا  
کرد که ای ملائکه من و سکان اسمائی من بیاد باد که پدید بر خطبه السلام کرد و  
محدث و فاطمه در حشر جهنم است بجهنمی بر هر دو مبادله کرده اند ایگاه باش پیر  
من بوی شربت دلم و در سرین زنان را بوی کبک و در سبزه ترین سره است  
بوی من بعد از چرخین و سر سواران خطبه ملائکه گفت خداوند احب و کث  
قوله این وقتا بر منتر از چرخ دیدیم از برای خطبه و فاطمه در جهنم است و خواندند  
خدا فرمود ای ارجل پیرمندی که از برکت من بر هر دو اینست که جمیع سائر هر دو را  
بر منم بخورم و بگوئیم هر دو را بر خطبه بخورم و بگوئیم و جلال خودم قسم که  
هر چند خانی که از خطبه خانی و هر چند سید که از این هر دو سید را که  
بگوئیم ای ارجل پیرمندی که در سر خود در زمین خود و معدن از برای علم خود و خدا  
روی من خودم بسبیل نهایت پیچید و مخلوق خود بعد از پیران و سر سواران  
بنیاد است باد تو را با علی بنیادین که خدای تعالی کرامت فرموده تو را کرامتی  
که کمال نگردد بختل از احدی و بختل ازین دارد و تو فاطمه و خدیجه را با چرخ فرست  
کرده خدا و بختل ازین و خودم از برای فاطمه را چرخ را خدای متعالی بان ای خطبه  
فاطمه را خدای فانی را که قاضی فاطمه ازین و هر چند خدیجه را خطبه را پیرمندی  
بختل مشتاق است بوی تو فاطمه و هر چند که خداوند تقدیر بگو و اینکه بیرون  
سایه از شما هر دو را چرخ خدا کند آنها را بر غلغله خود چرخ را پیرمندی اجابت بگوید  
و تو فاطمه بختل و اهل بختل با علی تو خوب بود سری و تو خوب با مادر  
و تو خوب با جوی هستی و کافیت تو را خوشتر و خدای از چرخ خوشتر و من  
کرامت ای رسول خدا اینکه زانین قدر بلند مرتبه شده ام و سر شده ام بر مرتبه که در  
بختل من که سرشوم و خدا را در میان سال که خود زن دهد و من را کوی  
و رسول خدا فرمود بگوئید که خدا هرگاه دوست دارد بنده را که گوی را در او را

کرامت

الحال الثالث والثمانون

جنتی

کرامت میکند او را با پیرمندی ندید باشد و کوی متنبه باشد با علی خدا را طهر  
تو خطبه را در است حضرت که فرمود با او ای پادشاه ما را که مشکو کرم نعم تو را  
انجمن نعمی که انعام کرده من که فاطمه و خدیجه باشد و رسول خدا را و فاطمه  
آمین آمین آمین **حکایت** حدیث که در پیرمندی و رضایت سند  
خود از حسن بن راشد از صادق ال محمد بن ابی بکر بن ابی علی بن ابی طالب که  
گفت از برای من رسول خدا را بر منم بخورم با علی خدا را چرخ از برای تو دوست  
و من من مساکن را و چرخ مستغنی و در زمین پس رضایت منم با آنها  
که برادر من تو باشند و رضایت منم با آنها بعضی مساکن و مستغنی که تو اما  
انها یا شعی طوبی از برای کبک تو را دوست دارد و مستغنی تو کند و جهنم  
از برای کبک دشمن را در تو را کبک تو کند و بگوئیم و بگوئیم با علی تو عالم  
و عادی این اتقی کبک تو را دوست دارد و سکا و کبک تو را و شعی طوبی  
ملا و شعی با علی منم شعی و تو را و ابی ایتان کرده بشود سحر و مکر ازین  
سببند ناز و پیر با علی اصل و ستان تو را پیر و جمع کنند باشند  
بوی خدا و خدایت کنند کانت بگو و بگو و اجتناب از حرام و هر چه  
جامه که نداشت که اگر خدا را قسم دهد هر چند قسم او را پیرمندی و قبول کند  
و اگر از خدا بختل طلبد او را طاعت کند با علی و در من تو را پیر طاهر اولاد  
و طاهران محبوب ظاهر و پاکیزگی ظاهر می دارند و در عبادت جد و جد و جد  
در سق طاعت در باوند تو را دشمن تو و دشمنی دارند و در نزد منم تو چنانند  
در نزد خدا بلند مرتبه اند با علی و ستان تو را پیرمندی خدا بند در خانه  
ضره و من نامف منجز زنده و ایچ که الله اند و در با علی من و در منم از برای کوی  
که تو را دوست دارد و دشمن منم از برای کبک تو را دشمن دارد با علی کبک  
تو را دوست دارد و در دست داشته چرخ و کبک دشمن دارد تو را دشمن خدا  
سرا چرخ با علی شعی پیران تو خدایت کنند که در تو را دارند در عبادت مستغنی

و شکر کرد. و بر سر قهای انعام معلوم میشود با علی باد بران قور در سر موضع خوشحال  
میتواند زند بپوشان و در تنهای خودشان من حاضر میسر غاف و قور و سر زرد  
سوال کردن در توجیه مرا حل بکم انعام و منزه غول که که مراد باشد و انعام  
و دعا بکم که سلامت بکنند و انان مراد با علی مراد سوال کرد و شوق انعاما شای  
انعامات انها نکنند و اولی که تقدیر میکنند در بدن خود با علی حرب کردن  
با قور حرب باست و منقاد شدن با قور منقاد شدن با مفت و منقاد شدن با  
منقاد شدن با علی با علی بناد و باد و رستان قور را بدین سبب که خدا بدین راه از  
انعام در توجیه بکم را می توانی و از برای انعام از جفت کشیدن انعام و مراد  
شدن انعام و از برای چون با علی قور او هر دو منقاد و کشاند پنهان سفید  
با علی شهبان قور جاعه بنیان اند و اگر قور نبود و شهبان نبود و پادشاه  
نشد از برای خدا و دین و اگر نبود در زمین که انعاما خداوند از اسد ان  
با انعام با علی از برای قور و کجی در هفت هفت و قور صاحب و وطن بپوشان  
شهبان کشاند و شوق و مراد که انعام بپوشان با علی قور شهبان قور بعد از انعام  
میکند و جعفر بن خاور و خدا بدین با علی اولی که انعام از انعام و مراد  
باشم و قور با انعام با علی بعد از انعام با علی قور شهبان قور و انعام با  
بحر و قور و شهبان خواهر که که مراد و مراد شاد و منوع خواهد  
کرد که مراد که انعام و مراد و انعام و مراد و انعام و مراد و انعام و مراد  
خدا در هر دو مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد  
هر دو مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد  
سبقت گرفته از برای انعام و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد  
در مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد  
انعام و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد  
بود با علی قور و شهبان قور که مراد و مراد و مراد و مراد و مراد و مراد

پروان اوستاد وقت در بهشت منعم خواهد بود با علی بدر سبک ملائکه  
و خانان هران بنشینانند بوی شمار بدر سبک جامه و پیش و ملائکه مشرب  
مرا بنده مخصوص میباشند شمارا بدعا گویند از برای شمار از برای غیر شمار سوال  
میکنند ملائکه خلایق از برای سنجیدن قود و رستادن قو و خیر حال میشوند ملائکه  
بیکدیگر از احوالات وادواها میشوند متلاخی حال شدن که کما غایب باست مدتی  
و بعد باید بر یمن خود با علی شمع قو میهند خلایق در بهشت و ناصح  
سر دهند و ملائکه بدر علی شمع قو جاحق اند که غضب میکنند در روحیات  
بهشت خیر که ایشان ملائکه شعله میکنند و بنش برایشان از کاه با علی احوال  
شمع قود و فدا باشند که هر قود کرده شود برین در روز چهاردهم بر یمن خصل میخورم  
بملها و صالح که برین از انهار و استغفار بکنم از برای آنها بکاه انهار با علی  
نام قود و فداست و نام شمع قو بلشان از آنکه خلق شوند بر یمنی که هست و هم  
چهار است در الجبل با علی سوال از احوال الجبل و از احوال کتاب و الجبل و اگر  
عطا کرده قوتند از علم کتاب و بدر سبک احوال الجبل هران بنده تعظیم میکنند آنها  
از کتاب که قویا میباشی و نمیشناسند آنها قود و بنش شمع قود را و بنش که نمیشناسند  
ایشان آنها را بنش با فدا اند آنها در سبک خیزستان با علی بدر سبک شمع قو  
زکوا آنها در امان بنش و عظیم وقت اند که قود احوال زمین از ان و الجوب  
با بدو خصل باستند سنجیدن قو سبک بن و هران بنده زیاد شود آنها احوال و بعد  
کردن و بدر سبک و روحهای شمع قو هران بنده را بشود و اسمان در وقت خا  
کردن آنها در روز نهم انهار بنش میکنند ملائکه احوال انهار با جوب که نظر میکنند  
خامها از انهار و ملائکه کسوی آنها و از برای چشمه ملائکه میکنند ملائکه از انهار  
و منزه ایشان قود خدا با علی بکون برای شمع خود که عارفان بجای تواند کرد و  
کنند از علمای کرب میکنند آنها را در شان انهار بنش با علی و قود شعی  
مکون و خدا را بکنم ایشان را بر او بد و در بنش سنجیدن قود و بنش که

باعتلى شد بشد غضب خدا بر كس كه دشمن دارد شيعه توري و شيعه از تو  
 و از آنها و طلب بدست كند تو و شيعه توري دشمن تو و تو كند تو را  
 و شيعه توري و اخيار و كند خدا لعل و نصيب كند عرب و از يواي تو  
 و از يواي شيعه توري دشمن دارد ما اهل بيت را و دشمن دارد كسي كه تو را  
 دوست دارد با علي سلام بر آنها برسان كند نصرت كند تو را و تو را اخيار  
 كند شيعه توري و خون خود را در راه تو ريزد و مال خود را در راه تو دهد  
 از كسي كه من آنها را ندیده ام و آنها را ندیده اند و خبر به ایشان را بايكنه آنها  
 برادران محمدند و من مشتاقم بوي ایشان بود بايد برسانند ایشان علم را  
 بوي شيك بفرست بعد از من و بايد جنگ زنند آنها بر پيمان خدا كه ما هم  
 ان و پيمان محكم كه كنجنه نميشود و بايد جدي و جهد كنند در جهل و بطايعت  
 هر كه از آنها ما دوست دارد و في الحقيقه بايد عمل كند و از خدا ترسد و ما  
 اين را نكند كسي كه بخواهد ما كند اين را خدا كرده و خدا او را لعنت كرده و خبر به  
 ایشان را بدير سنيكها بپروين سنيكها بپيمان تو را از مديت بگراي و جز  
 با علي اخيار و كند از آنها و اخيار است هر كه بفرموده ما عمل كند و تو را ناهي  
 كند و خدا با آنها با ما است بكنند با ما بكنند و خدا نظر حق بكنند بوي آنها در  
 هر چه و او سنيكها بكنند و اينها استغفار كنند از يواي آنها با علي اهل بيوت و ما  
 از يواي تو سنيكها بپروين سنيكها بپيمان سزا بها با طلب تمام كند بدير سنيكها بپروين  
 دارم تو را و دوست دارند آنها تو را از يواي دوست تو تو را و دين را تو كند  
 آنها خدا را باين و عطا كند ایشان تو را خالص و دوست تو را در دلهای خود بشا  
 و اخيار و كند ایشان تو را بر پيمان خود و برادران خود و فرزندان خود و  
 بروند طرقي حق را و بتجنيب ياد كرده اند ایشان را بر مكاره در پاره ما پس  
 با كره اند آنها مكره كره ما را و رنج خون خود را در راه ما با ما با ما  
 و يدي قول و آنچه را قاس بكنند و از ناخوشها و روزگار با علي را آنها

مهران باش و قتلعت فاما ایشان بدير سنيكها خداوند ملایان اخيار و كرده اند  
 بعلم خود از يواي ما از بهانه مخلوقات خود و خلق كرده شيعيان تو را از طاعت  
 ما و سر به با آنها ستم را و از لطمه شسته و لعلای آنها را بفرست حق ما و كشتا  
 سنيكها اول قتلعت و كرده اند آنها را و جنگ زنند كان بر پيمان محكم ما اخيار  
 بكنند ایشان و ما اكبر كه مخالف ما باشد با آنچه را بپروين و از يواي ایشان  
 و يدي سزا بها ایشان را خدا و يدا و ما با ما است ما بايت بر سنيكها زدند  
 شيعيان تو بخدا و حال اينكه مردم و ملایانها را كره را ندي تو را بپروين و ما  
 و خواستهای خود كودن از جنگ خدا و آنچه را بپروين از خود خدا بپروين ما  
 و شام بكنند و در غضب خدا و شيعه تو با علي در مديت حق و استغفار  
 انش كنند بكنند آنها بكنند مخالف آنها بكنند و بپروين و بپروين ما است و  
 تو خود و شان تو بر از اهل دينا بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 ما سنيكها بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 از قول خدا الذي من الله على الكتاب يعني انك بكنه كند تو را و است علم كتاب  
 فرموده رسول ان احصيت بر خبا است كنه كنه بپروين بپروين بپروين بپروين  
 سليمان بن داود مبرين كرم با رسول الله اين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 محمد صلى الله عليه واله كانه بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 و كسكه در تو را و است علم كتاب خدا فرموده رسول ان بپروين بپروين بپروين  
 ابن ابي طالب است كرم بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 حسن بن محبوب الهاشمي كوف بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين بپروين  
 عباس وضا و ابوت كرم كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه كنه  
 چون كند سلام و از خود و اخيار و تو و ما را بپروين بپروين بپروين بپروين



الحال الرابع

دستال یعنی جدا داشته باشد که شهوت برشته و واقع میشود و نیز بدست  
میان هر دو و محلالت و مفارقت با علی با زن خود بسیار جاع میکنی و  
خران و بهانفت که اگر طفل بوجود آید بسیار بول کند خواهد بود و دست  
بول کند و در هر مکان با علی با زن خود در شب عهد خرابان جاع  
مان که طفل کثیر الشروع شد و در شب عهد خرابان جاع میکنی که طفل  
شش لگنتی بچهار لگنتی خواهد شد با علی در زن در شب عهد  
جاع میکنی که سر زندی که وجود آید جلد و قتال و گدازای غله و جو بکنی  
خواهد شد با علی در آفتاب و شعاع ان جاع میکنی که میان تو و مادر  
باشد که اگر فرزندی بهم رسد همیشه در حضور او نه باشد تا آمیزد با علی  
بسیار از ان و انما جاع میکنی که مادر و شوهر باشد که اگر طفل بوجود آید کور دل  
در پس باشد بخون و بخت با علی هرگاه زن تو قهقهه دارد و در آن جاع میکنی  
بگو مادر و شوهر که اگر طفل بوجود آید بچهل دست باشد با علی در نصف  
تغیان جاع میکنی که در صورت ان نشانه غوغیت بوده باشد با علی در  
خرما در وقت الشعاع و خروج الشعاع جاع میکنی که اگر طفل تو آید غش  
از او خواهد شد با من غلظ خواهد بود عالا کما صد هر کسی بدست ان  
علی جاع میکنی بر ام خانه که اگر طفل بوجود آید منافق با ارباب باشد  
شد بلکه هر سه دست در آن باشد با علی جاع میکنی در شبی که در تو بر  
هری که با طفل مال خود را در روبرو راه حرامت کند و حرامت میدانی  
از ان شیطان اند با علی جاع میکنی از خود هرگاه بفر روی که ساق  
به شبانه و زن باشد و با که فرزند زنی که از ان بهم رسد معین خواهد  
د از وی هر ظالی با علی بی پروای که جاع کنی در شب و دست  
طفل که از ان بهم رسد حافظ قرآن باشد و مراضی باشد بیعت خدا  
علی که جاع کنی در شب سه شنبه عقاب سفاده و زنی شود صدان

مفتاح

الحمد لله رب العالمين

شهادت دادن الی الی ۱۶۸۵ هجری و رسول الله ص و حدیثان فضل را با شکر بک مذهب بکند  
و بوده باشد و زمان آن خوش وی بر می رسد و دست کشا و بالند زبان از غیبت و  
در سوخ و بهمان با علی ای کون خود مشیخت جمیع کنی طفلان را و  
از داغستان شود و عالمی از علماء شود و اگر مدتی بخت جمیع کنی نزد زوال  
انقلاب فرزندان شیطانی نزد پلایان نزد ناپس خودان طفلان در فهم بود و  
حدیث را سزا شد و نه با وین کوامت کند با علی شرافت خود در شب جمعه  
جمیع کنی طفلان که از آن بوجود آمد خطیب خواهد بود و عرض می شود و در ماه  
کثاوه و فیج و اگر در دست جمیع کنی بعد از عصران طفلان متوسل شود و علم  
و کمال و اگر جمیع کنی شب جمعه بعد از نماز عشاء این دست که بوده باستان  
فرزند آن جاهت بدال او کند خواسته باشد یا علی جمیع کنی زن خود را  
در ساعت اول شب که غذا بخوابد و رفتار او فرزند وی بوجود آید این دست  
اینکه بوده باشد ساحر و اخبر آن کند و دنیا بر او حرامت با علی جمیع کنی و  
مراد از این بجو یکم که از آن جمله علی علیه السلام جمیع کنی حدیث  
حدیث که در آن جمیع کنی حسن بن احمد بن الولید را میخشد و سید خود از عبدالرحمن  
ماشینی از صادق بن محمد از انبهرش فرمود بخواست مردی را از اصحاب  
امیر المؤمنین م که گفته شد که از ویان تمام و در مردی ما بدست عیض  
کرد با علی و صف نماز برای من مومن را که کو با من نظر میکنم را آنها پس  
سنگی شدند و آنحضرت فرمود وی را برای تمام بفرمود از خدا و بنویس  
نما بدی بر یکم که در اجامه و تنبیهات و دان آن جاهت بکشد کند تمام  
یا امیر المؤمنین سوال یکم و در یکم که اگر کرده تو را با آنچه مخصوص کرده اند  
تو را بآن و مطهر داده تو را و تقبل داده تو را با آنچه داده و علی اگر آن برای تو  
که وصف آنها را از برای من در وقت حضرت بر یا خواست مرا بدید کرد  
و شاه بر آن گفت و صلوات بر خاندان فرستاد و بعد از و او را آمد

\_\_\_\_\_

باینکه خدا خلق کرده خلق را و سر و شکم خلق کرده آنها را که بپوشانند و  
طاعت کردن آنها را و این بود از معصیت آنها از برای اینکه سر و تن را در معصیت خدا  
کبر که معصیت آن میکنند از بندگان و منع خدا و خدا را طاعت کردن کند ما است  
کرده خدا را از آنها و صفت کرده میان آنها معاشرت آنها را و دانسته آنها را از دنیا  
در جایگاه خورشان و اینست و جز این نیست که فرستاده خدا اندام و حور از بهشت  
مقبول برای آنها بفرستد و در وقتیکه خود کرده خدا هر دو را و مخالف کردن  
هر دو خدا را و امر کرده هر دو را بر همان سر و تن بدو و او را بر پس متقون و او را  
اگر خدا را بداند و حق زدن آنها صواب و لباس پوشیدن آنها بر اندرون و او را  
رفتن آنها قاطع است خاشع میشود متقین خدا را با عادت کردن پس کو با سهولت  
چندند پوشیده اند دیده های خود را از آنچه خدا حرام کرده بر آنها حال کوف که  
واقعا است که شهای آنها بر علم و دانشند و نازل شده نفسهای آنها از خورشان  
در بالا مثل که از ایشان نازل شده نفسها برشان در دماغ او را و هر خودی  
از ایشان از خدا بقضاء و اگر نبود از جلاهای که فرشته بود خدا را آنها که در جهنم  
بهرند قتل میکنند روحهای آنها را در جسد های آنها چشم بر هم زدن از سر  
شوی بری و تاب خدا و خود از سر عقاب عظیم است خدا را بر ایشان و  
کوچک است آنچه که تر و زدن از خدا است در چهرهای آنها ایشان و تبهت  
مثل کافی اند که مشاهده میکنند و اینها در این بهشت نیکم زده کاسد و  
ایشان با انش مثل کسی اند که ملا خضر میکنند از این پس آنها در جهنم معدوم  
دلها و متقین بخورند است و شرها و ایشان مامور است و جسد های آنها از  
و حایج آنها سلامت و بندهای ایشان عقیقه است و مؤذیان ایشان از دنیا  
عظیم است صبر میکنند متقین ایام که از عتبه آنها راحت و در سر از وی  
خواهد بود در بقا و خود صبر میکنند خوشحال میشود ببقا و ایشان خداوندند که  
دنيا را در متقین کرده و او را در دگر و از ایشان دنیا را و طلبیده دنیا ایشان را و بشا

عاجز کرده دنیا را اما در شب قد های خود را سات میکنند بر روی باد تا بلند  
در برای اجزاء قرآن تلاوت میکنند قرآن را و بقیل الملائک کثرت میخوانند میکنند  
بسیب قرآن نمهای خود و حلب بشارة میخوانند این قرآن بهیمان آن آورده در سر  
خود را از برای که کردن بر کاهان خود و بدو در و درون زخم جرحهای خود و هرگاه  
مکنند با به خوف کوشیده اند سوی آن به کوشهای دلها و خود را و چشمها  
خود را و میلو زدن آن به بدنه های آنها و بر سر میافند دلها و آنها و کان ی  
کنند آنها از جهنم بیک شیشه بزم و در جهنم و شمعین و هم در سر کوشهای  
انها است و هرگاه برسد با به کردن تنو باشد میل میکنند سوی آن از سر  
طمع و نفا و اینها بوی آن به طایع میکنند از سر و تن و کان میکنند آنها  
در سر بیک نفسها نصب چشمهای آنها باشد و در کمال میشود در وقت رکوع شان  
و سجده میکنند آنها بپای بر سر و فرشت گرد متقین بپای آنها و خود را  
و کف های خود را و زانوهای خود را و از این قد های خود را جاری میشود از سر  
متقین بر کونهای خودشان پناه میرند بوی خدا در کثرت کردن که نهای خود  
از جهنم اینست حال شب آنها و احوال روز آنها بر دارن چندند هالمان چند  
خوران چندند بر هر یک از چندند تعلیمی تراشیده و لاخر کرده آنها از خوف خدا  
که تر تر شده شد نظر میکنند بوی آنها نظر کنند کان و کان میکنند آنها را  
بپایان چند و تبهت بقوم از سر یا بگویند که در داندند اند پس تحقیق  
مخلوط شد تو سر امر عظمی هرگاه نکر کنند در مظهر خدا و شد سلطنت از  
انچه عاقل کرده آنها را از باد سر و احوال روز قیامت بفرع میباید و اینها  
دلها و آنها را پس پرواز میکنند عاقلهای آنها بر هرگاه بهر تو آمدند با زیاده  
بکنند بوی خدا بعلی با عمل کنند به و انقوش شوند آنها از برای خدا بعمل  
کی و بسیار میبخشند از برای خدا عمل جز برای ایشان از برای نفس خودشان  
میهند و از اعمال شان ترسانند که تو تبهت کرده شود بکی از ایشان خوف دارند

از آنچه آنها میگویند در حق آنها طلب مردوش میکند از خدا از آنچه میداند  
و میگوید که تمام تریم بنده خود از غیر خود و خدا را علم است از ما بفرس ما  
با دالها مواخذه نماید ما را با آنچه میگوید آنها در باره ما و بگردان ما از بعضی از  
آنچه آنها کان راوند و میباید از برای ما چیزی بود که میدانند بهر سبب که فریبان  
عیب یاف و ساقی صوفی و از علل مزه متبایان است بدست سبب که تو ملا حظه  
انواعی که توفیق در پیش خدا و در دلش و کار و عمل و اسان و در بعضی از آنها  
در بدن و صریح بودن در علم و فهم بودن در دانش و در بعضی در علم  
حلم داشتن و در بعضی در فهم داشتن و شفقت و مروت و کرم و بیاد و صوف  
در داند و اندکی و جامع بودن و در عبادت و در عبادت کرم و در عبادت و صبر  
کرم و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر  
در عبادت و صبر و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر  
از اسطفاست و توفیق و شوق چشم پوشیده است و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر  
داند او را و احسان و عمل خود نکند و آنچه دیگران برای نفس خود در عمل و  
عمل کند با اعمال صالحه و با وجود این ترسان باشد شام کند و هر روزی سنگ  
باشد و جمع کند و شغلان ذکر خدا باشد شب را و روز و در عبادت و صبر  
و جمع کند و خوشحال باشد از برای آنچه صاحب کرده او را از فضل و جود و  
و شوق خود بران نفس و عمل نکند نفس را آنچه از آن سوال کند و در عبادت و صبر  
در آن مصروفان باشد و خوشحالان در آن چیز است که بخندد و دای باشد  
و در شناسان چنان در آن چیز است که زایل شود و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر  
که زایل شود و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر  
مزد و علم است و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر و در عبادت و صبر  
نظامان نزد یک است از برای آن که است از برای آن که است از برای آن که است  
دالان و از کفر خدا و است خائف است که از خود را نفع است از نفس خود غایت

چهلان سبب است از این بهمان در آن مرده است شوق آن فرجه خیزنده است  
حشم خود را صاف است خطی این در این است از آن همایان منجلیت کبران  
ستین است صبران بسیار است ذکران حکم است از آن حدیث میکند با آنچه درین  
نیست از صدیقان و عمل میکند چیز را از حق بریاد و وقت میکند حق را از راه  
حیا و خوف از آن روز و دانسته شده است و شرفان در مینش گوهرم از جمله اذلال  
باشند از آن جمله و از آن نرفته و میشود و اگر هر روز که بر نرفته شود  
ان از غافلین نوشته میشود و معصوم میکند از کسب ظلم بران کرده و عطا میکند  
کسب که او را محرم ساخت و وصل میکند کسب که قطع از آن کرده بهمان می  
کند علم خود را و تغییر میکند در آنچه او را پیش از آن ظاهر میکند  
از آنچه مخفی ظاهر شود از برای آن و در است چهلان و نرسه قول است  
غایت است مکر و در یک خوفان خوبت فعلان و او سر ندان است  
حقیران و بیست گذشته است شران متبایان در بشاید صاحب و قاسرند  
و در مکان و صابوند و در غایت اندام میل میکنند بر یکسکه و شبنم و  
و یکاه میباید در باره یکسکه دوست دارد و او را میباید چیز بود که  
از برای آن نیست و انکار میکنند حق هر که از حق برده را و است اعتراف  
میکند بچین پیش از آنکه شهادت داده شود بران چیز را که بان سپرده اند  
ضایع میکند و کلاه و لغب میکند و بفر و ظلم بران میباید و غصب  
حد میکند و ضرب بهما بر نمیرساند و شهادت بمعیت زده نمیرساند  
سر پیاست بوی صواب را که اندامان است و در است بوی نکوه  
اگر معروف میکند و غفل از منکر میکند و در امور مجهول داخل نمیشود  
و بیرون نمیرود از حق و بجز او خواش شود مغرور میکند او را و از آن  
مروستی و اگر نطق کند که است خطا و ان و اگر خدا کند صلاه بکوش  
ان نمیرسد نفع است با آنچه برای آن تقدیر شده و خشم بان فاس



کبه که نماز جمع کند و بعد بنشیند در عیاس خود و ذکر خدای تعالی بگوید باشد  
تا انقالب در آمد بپوشاند او را خدا از آتش جهنم سده سرتبه فرستد **حدیث ۳**  
حدیث که ماری عیسی بن موسی بن متوکل و بحدت سند خود از زید بن عمامه است  
صادق ال محمد فرمود که یک بخواند در هر رکعت اوله از نماز شب سوره  
تلاوه الله احد در هر رکعت که شصت مرتبه باشد از نماز و مراد و عباد الله  
ان و خدا و ان گناه نباشد **حدیث ۴** حدیث که ماری الحدید بن محمد بن  
یحیی الحطاب بحدت سند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود که  
که داخل بایان شود و بخیزد و بر او برادر و برادر سوره عیال خود بخواند  
بود مثل برادر نه صدقه سوره یوسف که استیاج داشته باشد باید اول بدختران  
بداد پیش از این است اگر کسی هم داشته باشد مگر سوره که که خود بخواند کند  
پسر یا که از او گرفته فرزندش از پسران اسم بگوید و که در روشن کند چشم پسر  
خود را بچشمش بگذارد که از تو سوره که گرفته باشد و که که از تو سوره  
گرفته کند خدا او را بجزایان نفی و احکام **حدیث ۵** حدیث که ماری علی بن  
عیسی بن محمد بن سند خود از زید بن موسی بن عیسی بن علی بن محمد بن  
فرمود که گفت رسول خدا ص بدو سوره که بگوید یا سوره یا سوره که در روشن شد  
بان چشم من و خود بخواند صدان درین و فرمود یا محمد که بگوید کند چنانکه  
در راه خدا اقامت تو و برسد او را قتل از آسمان یا برسد بان در دهی  
سری مگر اینکه خواهد بود هر باب از این دو تا حکم شهادت و سوره خدا را در  
قیامت بچشمش ان شهادت خواهند داد هر یکی از این دو تا و بقیه همان سند است  
و سوره خدا که فرمود از برای بهشت در هر رکعت که گفته میشود از برای ان  
باب بجا آمدن در راه خدا که هر چند آنها بگویند در ناگاه ان در کف از  
میتواند و ایشان بصورت جنل شهنشاه که در ان گفته باشد و خدا بپوش  
در محشر باشند و ملا که خدا با آنها سرچا گویند و که که توبه بجا کند خدا

پوشاند او را سرچا ماری و نفی در زندان و در باز و صد و در پیش اب  
شود بدو سوره که بخواند یا ان که بگوید ست سراسیم سبها و فرمودن نیز ما زیست  
و همان سند است خدا صلی الله علیه و آله فرمود که که برساند و سالت جنل کند  
و ابوی هادی حال ان خواهد بود مثل کبه که سزا داده کرده باشد و ان در باب  
جنل ان شریب خواهد بود در خواب با و رسول خدا ص فرمودن اسباب  
و در جنات که بران سوارند اسباب آنها خواهد بود و در بهشت همان  
اسبها بچشم خود ببینند خواهند بود تا اربع نام با عویا و تا قد صالح و سله  
اصحاب کین **حدیث ۶** حدیث که ماری محمد بن علی بن مالک و بن  
یحیی بن سند خود و در بن لیان و صادق ال محمد بن علی بن محمد بن علی بن  
خواری و سوله خدا ص که فرمود و خود بچشم تمام ان در بهشت است و بخت  
سوره شریف و تا مدینه نبیند مردم بچشم خود و نه مگر شریف و شریفها  
کایدهای بهشت و در زینت **حدیث ۷** حدیث که ماری محمد بن  
احمد بن ادریس بن محمد بن سند خود از ابی بن ادا و صادق ال محمد بن ادریس بن  
بنسره کوا و خود که رسول خدا فرمود که که از او کند ان خدا را سرچا بر او ان  
برای خوشنود و خدا باشد بیرون و در او نه یا لا اله الا الله ان در بان عملا  
کند از کمال رفیع و کعبه رفیع و بل و ساطع ساحل و غیر اینها **حدیث ۸**  
حدیث که ماری محمد بن و بن محمد بن سند خود از سید محمد هرج و صادق ال محمد  
که فرمود از محمد بن بن دستمالی بان بدت کرد و سق کین از برای خدا و  
دستی کین از برای خدا و عملا کین و در خدا و منع کین در راه خدا که در دنیا  
من کوا و ان هیچ چیز از خدا نباشد **حدیث ۹** حدیث که ماری محمد بن کو ما سرا  
حسین بن ابیهم بن تا ان در حدیث سند خود از احادیث نام شخصی که صادق  
ال محمد بن سید ما یه که بگوید در وقت شام سده سرتبه بجهان انداختن  
ممنون و حین یحیی و لا اختلاف فی السماوات و الارض و هشیا و حین نفی و



خود را پس گفته شود از او صاحب باو بیست چهل و شش این شخص کرد و مراد  
بجمله این است و ساینده مارا با چند بجهت از ابا و از خواهر عذاب پس بگوید که  
شخص گفتاوه شده و مرگد که آن اموال سرهم بوده یافت از برای آن اموال زیاد  
کردن و دفعه اگر آن پس گفته شود از برای کسیکه بگفت روده خود را چه  
و سینه و دو بر او که بجهت این کاره مارا از کند با الهی از آن از عذاب خدا  
پس بگوید بدر سینه که بود که بر او داشت که از هر جا بود سیدان آن بول و  
گفته شود از برای آنکه سالی می کند از زمان آن چرا و خون چه و سینه آن  
شخص و دفعه از آن که بجهت از هت و ساینده مارا با الهی و مراد از عذاب  
بجهت پس بگوید بدر سینه که بود که حکایت بگوید و اسحاق میگوید که هر که خبیثه  
بدی که اسناد و عدل و کلام و حکایت کند با آن کلام و از انفع کند و گفته شود  
از برای کسیکه بود که همچو در گوش خود را چه چیز و سینه آن در و بر او که بجهت  
این کاره مارا با الهی و مراد از عذاب خدا پس بگوید که بعد بود که میزند و  
سر را بجهت کردن و در سینه پس بجهت **جمله** حدیث کرد  
مارا از حدیث مارون نایض بدست و سند خود از سید بن زیاد از صفی  
العمان از پدر آن خود بدر سینه که بود که مراد از سوال کرده شد که در هر چه  
نیاید با فتن فرمود بدر سینه که بجهت با فتن و مراد است که کسی با خدا خنده کند  
که در نشو و رش خدا با شاخه خنده خواهد کرد بدر سینه که کسی خنده کند خدا  
خدا با آن خواهد می کند و ایمان از آن خلع میشود و نفس از آن خنده می کند  
و گوشه بر آن باشد گفته شد از برای آن که چون خدا با آن خواهد می کند  
عمل می کند با آن خدا با آن کرده و بعد از خدا را نشو و رش از آن فرمود که  
بدر سینه که نام سلف و در قیامت بجهت از اسم خواند میشود با کافر یا فاجر  
یا فاسد یا خاسر بجهت شد و او باطل اندر و در وقت خلق خوشی از برای  
او از هر سبب طلب فائز خود از کسی که بودی قوی را می خواهد که هر

و بهمان سند و سوله خدا فرمود که بگمداخ کند و از سر من خود را بواجب و  
ضبط کند تا آنکه منقطع بشود و باز هر دو و برادر همت و جفا برادرش  
**حکایت ۱۶** حدیث کرد که ما علی بن الحنفین را شاور و در غیبت سید خیران  
اصح بن ابی ابراهیم را بهلول بنی علی علیه السلام که در سوله خدا فرمود هرگاه  
کند خدا بزمی و حال آنکه مذتاب بر آنها نازل شود و فلان را کون بشود و و غیر  
برویم چنان شرح آنها و علم آنها که بشود و تجارت آنها سود نمیکند و بود آنها  
با کبریا بشود بیل فث و غیره آنها و با کربا بشود تا شد فرمود و  
پوشن از آنها حبس و متور و مسلط میشود و آنها شراب آنها از هر آن سدام سک  
گفت شنیده رسول خدا را فرمود علی ایها ابو طالبه و انتم بعد از من کلام  
بزرگان را هرگز نپوشید سند بن سیدان روی در میان اند و رو فضا  
**حدیث ۱۷** حدیث کرده ما از محمد بن الحسن بن قطان محدث سند خود  
از سعد بن جبیر از نهاده گفت شنیدم رسول خدا را فرمود منم بهای حاکمه  
اولین و آخرین و بعد علی علیه السلام سید و عباس است و هر آن برادرش  
و وارثش و خلفه و منم بر او است من دوست داشتن علی و احببت بر او  
سر من و من مسکون و نایب شدن علی و فضل است و دوست علی و دوستی علی و  
سپاد است حریب کردن با او حریب با خداست و شیع علی را و خداست و دوست  
علی و صغان خدا بند و علم او مسلمانی است و صاحب خیار و مؤمنان است بعد  
از من **حکایت ۱۸** حدیث کرده ما علی بن ابراهیم را شنیدم که از محمد بن  
علی بن یحیی بن محمد بن سند خود از حضرت امام رضا علیه السلام از رسول خدا  
فرمود بدرستیکه الحنفی فرمود که بخواد اینکه نظر کند که خوب مسیح که  
خدا او را بدست خود نشاندند توحه باشد چنانکه شده باشد با او توحه چنانکه  
بجلی بن ابراهیم را و انتم بعد از آن که بر آنها خیران خدا و بر چه ها و خدا  
ایند و بر کزنده ها و خدا بند و خالص خلق کنند و ایشان معصومند از هر بدی



سند بن خود و خواص بود از نزد مثل کسی که زیارت خانه کعبه را کرده باشد  
**حدیث ۸** حدیث کرد ما را از حدیث الحسن بن محمد بن الولید را حدیث  
 سند خود از ابی العلاء و خفاف از صادق الهمدانی فرمود که یک روز شام گشت  
 و بقیه خواند و حرفت نزد ما در رکعت نماز کند و نیت می شود از این  
 آن دو رکعت در نماز عینین و اگر چهار رکعت نماز کند و حرفت نزد ما  
 می شود از برای آن حجه و قیام می شود **حدیث ۹** حدیث کرد ما را از حدیث  
 موسی بن منوکر و یحیی بن سند خود از محمد بن حمز از کسی که شنیده بود از  
 صادق الهمدانی می فرمود که یک سال نماز کند حاجت از حجاج بیت الله اکبر  
 و با آن مسافرت کند خواهد بود مثل کسی که حج را سفره و سفره بقیه کند  
**حدیث ۱۰** حدیث کرد ما را از حدیث عمار بن عمار بن قیس بن یحیی بن سند  
 خود از اسمعیل بن مسلم سکونی و از صادق الهمدانی از پدرش از رسول  
 خلاص فرمود بخت می رسد که هیچ کس در روز و در وقت شام داده شود و  
 بگوید من روزی دارم سلام علیکم و کرمی بفرماید بپناه بروم بخت من بزرگ  
 بوی من از بخت من بپناه دهد او را از آفت من و داخل کنایه او را بپوشد  
 من **حدیث ۱۱** حدیث کرد ما را از حدیث محمد بن یحیی بن سند خود از  
 عبد الله بن طلحه از صادق الهمدانی فرمود که روزی که روزی در وقت  
 از سجده نیت می شود از برای آن نزد روزی هفتاد و **حدیث ۱۲**  
 حدیث کرد ما را از حدیث علی بن ماجل و یحیی بن محمد بن سند خود از یحیی بن  
 ظبیان گفت که در روز صادق الهمدانی که یک روزی که روزی در رکعت نماز  
 تا بلان و رسید بان نشنید که کل خدا را در روزی و او هفتاد و هزار  
 ملاک را که می کشد آنها صورت او را و نشان می دهد و هفتاد و هزار ملاک را که  
 کند و هر روز خدا فرماید چه بسیار خوب بوی تو و روح تو شاد  
 باشد ملاک من که تحقیق او را از پدرم **حدیث ۱۳** حدیث کرد ما را از

بن زیاد بن جعفر حدیثی و سند محمد بن یحیی که آن سوال کرده از ما  
 آن حدیث ۱۴ در روز و خلاص فرمود که حدیث می فرموده و آنی که حاضر شود و حق می  
 که طعام می خورد و آن نگاه نکند کسی که با او است و جوارح او و خواهد بود در حدیث  
 ملائکه آن و صلوات آنها بر آن روز و او نیک ندهد استغفار خواهد کرد **حدیث ۱۵**  
 حدیث کرد ما را از حدیث محمد بن یحیی بن سند خود از حدیثی که آن  
 سوال کرده از صادق الهمدانی که آن روزی در حدیث فرمود که روزی در هر ماه  
 پنجشنبه اول هر ماه و چهارشنبه وسط و پنجشنبه آخر ماه یا هر یک از این گشت از  
 برای حضرت چهل بن اند و در نهایت از آن سه روز فرمود و بگوید تحقیق  
 فرمود اینها نیت من که یک روزی که ماه و رمضان را و سه روز از آن  
 هر ماه و بگوید من که هر یک از این سه روز و سه روز و از او حاق  
 او را اگر روزی که سه روز از هر ماه را و او را روزی که هر یک از این سه روز  
 من چاه با تخت ظاهر عشر مثلاً **حدیث ۱۶** حدیث کرد ما را از حدیث  
 ابراهیم بن یحیی و سند محمد بن سند خود از عبد الله بن فضل ماضی گفت بودم  
 نزد امام جعفر صادق علیه السلام و داخل شد بر من حدیث کرد و از اهل  
 طوس عرض کرد ای ابراهیم رسول خدا چه چیز است از برای کسی که زیارت کند  
 قبر مطهر امام حسین علیه السلام و فرمود که یک باره کند قبر حضرت و او  
 و الله اینکه آن حضرت اما حدیث کرد ما را از حدیثی که از ما واجب شده خدا  
 در این صورت گناه کند شد و اینها او را بپوشد و شفاعت او را در  
 با او هفتاد و گناه کار قبول کند و سوال نکند خداوند نزد قبر آن حضرت حاجت  
 بگوید که بر سر ایشان حاجت طلبان را و او را بپوشد و داخل شد و سوخت  
 بن جعفر و نشان دهد او را بر آفتاب و باران خود و بپوشد میان دو درخت  
 او را و بعد بوی آن ملائکه شد و فرمود که هر که از اهل طوس اینک ما  
 و غایب و تحت بعد از من و پدر من که زود باشد که بهر وقت ابد از پیش



الحال فی الدنیا

در هر سوالی که گفت اجابت میکنی گفت سوال کن من چون اول افکار و راه و  
 نشان خود کنم و در باره چشم و ادوی عالم گفت بلی گفت بان چه میکنی گفت  
 درنگ دارم همان بدیدم و به عالم نگاه میکنم گفت از برای آن بدیدی داری گفت بلی  
 گفت بان چه میکنی گفت بوی بوی خوب داری دیدن از اشیاها گفت زبان و ادوی گفت  
 بلی گفت کاران چیست گفت بان حرف منزه گفت ایچام گوش داری گفت بلی گفت  
 بان چه میکنی گفت صداها را بشنوم و نغمه خوب و از بد تهنیدم گفت دست  
 داری گفت بلی گفت بان چه میکنی گفت بان رفیع جوارح خود میکنم و رفیع مزین از  
 خود میکنم گفت دل داری گفت بلی گفت بان چه میکنی گفت تمیز بدام بسبب این دل  
 مرا نغمه دارد شود و از این جوارح گفت ایچام این جوارح را بنزد از دل دانه گفت البتة  
 محتاجه بیوی آن گفت چگونه محتاجه بیوی آن و حال آنکه همان جوارح هیچ  
 و سالم اند عالم گفت ای پسر جوارح هرگاه در امری شک کنی از بیو بدین باب  
 با چندین باشند یا مالا صد کردن و حرم میکنند بیوی دل که امیر انفاست  
 و از نوقت یعنی سلفین میشود و مثل باطل میشود چون از نوقت گفت اینست و  
 جز این نیست کما صد کرده خلد و دل و حاکم کرده دل و از برای مثل کردن جوارح  
 ایچام گفت بلی گفت پس ناچار است که بسیار باشد و از آنکه ناست جوارح مستقیم  
 نمیشود گفت بلی گفت یا ابا سران خداوند عالم بان قول نکرده جوارح را از بیو اما  
 و معنی و برای آنها معنی و برای خلق کرده که صحیح شود بدلی صحیح شدن جوارح یعنی  
 کشد جوارح آنچه درین شک کرده اند و حال آنکه در هر خداوند عالم بان همه  
 این مخلوقات و در هر چه انداخته اند از او در شک گذاشته اند از برای  
 انفا احوالی نام نکرده و هر دو سر بهم داده کرده و کشد بیوی نام خود شک  
 خود را و چه در خود دل و حال آنکه خدا برای جوارح قوامی فرموده که  
 در آن کشد بیوی آن جهت خود را و شک کردن خود را گفت هشام در این  
 وقت عالم ساکت شد و هیچ نکت هشام گفت عالم من مانع شد گفت

نور

الحال فی الدنیا

نام بر

ای پسر تو هشام بنحو گفتند نه گفت پس با ایت و پیشین گفتند ادب نیست عالم  
 گفت از سریم کجای گفت از اهل که عالم گفت فرمایشی در نوقت مل مجوز  
 عدم کرد و مل مجوز نشاند و بیک حرفت نوقت فاسق در اینجا نشسته بود  
 چون برخاستم و از نوقت صادق الی حدیث کرد از طوطی گفتگوی من فرمود  
 و هشام گفت بلی اعلم بان در وقت گفتنی که در عرض کردم بان رسول این مؤید  
 شد و بر زبان من جاری شد فرمود ای هشام و الله به من نوقت که تو گفتی با  
 این عالم در محفل بر ایچام و موسی نوشته شده است **حدیث** حدیث  
 ما از حدیث بن علی بن صاحب ابوبکر و در حدیث است خود از سلیمان بن جعفر بن و صادق  
 الی حدیث فرمود در وقتیکه برده شد رسول خدا بیوی عرضی و مشهور شد به  
 که از او گرفته بود خدا و با خدا آن حضرت مناجات کرد در وقتیکه هیول کرده  
 با سنان چهارم ندا کرد او را با هر صلی الله علیه و آله گفت از برای خدا ایچام  
 خدا میفرمود که از اختیار کردی از است خود که خطم قدر تو باشد و در زمان  
 عرض کرد اختیار کن از برای من آنچه ندانم که تو بخواهی باشی انصاف و گذشت از برای  
 من خدا فرمود از برای تو اختیار کردم و برگزیدم با هر صلی الله علیه و آله طالب مرا که  
 به سرین غایت من است بعد از تو **حدیث** حدیث حدیث کور مار حدیث  
 موسی بن خویلدان همانند سند خود از عبدالله بن غالب و صادق الی حدیث مسلم  
 که فرمود که سزاوارست از برای مؤمنان آنکه بپوشد باشد در این وقت بخت  
 صاحب و عا باشد و در نوقت شد از سایه باشد در نوقت بلا شاک باشد در نوقت  
 و خالق باشد یا بخت خدا و نوقت آن کرده ظلم بر دشمن خود نکند و تحمل شود بار  
 را در این خود بر این از ان در تقرب باشد بسبب عبادت و مردم از ان در حدیث  
 باشند مگر سبب علم و دین مؤمن و علم و تقرب است و صبر و شکر و احسان  
 و در حق بر او است و نوقت کلام بمنزله پدر او است **حدیث** حدیث حدیث کور  
 ما از حدیث بن موسی بن خویلدان و در حدیث سند خود از بنی بن سلیمان گفت که گفت



مختر من احم است که در بهشت و رشتن تو خواهد بود و هم منزل تو خواهد بود  
 و این سرزمین و خلیفه است و این نام کاشم خواهد بود و سواست خدا ما را فرستاده  
 بوی تو که تو خیر شویم از تو آنچه را متوجه میشود زن از زمین یکی از آنها  
 در طرف راست خدا بجهت نشست و دیگری در طرف چپ خدا بجهت نشست و یکی در  
 پیش روی او و دیگری در عقب او نشست که تا طهر زهر میجوید آمد پا  
 و پاکیزه پس چون تا طهر بپایان آمد و روشن شد از نور تا طهر خاتمی میگو  
 و مانند در مشرق زمین و غروب مغرب زمین مکان میگویند و نور روشن  
 شد و داخل شد و در غایت نور انوار با هر یکی از آنها طهر بود از بهشت  
 و بر بقی از بهشت و در بر بوی لب بود از حوض کوثر که از آب را نفع که  
 پیش روی آن نشسته بود و او را آب کوثر میگویند و در بوی او بر دو  
 و مقابل بسیار سفید در نهایت سفیدی و خوشبو تر از مشک و عیسای یکی  
 از دو مقابل او بر خشت کرد و یکی از آنها او را منعقد کرد و بعد از آن طلب  
 حریف زدن کرد و تا طهر در او نشست بجهت آمد بشمار دین گفتن گفت تا طهر  
 استبداد از لا اله الا الله یعنی شهادت میدهم با اینکه بهشت معبودی مگر خدا و  
 شهادت میدهم اینکه در این محضر رسول خدا است و بدین سبب که شهادت میدهم  
 او صبا است و در زندان من سید اسباب اند بعد تا طهر بر آنها سلام کرد  
 و نام هر یک را برد با اسم و زنان بر آن خند کردند و حور هفت با هم بشارة  
 دادند و بشارة دادند اصل اعیان بعضی از آنها او را بگوید تا طهر حرام  
 و پیدا شد در اعیان نورانی و روشنی که پیش از آن ندیده بودند و ذات  
 گفتند ای خدا بجهت طفل خود را بیکم و پستان خود را در همان اونی بگویند  
 تا طهر از آنها خوشحال و مستبشر یعنی بشارة داده شده پاک و پاکیزه و زکیه  
 همچون برکت داده شده در تو و در مثل تو بود تا طهر که تو بگویند و خود  
 مثل آنکه تو کنی سایر خلق بکاه و در راه افتاده نمیکند که طفلی در بیکال

تو که حدیث است که در میان احمد بن الحسن بن محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم  
 سند خود را تا پیشروم که تا طهر فتنه نماید که او را در بهشت مثل تاج و تاج  
 خدا و رسول خدا و پیغمبر و سراج با خیرین و مینا باشد او را بپایان و از خود با خیر  
 چه خود و بپایان سر کوثر حریف منزه و نورانی تا طهر که آن مبتدیان بوی  
 تا طهر سر کوثری میگوید تا طهر بپایان حدیث گفت بقاء طهر که با طهر با تو  
 چه سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر  
 تو را مثل امر و نه خوشحال که در بپایان سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر  
 و آن و خوشحال شد و سوال کردم تو را از آنچه بدین صفت فرموده تا طهر بود  
 بدین که از شما کم سر رسول خدا تا آنکه رسول خدا از میان رفت سوال او را  
 تا طهر بود بدین هم سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر  
 میگوید و اسالی و مرتبه هر یکی کرده خدایم سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر  
 نزد پای شده و تو را که خواهم بود از اهل بیت من که بمن ملحق خواهم  
 شد و من این خبر خوب بدین فرستاده شد ام از برای تو از جهت این که بهر کس  
 و چه ایامند فرموده ای تا طهر بپایان سر کوثری که در کوثر و بپایان سر کوثری که در کوثر  
 سید زنان و مؤمنه را بشی با سید زنان سر زن مؤمنه را بشی با سید زنان سر زن مؤمنه را بشی  
 که حدیث است که در میان احمد بن الحسن بن محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم  
 خود از فضیلت از این عباس رضی الله عنه بودم نشسته بر سر رسول خدا و در  
 و بدین روی ای طهر و حسن و حسن سلام الله علیه مهم جمعین بودند که  
 تا طهر بپایان آمد و بدین است آن سببی بود و جبرئیل و او را بر رسول خدا و بپایان  
 که رسول خدا بپایان علی او را و در حدیث سبب را بر پیغمبر و رسول  
 بپایان سبب را بخند بپایان و در حدیث سبب را بر پیغمبر و رسول  
 حدیث بر رسول خدا داد سبب را بپایان از راه خجسته و بخند بر چپ او و  
 بوسه داد و بپایان خود رسول خدا و بخند داد و رسول خدا و بپایان طهرات

در حدیث







المجلس الثامن والثمانون

نامه در بدین روز با اسم جد خود تعلق و بدین سبب که نام پدر من عبد متا  
فت و غالب شده گفته بر اسم واسم هاشم میراث می خال شده بر اسم واک  
عبد مناف و غیر اوست غالب شده بر اسم و بدین سبب که اسم تعویذ شد بحرب نامه  
او را همچو برای جمع کردن او و بکار او و لهذا تعلق می کند به غالب شد لقب بر او  
**حدیث** حدیث کرد در بدین روز و من عبادت سند خود و بعد از آن  
از صادق علیه السلام فرمود که هر که خداوند را در بدین سبب که سوره از  
بندگاران می خوانند بسیار و مرا بخندد پروردگار صورت پیش خود را بر آن می آید  
می کند و او هرگز نمی کند خداوندان آن حسد کدام است فرمود که هر که در روزی بر  
بنده مؤمن و در هیچ بنده ای باشد و او هرگز نمی کند خداوندان آن است که هر که  
تو را بشناسد آنکه قطع شود آمدن آن تو **حدیث** حدیث کرد در بدین روز  
ما قبول می نمود سند خود از سلیمان بن طریف از صادق علیه السلام فرمود  
بدین سبب که اولی از خانواده ما به این کرامت که از خانه ما و از خانواده ما و او بدین سبب  
و رسول خدا را فرمود و در وقت که خلق کرد اسبابها و زمین ها را و هر که نام او را بگوید  
کند اشهد ان لا اله الا الله را در سبب و اشهد ان محمدا رسول الله را در سبب  
و اشهد ان علیا الهی الخ و من حق است در سبب **حدیث** حدیث کرد که ما  
مؤمن و یا مسلم را در روز و من عبادت سند خود از ابی حمزه گفت شنیدم حضرت  
امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که هر که خداوندی را در بدین سبب که  
خلق کردیم و تو را در بدین روز و من عبادت سند خود از ابی حمزه گفت شنیدم حضرت  
جانب من که اگر کلام کردم تو را یا آنکه بگوید ساختن او را و تو طاعت را  
و بخلاف تو خرم می خورم هر چه ای که کلام او کند تو را محقق بر سلامت کرده  
و کسی که تو را عیب کند در عیب کرده و طاعت ساختن او را در بدین  
طاعت علیه السلام در روزی که آنکه از خدا می خواهد ام ای آن را و تو را بی غش  
نمودم که طاعت کردی آنرا از حق و تو را ساختن ما طاعت کردی **حدیث**

حدید

المجلس الثامن والعشرون

[illegible]

۱۴۴۴









الحل النجاشی

بدر سینه که او مانده کنی سخوی از وی بود آنها انچه وصف کرد و شوی بان  
 که دالت و من فیتا سم حال او که بهتر باشد از حال عدالت کردن و حال انجاش  
 که موجب شکر است بهر است از حال انجاش که باعث صبر کردن باشد و صبر کردن که  
 که ملو و غلبه کردی و شکوف کردی و خوب بنجی کردی و کوفی و خنجر کردی پس  
 حدیث کن ملا و فضل جده خود علی السلام بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 حضرت صادق علیه السلام فرمود حدیث کرد ملا بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 فرمود در شرفی که در آسمان بود تا بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 که فرمود با هم که هم لیلی و سعدی و ملا و فضل جده خود علی السلام بعد از آنکه  
 بدر سینه که علی امام متقی است و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 بشا و در علی و ابان هر دو صلوات علی ابان و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 بجای و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 الله و رسیده و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 عالمیان فرمود علی بدر سینه که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 بشوی و در شرفی که در آسمان بود تا بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 بنما و حدیث کرد ملا بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 بخند و سند خود از بدر خود کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 خلا فرستاد و رسالت فرمود علی بدر سینه که کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 در شرفی که در آسمان بود تا بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 و بعد از آنکه در آنجا بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 صادق علیه السلام فرمود و در عقب هر خود حدیث کرد ملا بعد از آنکه  
 بعد از آنکه در آنجا بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 بدر سینه که سوال کرد از ابان و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 ملا از ابوطالب با سلمان بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد

الحل النجاشی

و حال آنکه کونیه این قول او است و نقل این ایضا لا مکان له دنیا و لا عیسا  
 بقیلا باطل متلاب طالب مثل صاحب کتب بود این در بهای میگرد و شکر  
 ظاهر میگرد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 کرد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
**الحل النجاشی مجلس بق ذم از کشته شد و کشته شد**  
**بن بابویه القتی**  
 بیان فرموده اند از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
**حدیث** حدیث کرد ملا بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
 که حضرت صادق علیه السلام فرمود با هم که هم لیلی و سعدی و ملا و فضل جده خود  
 و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 خلا از برای صاحب بن کتبه از جهت آنکه علم نشانند خلا بود و حرام بود و علم  
 میشود و در بهای و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 و در و حجت و صاحب خود است و در بهای و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 و در سنان است و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 با آنکه در آنجا بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
 بهای خود در نمازهای این از برای علم داشتن که حجت و الهام است و نور  
 چشمها است و کوفی و قریه بدنها است از ضعف نازل میکند خلا بود و کشته شد  
 منازل نیکو کاران و عطا میکند او را مال و خویان و در دنیا و آخرت بسبب علم خدا  
 الهامت کرده میشود و عبادت کرده میشود و بسبب علم شناخته میشود خلا و به  
 پاکتی بر سینه میشود و بسبب علم صلوات عطا میا آورده میشود و علم خلا است  
 و حرام از هم جدا میشود و علم میشود و عطف نابع او است الهام میکند علم  
 خلا و سینه و نیکو کاران و عطا میکند او را مال و خویان و در دنیا و آخرت بسبب علم خدا

نسخه







المجلد التاسع

از چند برشته خود و خود را و خانه خود را برین نموده ملاک باد از  
برای آن شخص بعد از آنکه در خانه از عمر آن مقدار سال و در طریقی و جوانی  
آن پیران چند هستند که از ضعف برون بین چیده اند و حرکت بیک تنگی  
کالی از پیری و صلب پنهان چند مانند که منفر شده اند از ضرب و زما  
و از ضعف خودشان و مواسا کرد اند ما را از آنها نایز باد از چیزها  
تلف خود چه حای آنکه از شهرهای خود هر پنهان اگر حاد بایان مسلط نماید  
بیایم او را بدینا خود مثل چای بدن کدم در هر پنهان که بران سر  
دولت داد حد شد و او هر پنهان بران او را حد شد از خانه بعد از حد شد  
و هر پنهان مدد کم از اجل آن هر پنهان با ملاک از برای آن او و نداد و  
بشم نداد و با کول نداد و با آن نان نداد که از آنها بدد که طعامها و در  
شب اطوار پیش نهند با خرث ایا آن استی نداد که در سر تار یکی شب بریزد  
و کو ان شخص مؤمن نبود استامید میشد از برای آن بجز حد هر که ضایع  
میشد چو بر که مال بود و قسم بخدا که هر پنهان بدیم بود خود عقب و اگر  
تانی میکرد از این پیشتر و اینک طلب جود ازین کرد که من بیشتر از حشمت  
بدم از کدم صافی و معاود میکرد سر و رفت و آمد میکرد و دردها و دست  
از خود نان که طعام کند که سکنان خود را و سر و رفت بود که سر بود ملاک  
از شک خالی بخواست که بهم پیوسته شود که خشن کرد بود که سکنان و اگر  
سلطام بود او را محفل کردن معاش و صیغه باید و بدیم اطفال معتدل و اگر پیش  
سده و نان بود نذا از خوشی حال آن و برین احوال آن که کو با هم خورید بود  
صورتها آنها از سر و مثل پیل سپاه بود چون سر او را خود آمد و سر رفت  
و مکرر کرد آمدن خود را و فراداستم بیوان کو نوش خود را که چه میکند  
به وقت معتدل کان کرد که من حدت او را قبول کو دم و کان که درمل که درین خود  
سبب صحت آن ملاک از خواهم کرد و نایع خواهم شد از اجل او پنهان کرد و درول

المجلس السعوي

خود در بوفت سحر که هم از برای عقوبت اوست و که منزه شود زیرا که استقامت  
نزدیکی اوست که کرده شده و انداخت و صبر بر آن هم نداشت جدا این سحر را  
نزد باب جلدان بوم بفرماید که از اقامت فریاد صاحب از راهی که نهایت  
سنگینی باشد باشد و نزدیک بود که عقوبت سزایب کند و این از سحره  
بجزری و خشم خود و همراه سوختن در افعالی که جهنم باشد که علیا اوستم از  
برای آن از سوختن و سرافوت کفتم که گویم کندگان بر تو که به کشد ای عقوبت  
ای بود بر پانزده یکی از اوست که سحر کرده اند از برای بیازی خود و هیچکس را بر او  
اشتی که جایان او را سحر کرده و از سحره تر از او است و نازد یکی و من از  
جهنم ناله کنم قلم بزند اگر مکافات ساقط بشود از مردم عالم و ترسد بدند نند  
قبیه را که گفته و پس سحره شده هر یک در میان یکی در آن کس که نکرده ان ماست  
که خدا باشد بکف شدن و سوابها که نوشته بشود از فرزندان و کارها صرافه  
صبر کوف و بر بنا بر شدت و سنگی معیشت و امامت و بنامست ستم بر حق بنو اعدای  
خود و یک چه بسیار نفس و در میان و جنبه خود حال کوف که در وقت خوف  
و خشم و میانه گاهی در جهنم می افتند و از بن مجنون است که مملد و سوزگار  
چنین است و عجیب از این آنکه بدین ستمی و کاری و مبنی و دوزخ در سرت  
ملاطفت بر نرفت پیچیده شده از حلاوت و عیون ساخته اند و بطرف خید کفتم از  
برای او و ندای این صدقات است این نذر است این این زکوات و سوابها  
حرام است بر اهل بیت نبوت و عیون داده شده ایم خود صاحب تقوی و اگر در  
کتاب خدا و سنت و عیون است او نکرده که این با علی نذر است و در صد  
بیکه باست من کنم نمی بر کندگان بر تو که به کشد ای عقوبت  
چند شده قرب پیجوی بدی که هم از آن فرزند ساخته و حلاوت خیر است  
زند که از سهر حرامی خود ساخته اند این با خدای مانع هم رسانیده با دوانه  
شده با هزاران بیکش ای این نفس که در وی دارد از صفای الهی از خیر

الحل الأول

که سوال خواهد شد چه چیز است از برای من که بگویم در محیی که برای  
 خوردن ساختن اند که در کلان افراط شود بسبب لذت آن قسم بخدا که  
 عطا کرده شوم اما نه ای همتا دل بالچرخ در بر این اما نه است که هر اما  
 در محیی تصرف من باشد مثل من بر این که معصیت کنم خدا و در باب و در  
 که بگویم از و چه چیز است در دهان من و غایب قبول میگویم و از در هم میگویم  
 و هر بنده دنیا ای تمام خواهد تراست نزد من از تو که در دهان من می باشد  
 و او را بپایند یا بکنند و دنیا ای تمام تراست بر در من من از غفلت که مثل  
 در دهان که بپایند یا او را صاحب از او می جویند و در دهان تراست و کثرت  
 تراست از استخوان خوکی که در دهان خورده طریقی باشد که او را در دهان  
 زند و چون در دهان میجوید هانی که پنهان کرده او را در دهان میجوید خود  
 و خیر شده است که که با خیر شد باب زلال در دهان ما با بیعی ما با دلها من  
 نفرت میگویم از این محیی مثل نفرت کردن اسب از دماغ کردن و دنیا را با خدا  
 او را مثل ستاره سما که بسیار جفت است در بدن من ملاحظه میگویم و او  
 عده خود را بپایند ما من جلوه میدهد اصنام میگویم من از کرد شتر میگویم که افشا  
 باشد و میگویم شتر را که با او می باشد یا من میگویم که هر قرب ما از سوار  
 خود و در دهان باشد من چنان چیز را بر میسازم یا شتران آدم که در دهان  
 خواب گاه خود میسازد بر سر که از او بر سر که از او کرده ام من از دنیا ای تمام  
 بگویم که هر جوی میجوید خلاص است بعد از این من در چنان از او میجوید  
 که نه ای میجوید و لذتی که بپایند او را معالجت زود باشد که من و شتر من خدای  
 میاند که بگویم ای جهان بگوید که و شتر او خدای او را الله عطا خواهد کرد  
**الحل الأول والبعث** مجلس و بیستم من کتاب استخفاف  
 رحم الله علیه و فرقه جمیع شیخ شریف شریف در شریف  
 از برای شاکر دان بیان فرموده اند نه میگویم

الحل الأول

**حدیث** حدیث که در این کتاب است از برای من که بگویم در محیی که برای  
 از علی بن اسحق و از صادق و از شریف و از شریف که سوال کرده شد از پیغمبر در  
 کیا بودی تو در دنیا که آدم در بهشت بود فرمود بودم در بهشت و با من بر این  
 آمد آدم و سوال گفتی شدم در بهشت فصح بگویم بودم و از خدا شدم در بهشت و در  
 صلب بگویم از بهیم بودم و مانع نشد مرا پیران روزی از بهشت خدا را نقل میگویم  
 از صلاب طبعه بودی و حام طاهر و در حالیکه ما دی بودم و بعد از نا خدا  
 اخذ کرد بد پیغمبری عهد را از بهیم و عهد کرد با سلام بر ایشان سر و بیان گویم  
 چنانچه در بهشت من و ثابت کرد در نزد و از بهیم نام سر و امت من بسیار و خدا را  
 حدیث را نشانی میگویم و از بهیم که از برای من اسمی از اسماء خودش را از و از امرش  
 میگویم و من میگویم و ما من حاسد و من **حدیث** حدیث که در این کتاب است  
 بن موسی بن مویس که در بهشت است و خود را بن موسی بن طه از بهیم در طریقی  
 اصبع بن بیانه گفت داخل شد در بن صفره منشی بود و بعد از این سفیان را  
 گفت که معوی که توان چاره را در این و بی علی بن جهم من و صفی من ضار گفت از  
 سر در بن باب عاف منداوی گفت نه بلکه باید او را وصف کنی ضار گفت  
 خدا علی را صحت کند بود قسم بخدا و در بهشت را مثل بکر از اجابت شاکر که هر که  
 ما از آن سوال میگویم و نزد باب ما بود هر که ما بخدا و در بهیم و در بهیم که  
 ما او را زانو میگویم بسیار و ما را در این و در باب بود و در بهشت از این و در بهیم  
 احدی خود را از کی پنهان میگویم و ما قس بخدا و او جویز و بکر را و در بهیم  
 ما جویز و در بهیم بن بوی عا او را بهیم بود که در آن خود ما جویز و در بهیم  
 ضعیف زد و این را بهیم است که بگویم از برای عظمه آن هر که خدا میگویم و در  
 بسیار این مثل را و او را و منته که در بود و صلا میگویم بگویم که معوی  
 گفت زبانه از صفای آن گفت ضار و خدا علی را رحمت کند قسم بخدا بسیار  
 در شب بید بود برای عباد و که خواب میگویم و کتاب خدا را بسیار میگویم

سوال کننده







الحجج والسنن

بما فلت انما رسول خدا جهالت و خزان ما در ماست و ما در ماست  
 سینه زنان جهالت که خدایه باشد و اول که که ایمان با حضرت آورد  
 جدا علی بن ابی طالب و فدا کرد با جهالت رسول خدا و چه این است در فدا  
 کرد و علی بن ابی طالب که فرستاد حاج لعین بوی بهی بن جهم و سوال کرد  
 اذان که قوف ایمنان کوی که کان بکوی که من بیری ام از پسران رسول خدا  
 گفت بلی من بخوام بر قوفان و حاج گفت بیاور گفت سلمان بد گفت  
 از بوی قواف است ان که ان پست که خدا فرموده و و مینا له اسحق و  
 یعقوب کلامه ایان و نوحا مدینان قتل و من در پندار و در سلیمان و  
 انوب و جوسف و هارون و کنانک بنجر الخن بن بعد خدا فرموده و ذکر را و  
 بجای و عیسی بن و یوسف و ای عیسی پیری حاج گفت نه گفت خدا مدعی  
 که پدر نداشت با برهم نیست داده و از مادر است و از لاد فاطمه چون از فاطمه  
 انها از لاد محمد ندیش عیسی که با برهم نیست داده شد حاج بان گفت قمر  
 چه بر این داشت که روایت کردی مثل این را برای من بجای بنمیزد گفت مرا بر  
 همین سوال کردی که بر لعین و حسین علیه السلام و حضرت رسول خدا با  
 با وجود یکدیگر فاطمه را و لاد و دختر را بخود نیست داده اند شمر ندارد سن  
 شامدا و سرهم که خدا عیسی را که شامدا در دنیا بود و او برده با برهم نیست داده  
 بطریق اولی که علی بن محمد بن بود پسران پسران رسول خدا بند و در کوی حاج  
 و اخذ کرد خدا و علیا شمر چنان است در همانان که پنهان نکند و علیا که پنهان  
 چون شما اول سوال کردید بر من لازم بود حقیقت از ایمان کم **جلد یکم ۳**  
 حدیث که در او آمده و عیسی بن سوکره بخندند سند خود از اصبع بن نبی الله  
 از ابن عباس رفته که فرمود رسول خدا در دنیا که برونه شد بوی سمان  
 صفت و اذان که شد بوی سمانه المنی و غم و اذان که شد بوی حجب  
 نوب و غم ناکه در خدا و ناکه در جلاله با محمد قوف سینه من و منم خاند

الحجج والسنن

قوله زبانی واضح و زبانی فاما سره باده قمار بر من و کلان و اعتماد بر نما  
 ز بر کرم و زنی شده ام بتو را اینکه بنده مفروض است و من و فرستاده منی و بنی  
 منی و من پسند بد که برادر تو علیا بنده قواف و با بنی قواف و ان  
 جهت منست بر بندگان من و امام مخلوقات منست بسبب علی بن ابی طالب  
 دوست من از دشمن من و بعلی و انشد و بشود لشکر ایشان از لشکر من  
 و بسبب علی بن ابی طالب و بشود رضا و بنده من و خداوند بشود و در من  
 و جاور بشود احکام من و بتو بعلی و با که کاز اولاد و بند و رحیم بکنم  
 عباد خود را و کنیزان خود را و بسبب قلم از شما معبود بکنم زمین خود را  
 با بنی خود و بنی پدرش و بکنم و بنی خود و بسبب قلم طاهر بکنم  
 را از دشمنان خود و به پارت میدم زمین و بدوستان خود و بسبب قلم  
 سکون کند کوی ما و جاعل و که کافر شده اند سفل و پست و کله خود بلند  
 و عاملان رستگاری است و بقا نم زند بکنم عباد خود را و بدوستان خود را  
 خود و بسبب قلم طاهر بکنم کنیا و زنا و برون را پست بخود و او را  
 میازم بر اسلحه خود و صفا بخود باراده خود و مدد بکنم او را ببلانده خود  
 از برای اینکه مدد کنند و کمک کنند از برای بجاری کردن اسیر و طاهر  
 کردن و بن من ان که کانی علی منست حقا و صداقت کشتا نیکان منست  
 صدق **جلد یکم ۴** حدیث که ما را محمد بن علی بن ماجله و محمد بن  
 خود از محمد بن ابی جهم گفت من نشنیدم و استغفار نکردم از شما من انکه  
 در طول صحبت من او را که بدیده باشد از این کلام و در حدیث حدیث امام  
 بدرستی که من سوال کردم او را و زنی از امام با ای امام معصوم است  
 گفت بلی که من مان که منست معصوم چه چیز است و چه چیز شناخته میشود  
 گفت سرمد هیچ بکناه بر چه او و جرات که بنی نداد و حر ماست و خدا  
 و غضب است و مشهوره انها از امام و در است حدیث اولی که که ما بر ناپ

الحج والعمرة والنسك

اینکه امام حرمین باشد بر این دنیا و حال اینکه دنیا در زیر پایش است و او است و برای  
 اینکه امام خازن است و سنان است و در حضورش بر چه چیز حرمین پیوسته بود و دوم  
 اینکه جایز نیست که امام علیه السلام خود باشد از حیثه اینک انسان اینست  
 و جز این نیست که حدیثی است که هر که خود را است و نیست یا لا ترا امام احد  
 بر چه چگونگی حدیثی است و ترا خود را سوم اینکه جایز نیست که عصب  
 کنند از برای چیزی را از امور دنیا و مافیها که عصب کرده باشند از برای  
 خدا تعالی زیرا که خدا لازم کرده بر امام آنکه در حدیثی است که خدا تعالی  
 امام را در برابر خدا سر زدن سر زدن کند و نه ترا خود بر این خدا نا آید  
 کند حدیثی است که امام جایز نیست از برای امام اینکه تابع شود شیطان  
 و او اختیار کند دنیا را بر آخرت زیرا که خدا تعالی دوست کرده بودی  
 امام و آخرت را بخیر کرده و دوست کرده بودی و او را امام که دایم نظر بر آخرت  
 دارد بخیر که مادامی که نظر بر دنیا دارد پیرا بادیده احدی را ترک کند و متوجه  
 بشود و از برای خود و شرف و طعام خوب و از برای طعام تلخ و جامه  
 نرم و از برای جامه درشت و نهفت و دایم باقیه برای دینای زایل  
 فانی در آنوقت و دیگر شایسته شد **حدیث شریف** حدیثی که در مآثر احمد  
 بن ابی حاتم بن اسیر و غیره است سند خود از ابن عباس رضی الله عنه گفت  
 در وقتیکه رسول خدا بهما رسید و در نزدان اصحاب بودند عمار و  
 از جابا خواست گفت فدای تو شوم و پدرم و مادرم فدای تو یا رسول  
 الله هرگاه از میان ما بروی که تو را غسل خواهد داد و فرمود این امر باین تعلو  
 دارد زیرا که هرگاه قصد **میتواند** کند از اعضا من ملامت را و مرا مدد  
 میکنند باز گفت پدرم و مادرم فدای تو یا رسول الله که بر تو نماز خوانده  
 کرد از میان ما فرمود علی پسر ابوطالب فرمود خدا تو را رحمت کند بعد  
 فرمود با علی چون ملا حظت کنی که در حق از جسد من مفارقت کردی و غسل

صلی الله علیه و آله

الحج والعمرة والنسك

ده حود و حوب منسله و کفن کن مراد من دو جامه که من با و بر لباس  
 سفید معرفی یا در بر بدلیخت و کفن من باید در آن و نفس باشد تا اینکه مرا  
 بردارد و بر کفن او قبر کند و پادشاه که بر من رحمت فرستد خدای من خواهد  
 بود که از خون هر شش خویش من فانی خواهد کرد و بعد صبر پهل و مسکا پهل و  
 اسرار پهل و کوه از ملائکه که نذرند شکار آنها را و کفر خدا و بعد آنها اینکه بر ش  
 احاطه کرده اند و بعد مکان هر یک بعد از آنکه از آسمان ریزد و بعد اهل بیت  
 و انبیا که نزد بقیه بعد از زبیر و باقی خواهند کرد و امام کردند و مسلا  
 خواهند کرد و بر سلام کردند و از آنکه نذرند بر بعد از آنکه نذرند و نه فرایند  
 بعد فرمود یا بلال هر دم زبیری من بخوان و هر دم جمع شدند و رسول خدا  
 بیرون آمد و جامه خود را بر سر نهاد و بیکه بر عیای خود کرد و یا بیکان خود  
 تا بر سینه را گرفت و فرمود کرده مردم چگونه پیغمبری بودم برای شما یا احباب  
 و مرا خدا نکریم یا ندان و یا عهد مرا نکرند یا جبین مرا خاک آلوده نکرد  
 تا خون بیرون من ریخت یا بخون سفیدها و تبها نشدم از اجلان قوم خود را  
 سنتی که من بر شکم خود نهیتم برای شما و قوم خود صحابه گفتند علی یا رسول  
 الله مرا بیه بودی و مرا خدا میر کشید پس جز دهم تو را خدا از ما بیه بستر  
 جزاها بعد فرمود که خدای من حکم کرده و قسم باد منوره که از ظلم ظالی  
 در نکرند پس قسم بدم شما را این که هر که را بر محمد مظلوم باشد با همه بر خیزد  
 و استیفا و حق خود نماید که قصاص دنیا و دشت بوی من از قصاص  
 آخرت بهانه ملائکه و پیغمبران سرور از آخر هم برخواست که او را سواد بن  
 قنبر میگفتند گفت پدرم و مادرم فدای تو یا رسول الله جناب شما در وقتیکه  
 از طائف میآمدید با شوال فرمودم و تو را قه غنیا سوار و بدست میاد گفت  
 عیای شوق بود چون بلند کردی بر سر اهل خود رفتی بر کف من آمدی نهادم  
 مد بود با حفا فرمود پناه بخدا بپریم از آنکه عدل پوره باشد فرمود ای بلال برو

الحج والعمرة والنسك

الحج والعمرة والنسك

الحج والعمرة والنسك

الحاشیه الشیخ

بجانه طهر و عمامای مشوی و بپاوسر بلال بیرون رفت و ندا بکردار بقوم گفت از  
 شما که پیش از این وقت قیامت خود را در معرض قصاص در آورده اید اینک عمل نفس  
 خود را در معرض قصاص در آورده بلال در خانه ای که در کوفه مدینه طهر و عمامه  
 عریض کرد و نم بلال و عمامای مشوی و بپاوسر بلال بیرون رفت و ندا بکردار بقوم گفت از  
 سرین کرد و ایضا و وقت من بدین بر سرین نهادند و در آن وقت فرمود و ایضا  
 انقلب یا ابااه ای پدر چنانکه از آن بعد رو بیک کند و بیک پناه بر دای چپ خدا  
 و چپ و باغض بعد از آن بلال را ندا گرفت تا اینکه او سر و دوا و بر رسول  
 خدا فرمود و بیک وقت نرسید گفت حاضریم یا رسول الله اما پدر من خود را  
 بالا گذاشته وقت گفت من برهنه بودم و چون بپوشیدم بر این میانم بالا کرد  
 فرمود از آن بعد که همان خود را بران نم یعنی بر شکم تو حضرت اذن داد  
 سواره او گفت پناه ببریم بوضع قصاص رسول خدا از جفم رسول خدا فرمود  
 عفو بیکه ای سواره با قصاص بیکه فرمود بلکه عفو بیکم فرمود یا ابااه عفو  
 کن از سواره چنانچه از من عفو کرد بعد رسول خدا فرمود که مرا داخل خانه ام  
 سله بگفت چون داخل شد بیکه خدا ندا سالم داد اما عمل خود را از انقضای و اسأ  
 نما و اباها حجاب و در قیامت را ام سله عریض کرد یا رسول الله چه چیز است  
 که من تو را عفو نم و نال و پند بپوشم فرمود خیر سله مرا من داده اند این سله  
 من است از تو در دنیا بعد از این هرگز صدای من را نخواهی شنید ام سله  
 فرمود و از خانه که نداست ندا آمدان نکند اهل محل را صدای من و اهل خانه فرمود  
 بخوانند برای من دو سوره سوره و سوره دل من فاحر علیها سله  
 تا چون تمام شد فرمود سوره دل من فاحر علیها سله  
 قوای پدر چنانکه بر سرین نهادند و در آن وقت فرمود و ایضا  
 بیکم بوی تو و بپوشم تو را که کوبان از من مفارقت بیکه و انکرمای سله  
 تو را فراموش کند فرمود یا ابااه من در این زود و از تو مفارقت بیکم

من

الحاشیه الشیخ

سلام است از من بر تو فرمود ای پدر تو از فریاد قیامت که اسلاقت قائم فرمود  
 جاف کرد است و اسفاقت کم که مقامها است عریض کرد و اباها بپوشم فرمود  
 نزد سر که جبرئیل بر طهرت و استمن با ست و میکائیل بر طهرت جبرئیل و سله که  
 هر کویندار است بر سرین نهادند و اسام داد و اسام داد است خود را از انقضای و حساب  
 و حساب و اباها اسام فافرمود و ما و تر حدیث که با باشد فرمود و در قصری که او را  
 چهار دره باشد بوی عیش و لذت و وقت رسول خدا بهوش شد و بلال داخل شد  
 و گفت وقت نماز آمد خدا تو را رحمت کند و رسول خدا بهوش شد و نماز را  
 تحفیف داد و فرمود علی با محمد بن الحنفی آمد با اسام و بن و حضرت  
 رسول که است دست خود را بر دوش علی علیه السلام فرمود هر دو سله بر بپوش  
 خانه را طهر و عمامه و سر خود را بیکه و طهر و عمامه و سر خود را بیکه و طهر و عمامه  
 داخل شدند و هر دو سله خود را بیکه کردند و بیکه جان ما نال و جان تو  
 صورت ما نال و صورت تو رسول خدا فرمود اباها بپوشم یا علی فرمود پس  
 شما حسن و جبرئیل اند و امام حسن و جبرئیل تو که هر سله فرمود ای حسن  
 کم کن که هر سله که جبرئیل کوانت که هر سله که جبرئیل کوانت که هر سله که جبرئیل کوانت  
 و گفت السلام علیک یا رسول الله و فرمود و علی السلام سله بوی تو حاجتی  
 هست گفت چه حاجت داری فرمود روح مرا بپوشم بیکه یا جبرئیل یا جبرئیل  
 سلام کند و من بر این سلام کم جبرئیل در جواب و سله الموت رسید گفت  
 روح محمد که ای و سله الموت گفت و تو را بپوشم سله که کوانت و سله  
 چند دارد جبرئیل آمد بر الحنفی سلام کرد و حضرت جبرئیل که جبرئیل گفت  
 سله الموت اباها سله بپوشم درهای همان را که برای روح محمد کوانت شد  
 و بپوشم جبرئیل و آن را که برای روح محمد بپوشم کرده اند باز فرمود السلام  
 علیک یا ابا القاسم فرمود و علیک السلام یا جبرئیل تو را بپوشم یا جبرئیل  
 من پس تو را بپوشم رسول و وقت سله الموت آمد و فرمود و سله الموت آمد و

قدار



الحجج الشان السبعون

وان علي بن خلدات وبعد ازان حسن هکرم است وبعد فة ثم الی محلات وافر و  
 کردن با اینکه آنها صاحبان سرند اینجا را اینجا میگرداند و خدا با طاعت کردن و  
 فرموده طاعت عباد و اطاعت الرسول و اطاعت سران و اینکه طاعت ایشان طاعت  
 خداست و معصیت ایشان معصیت خداست دوست ایشان دوست خداست و دشمنان ایشان دشمنان خداست و دوست  
 و دشمنان ایشان در میان خداست و دوست داشته و دشمنان رسول خدا که تمام  
 مناجاج خداست باشد و تابع پدیدان ظاهرین خود باشند فریضه واجب بر کفر  
 بعد کان خدا نافر و نجات و این دوستی در پی رسول سرور و سالک و خدا  
 فرموده قل لا استلکم علیما جلا المودة فی القرب و اقرب کردن با سلام و ان  
 اقرب یثما مبین است و ایمان اقرب کردن بر بابت و بسن بدلی و عمل بواجب  
 و ایمان نبی است که مبین و کبر که شما و بین محبت گوید تحقیق محفوف است  
 مالان و خون آن و غیره و و حاکمان بر خداست و دیگر اقرب کردن رسول  
 تبرک محلات در وقتیکه دفن کرده میشود سبب و اقرب کردن بیکو و تبرک و  
 بعد از قبر و اقرب کردن بجهنم و به بهشت که احوال هر دو موجودند و اقرب  
 کردن به جبر و قوت معنیه با سلام و عظیم و از اینجا بدین المشرق و از اینجا  
 بحجج نوسر و سر از شدن بنا جاده خدا و خدا همان در میان و اینکه بحجیم  
 شریف خود به جلال و رفیع و محبت شریف مقام خود خوابیده باشد  
 و بدین سبب که چون خدا در هر شیء از این کاف باشد و بلند مرتبه  
 و مکان ایندیست که به شده با اینجا از هر مشرت بودن شان و سوله و عظم  
 ان از برای منزلت رسول که نباید بر سوله ملکوت اسمانها را بجز بیک نمود و را  
 ملکوت زمین و مشاهده که آنچه در میان هر دو است از برین که خدا و جبر است خدا  
 از برای نیک اعلام نماید رسول خدا را با آنچه مشاهده کرده در اینها که بلند  
 مرتبه و عرش و جلال و بابت و کلمات و علامات و دیگر اقرب کردن بجهنم و کفر  
 و بیفناخت و سولان خاص و سول خدا سرکاره کازان و از اهل کباب و دیگر اقرب و

کرم

و این است که در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که با طاعت و تقوی و عمل صالح و ...

الحجج الشان السبعون

کرم بطراط سره و سار و اقرب کما بکرم خدا سنگان خورد و بپزد و عمل و عود  
 و قلم و عرش و کرمی و دیگر اقرب کردن بناف و بیک که در ستون و بخت و اولی آنچه سید  
 ازان سوال میشود نماز است از اهل اینده و اولی آنچه سید بعد از عرفا مولودین است  
 کرده میشود نماز است اگر قبل شود نماز قبول میشود و سار عمل و اگر نماز برسد لغو  
 باشد سار عمل آن بران و بعد میشود و نماز کمال انسان را با آن پیدا و نوی یک که از اینها  
 و ناخوشیها و نماز با است تقریب هر دو حق میشود و سول خدا ۳ فرمود و سول خیم  
 من در نماز است و من ازان سر بپوشم و ملول بپوشم و نماز مغرب و در شب و وقت  
 صغدا رکعت است نماز چهار رکعت است و از برای هر روز چهار رکعت است  
 و نماز مغرب سه رکعت و نماز شام و عصر چهار رکعت است و نماز جمع و عصر رکعت  
 و اما نماز نافله دو برابر نماز واجب است و چهار رکعت است و رکعت پیش از  
 ظهر و رکعت پیش از عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت بعد  
 از خفتن که سبب رکعت سبب میشود و این و دیگر چکن از برای کبر که بر و اخر  
 شب ملو شود و نماز شب است رکعت و رکعت سلام دارد و نماز شفع و دو  
 رکعت جلای و نماز شروق رکعت واحد است و نماز جمع و عصر رکعت هر چه بخواهد  
 واجب و سنی و در شب و روز پنج بار و رکعت و ازان و اقامه و نماز  
 و فراموش نماز هفت است و ثلث و طه و ایت و توحید است و قبل از است و رکوع  
 است و سجود و دعا و قنوت و هر نماز واجب و سنی در رکعت و رکعت پیش  
 از رکوع و بعد از نماز و بجز این در رکعت و دعا است و بعد از رکوع و سجود  
 نماز تکمیل است و نماز اهل لاکرم و بجز این در رکعت و سجود و ایت و رکعت و رکعت  
 نماز کزان که در صورت خود نام افند و با بر و صلوات فرستند بر ائمه و بعد از آن  
 و بیک اشباح بک گوید و هفت مرتبه بپوشد و چهار مرتبه اقامه و نماز و  
 در اخفا و چهار مرتبه شروع با الحاکم کردن و نوز سوره زبر که بسم الله مجز  
 است و بسم الله ابراز قرآن و نوز بابت با اسم اعظم از سبای چشم بپوشد

رکعت

ن

ن

ن

ن







الجلس الثالث والسبعون

و بجا میخورد و از خلط باشد پس حلال خواهد بود و غار و دران جامه و اگر آن  
حرث از اجرام باشد پس حرام خواهد بود غار و دران و کسرا هم چنین سه روز است  
و بیش از ده روز است و کسرا هم بریان و جو حبه و ویتراست و اکثر طاهر  
حدی ندارد و بیش از ایام زن که خون نفاس دارد که میباشند دران از آن  
همچو و ویتراست و قریه عبادت یکصد روزی یا در هر روز میگویند که ظاهر شود  
انابت و زکوة و بجز اینست که در ماه و حیوات و خمر و مو و زیت و مشرب  
و کوفه و سفت ناست و طلاق و نفراست و سواى اینها و سواى خلط معات فرمود  
و بجز اینست و دادن و کوفه و امکی بوی اهل کلابت و عطا کرده نمیشود از اهل کلابت  
مکول و مادمه و فرزند و شوهر زن و غلام و کهنه و هر کس که در بای اجبار  
کرده میشود و بفقده دادن آن و خرج دادن آن و حتی دادن واجب و در هر چه  
که بوسه بدهد آن با شرف کوبل معاف از کچ که بخنی باشد و ظاهر شود  
و معادن و از خواهری کردن و منبت او برهن و جزای بوی حلال و از بوی رسول  
خداست و از بوی خردستان بجز اینست از اختیار و نفراست و از بنای و ساکن و این  
تسبیل از طبعه سادات از اهل دین و در هر سال سه روز از هر چه بختی بفرست  
ن و چهار شنبه و سلطان و پنجشنبه آخر ماه و رمضان و فرستادن بختی  
و در بیان از قرآن ناست مثلا و آن بدین ماه است و در بای و کاف که بخیم  
صدمه دهد و کس که بختی بفرست از بوی بدست و انظار کردن  
بنا از بوی بدست نه حساب کردن ایام که در وقت بختی باغی و انظار کردن  
بختی از بدین مخالفه بن اما بپوشد و در وقت ما کس که بختی باغی و انظار  
اعتقادی در وقت خود بفرست و ناست میشود بدین ماه بدین دو مایل  
ایشاع و بوی و قبول نمیشود شهادت زنان در باب طلاق و نه در بدین ما  
نماز در ماه رمضان مثل اینست از اما عهای و بکس که بدست و او را بکس  
نار کنند در نماز از نماز باید نماز کند هر شی میخورد و کس میان تمام و نماز

سُلاوَات

خفای

المجلد الثالث والسبعون

حقیق و دوامده و کفایت بعد از غنا و حقیق باین نحو می کند تا بدین شب از رمضان  
برود و بعد از آن یکصد مرتبه هر کفایت هفت رکعت از این اقامت شام و غنای یکصد  
و بیست رکعت را بعد از غنا و غنای یکصد و سی و یک رکعت از این رکعت ها و حقیق می تواند  
و همچنین می تواند از این اقامت ها و هر یک بیست و یکصد و بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
سفت اقامت از این و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
را که در هر یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
بیدار شود و هر یک از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
فطر شود و این غنا و شام و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
با الحود و با مسطی فطر و شام و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
مست و کفایت کتاب می بین و بعد از یکصد و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
را یکصد و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
بعد و هر یک از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
اقامت با کفایت الا الله الا الله اگر چه اقامت با کفایت الا الله الا الله  
ما الا الله و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
که بعد از اقامت باشد و کفایت فطر و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
منور شود و از هر یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
فطر و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
و صلح چهار رکعت و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
تغص و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
تغص و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
تا یکصد و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
فطر و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها  
تا نماز کند نماز بعد از او را می توان باشد و بیست و یک رکعت از این اقامت ها و هر یک بیست و یک رکعت از این اقامت ها

مکتبہ عربیہ اسلامیہ  
لاہور  
پیشکش









الجلس الرابع العشرون

علی را شوق داد و در حدیث **۳۳** حدیث کرده مازن بن اهل بن ابی حمزه  
سند خود را به سید محمد بن موسی حضرت امام رضا علیه السلام و در فقیه مولی محمد مامون  
شد شنیدم از آن سرور تحقیق هر دو وقت مبارک خود را باینکه کرده بود و وی  
اسمان و بهر روز خداوند را بپرسید که تو میبانی که من در سراسر روزگار کمال در آن  
حقیقت که و معطر میس تو را مواخذه میکنم بخوبی که مواخذه بشود معطر بودی و من  
و در میان ما که عاده شد و بوی و دلایب مظهر حدیث **۳۴** حدیث کرد و ما را از این  
بنی سعد بهر تحقیق سند خود را بنی دکان گفت شنیدم ابوهم بن عباس را که  
مبغض بودند بدین من حضرت امام رضا علیه السلام را که سؤالا متواند از چیزی هرگز  
بکلیت و در بدین من و ما را از آن را باینکه بود و در آن خود را تو گفت بود از حضرت و  
زمان رفتن کاف از حضرت و بر دو مامون ملعون که او را سلطان بهر و دنیا که من از  
هر چیز حضرت از او جواب شافی میفرمود و بود عالم حضرت هر جوانی و تشبیهات  
آن سرور و از این بات قرآن و بود که خرم کرد قرآن و در هر روز و میفرمود که اگر  
خواهم بیک چشم که در کفر از سه روز من بکلیت خیران بنویسد و تا من از سر و پای آن را بشنود  
مست کردن سرور بگویم ما بهر که من بگویم که در هر بار چه امر نازل شد  
و در هر وقت نازل شد و از برای محمد مدینه و در روز غم بشکم سولی خف بگوید  
که حدیث کرده ما را این بنیهم که حدیث کرده ما را بدین گفت بای میفرود آمد  
از برای آنکه بحث کند با حضرت امام رضا علیه السلام که این شیخی بخواهد مردم اندازد  
بحث کردن شیخی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام قسم بخدا که اگر  
بجز این اسماء را بفرماندارا و از وی که هرگز یک یا تدریس بی جانی شود یا از خدا  
حدیث **۳۵** حدیث کرده ما را بعد حدیث اول آن ابوهم بن هاشم از ابی  
الصلت و در آن گفت در روزی که من ابی شام پیش روی حضرت امام رضا علیه السلام  
میفرمودم فرمودان سرور من یا ابی الصلت داخل شو یا بدین که در این هر روز  
و ابی شام بر این شیخی از چهار طرف حلقه رفت و او هم بر ای حضرت و در فقیه نزد

المجلد الرابع

آدم فرمود از برای من یک ملا فانی خال و الحشرت در نزد رفیقا نه بودند و آدم  
 با حضرت خال و گرفت و پیوست و بعد از آنکه عباد فرمودند و زود باشد  
 که کند شود از برای من در دنیا چیزی و ظاهر شود سستی که که هیچ شوند بران سست  
 جمع کنند و ادعای ایشان که نتوانند در دنیا فایده کند و فرمود و سستی ظاهر  
 شود و زود پای آن و سستی ظاهر شود و زود سست مثل همان سست بعد فرمود من به دل  
 خال و فرمود این و قبل و سست بعد فرمود و زود باشد که کند شود از برای من در  
 این موقع چهل مرکز ایشان را اینکه بکنند و سست به پایین و تر و اینکه خوش کند  
 از برای من چیزی و اگر بکنند آنکه بکنند بعد از آنکه و آنکه بکنند و آنکه  
 در قریب و شرقی بعد سبک خلا و نعلایان زود باشد که وسیع کند و از برای  
 من پس هر که کردند فانی و پس و خواهی بد و نزد سر من پس سستی که بکنند  
 ایشان کلاهی که تعلیم کنم و تر و این پس زود فانی از برای فانی که بقوم میدم بد  
 که مامون آن نان عاود خواهد نمود پس هر که از آن نان چیزی باقی ماند بد  
 خواهد داد نان ما و پس هر که که مامون کوچک را خواهد دید تا آنرا خواهد چینی و  
 فانی و ملا فانی در حضور مامون باین که بد کرده و بعد حضرت فرمود با ابا  
 صالح فرات بن لعین را خواهد طلب بد و با سستی که ظاهر خواهد شد هر که من  
 در لای و سر بر من یا ستم حرف زد که جواب تو را خواهم گفت و اگر بیرون آیم  
 با سر پوشیده با من مطلقا حرف نزن ایا حالت گفت چون فرات بیج که هم حضرت  
 لباس خود را پوشید و نشست در محراب عباد خود منتظر بود که از آنکه آمد  
 مامون آمد که مامون بخار را خواهد حضرت فرمود فانی و از آنکه و راجعون  
 در لای و فانی و سستی که پوشید و به باید و پیش کرد و من تابع الحشرت بودم فانی  
 مجلس مامون داخل شد و در پیش مامون ملعون طبق فراوان اندوزی بود  
 و طبعا و بگویند ز ما بر پوها و بدست خندان خوشه اندوزی بود که بعضی  
 از آن خورده و در بعضی از آن باقی بود چون چشم آن لعین را حضرت افتاد و جب

و حضرت را در سر پرگرفت و میان دو چشم و بر او سپید و زنا پند اخفرت و از  
خود و بعد داد با حضرت خوشه را نگوی و گفت باب رسول الله انکرمی بیهتر  
از این بد نام حضرت فرو و ستاد انکرمی بیهتر این باشد فرو و بعد خود  
معدوم داد که مزاج علیل است گفت نه الله بخوام بهل کنی فرو و طفلان مرا  
بیتم کن چون آن سخن سماجت کرد اخفرت چند داد انکرمی سپید با گرفت از آن  
و بهل کرد و نهاده و در آنک از جای برخاست مامون گفت نهای نوشوم کیا میرسد  
فرو و با آنجا داد و قیود و بیوف انداخت حضرت سراپا سپید و بان حضرت صرف  
نرم تا داخل خانه شد و از سر کرد که در خانه را بیتم پس در سر شد و بر فراش  
خود خوابید و مکتب کردم من اینا داده و در حق خانه و بهل خود شد که با چه  
شود حال سپید من که ناکه دیدم و در میان حق خانه جواف بیک صورت و دهم  
در نهایت زیادت و لطافت که اسیر مردم بود با امام و رضا علیه السلام مبارزه  
بیوفی که مردم از آنجا داخل خانه شاف و در سر فرو و فرو و فرو و فرو و  
سرازمند پند با آنجا آورد و اول داخل خانه کرد و عرض کردم که کنی فرو و فرو و فرو و  
خدا بر تو یا ابا صلت من محمد بن علی بعد روان شد بجای پند پند رخسار و اصل  
شد و مرا را کرد داخل شوم چون حضرت امام و رضا علیه السلام نظر کرد و بیوف  
مدت قی و رجعت بیوفی و او را در سر پرگرفت و بیست خود و سپید و میان و  
دیده او را سپید بر یکپند او را کشید بنی و لحاظ خود و عهد قی خود را بیست  
او انداخت او را سپید و او را سپید حرق میزد که من او را فرم میگویم و  
دیدم بجای با اخفرت گفت سپید که از یوف سپید تر بود و سپید امام محمد  
او را سپید دیدم اخفرت دست کرد و در میان جامه و سپید پند رخسار و  
او را جواف مثل کیشل و فرو و اخفرت او را و حضرت امام و رضا و فرو و  
و در نهایت حضرت فرو و من یا ابا صلت بر ای من نخند سپید و یا ابا زاین  
خنده عرض کردم و در این خانه آب و غنچه بیت فرو و او را صلت ازین زمانا

فردا

قول است که چون داخل شدیم بدیدم اب و تخت داخل شد پس بیرون آوردم و دامن بر سر  
خیمه کشیدم و در آن کتب غایم فرمود و در شویان ای ایاص صید بدیدم سبکدانه ای باغ  
من غیر که گوشت در باره کرد من بدیدم او را و فرمود داخل خزانده شود  
و بیرون او را از بالای من سبکدانه کرد در آن کنعان و حنوطان بود پس داخل شدیم  
سبط او بدیم و غریبان هیچ ندیدیم او را و فرمود بیویان او را کنیز کرد و عقاربازان  
کرد بعد فرمود و ای من تا بویست یا و سر خر کردیم و بریم در خزانده تا بایز فرمود  
در خزانده تا بویست پس داخل خزانده شدیم و در او بدیم تا بویست که در آن بود  
که در آن مکان هرگز ندیده بودیم و الحظرت را در آن نهاد و هر چه قدم خود را بر آن  
نهاد و بر الحظرت فلان کرد و منظر تمام شد و کرد تا بویست تا آن وقت عجایب آسمان  
پس فرمود و بدیم سقف خانه نگاه داشتند و عقاربازان فرمود و حاروت فرمود و من  
از تشریف خود شرمیدم فرمود ای ایاص صید بدیدم سبکدانه ای باغ من بدیدم سبکدانه ای باغ  
ان در سر خیمه باشد و در آن کتب غایم فرمود و در شویان ای ایاص صید بدیدم سبکدانه ای باغ  
انوقت بدیدم که حضرت امام خود حق علیه السالم بدیدم و در آن تا بویست و در آن  
خود خیمه ایست که در آن او را بر آن نهاد و کنیز کرد و در آن نهاد و در آن نهاد و در آن  
و در آن یکتا که ما موین داخل شدیم و در آن کردیم تا که ما موین داخل شدیم  
کریان و سر و دوش جامه خود را بر آن کرده و در شب و سر خود میزدند و سبکدانه  
یاسده را با سبزه جملک فلان بعد داخل شد و فرمود در آن حضرت نشاند فرمود  
سوی کنند در پنجه زان و اسکر که اینک بفری بکنند و کنند و موضع او و هر چه که  
الحظرت فرموده بود فعل بعمل ظاهر شد بعضی از افعال ما موین بکنند و بایست  
امام بدین وقت گفت ای کنیز چهار در عقب قریه خود بکنی باید مقدم و این باشد  
اسکر و بدین قریه بکنی که هفت پله مکان داشته باشد و ظاهر کند و در آنجا  
از بالای الحظرت قریه ای ما موین فرمود و منظر شود ای ایاص صید شما از آن  
نخستین بکند سوخت قریه ای کن که شود از بالای آن و بعد ساخته شود و پرچون است

جمع میکند

دفعہ















آن مردم متابع شوند یا نه چنانکه که مردم از آن بهر بهر بودند و غیر اینها و بهر از عهد  
 کلیه احادیث است که از آن مایع می شود سرزمین را به نیت و از آن چشم خدایه و تبار و راه  
 است و طریقه عمل علیه السلام بداند و شیطان لعین را از آن راه و سر کند و حضرت  
 یونس و قوس و زقی و طول عمر شریف فایده بجهاد علیه السلام و السلام علی  
 من اتبع الهدی ان الله لا یضیع اجر الحسن نذوق العاقبه من کذا بهر سخن و این مجلس  
 میرا در حدیث است و بیاد من است که از آن حدیث است و از آن حدیث است و از آن حدیث است  
 عسرته این است و از آن حدیث است و از آن حدیث است و از آن حدیث است  
**عالم نیکو کار شود** حدیث که مادر او محمد الحسن بن حمزه العاصی و محمد بن محمد بن  
 از عالم الشیوخ گفت که حکم که حضرت ابراهیم علیه السلام سه نفر که کسی پیش از آن  
 حضرت ان را نیکو و صالح نشد چشم بلاغت داشت و جوهر چک و در اینها  
 و شریف و شریف مردم از علی که یکی از آنها سه کلمه از نهاد و شریف  
 و سه کلمه از آن در چک و سه کلمه از آن در چک اما آن سه کلمه که در اینجا  
 فرموده اند و کافیه می باشد از آن حدیث است که تو باشم و کافیه می باشد از آن  
 خبر آنکه بوده یا شریف و از آن حدیث است که تو باشم و کافیه می باشد از آن  
 تو دوست به ادبی اما آن سه کلمه که در چک و شریف و شریف و شریف و شریف  
 که در اینها است و در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 خود به نیت اما آن سه کلمه که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 امین و محتاج شوی هر که خواهی بوده یا شریف و شریف و شریف و شریف  
 و هر که خواهی بوده یا شریف و شریف و شریف و شریف و شریف و شریف  
 بحدیث است و از آن حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 فرموده در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 ایشان با علی بن ابی طالب علیه السلام آنچه کرده و در حدیث است و در حدیث است  
 آنحضرت را باطل و شکنجه و او را و پدید آمدن این انقیاس و در حدیث است

بهر

در حدیث است که در حدیث است

بهر

گشتن را این کار بران و شوار سبام و دوست صدا است و یو کلمات الحرف  
 را و طلب بهرین کردن آنچه در سر و اوست و معذرت خواستن یو کلمات الحرف  
 از برای آنچه می بیند مردم و بن و غلبه کردن مردم ابی بر سر از برای امر  
 است و کی و غلبه ابی بر سر است و بر شوق آن در باب است اما یو کلمات  
 در حدیث است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 بخدا ای یو الحسن نه یو قبول کردن خلافت برضا و موافقت از برای و نه  
 و غلبه کردن در آنچه هست درین و در هر یک بران هست و در حدیث است و در حدیث است  
 در حدیث است با آن که با جد و بن و فرقه علی بی بی علی و در حدیث است و در حدیث است  
 و از برای دارم هر چه می شود از برای تو که به نیت کرده در حدیث است و در حدیث است  
 که از تو توقع ندارم و ظاهر یکی از برای تو ناخوشی در حدیث است و در حدیث است  
 هست و نظر یکی یو بنی چشم ناخوشی و ملول بودن حضرت امیر یان گفت پس  
 در این صورت چه چندی تو بر این داشتی ای باب که هرگاه و غلبه در حدیث است  
 نداشتی و هر یک بران با شرف و وقوف شریف و نداشتی در حدیث است و در حدیث است  
 سلطان و با آنچه محتاج می شوند است از تو در این امر یو که گفت حدیث است و در حدیث است  
 ام از هر سواد که است جمع بر گری می شوند و چون که در حدیث است و در حدیث است  
 تمام حدیث و سواد خدا را و تو سیدم آنکه بوده باشد اجتماع ایشان بر خلافت  
 حدیث و مطاکیر است از اجابت کردن و اگر به نیت احدی می خفت بکند آن  
 بیست من هر چه می بیند مردم و ابی بر سر است و در حدیث است و در حدیث است  
 کردی از حدیث و سواد خدا که جمع می شوند است و بر گری ایام از است و در حدیث است  
 یا نبودم گفت علی بودی از است و هم چنین است و در حدیث است و در حدیث است  
 از سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و ابی جراح و کسانیکه با آنها بودند از انصار  
 هر آنها از است بودند چگونه تو این حدیث است و محبوف و حال آنکه امثال این جماعت  
 از تو غفلت جسته و این از برای و در باب بی جرات طبعی و نه در حدیث است







منها

شماره اول در میان شما احدی هست که گفته باشد از برای رسول خدا ص فریضه  
در سال من و در میان مسلمانان در هر شعبه ای چه در حرمه و چه در عماره دشمن و دشمن  
مست و دشمن من و دشمن خدایت دوست تو دوست من و دوست من دوست  
خدایت بخیر من گفتند خدایت شهادت من فرمود در میان شما کسی هست که گفته  
باشد از برای رسول خدا ص که کعبه تو را دوست دارد و مولا کند یا تو را دوست  
از برای من سبقت گرفته و کعبه که دشمن دارد تو را و معاد را کند یا تو سبقت گرفته  
از برای من لعنت داشته در این وقت گفت یا رسول الله این جوان خدایت را برای من و از  
برای پدر من و بنوده باشم تو را که دشمن دارد علی را فرمود ساکت شوی  
عایشه اگر بود باشی تو پدرش تو را که کعبه تو را دوست دارد و معاد را بدی بمجنون که  
سبقت گرفته از برای هر دو شما رحمت خدا و اگر بود باشد شما هر دو را که  
او را دشمن دارند و معاد را با علی را بدی بمجنون که سبقت گرفته از برای هر دو شما  
لعنت خدا و هر این جنبه شوی است تو پدرش تو را که کعبه باشد پدرش تو را اول کسی  
که ظلم کند او را و تو را اول کسی باشی که مقابله کنی از برای من گفتند علی خدا  
شهادت من فرمود قسم بیدم شمار این خدا را در میان شما احدی هست که گفته  
باشد از برای رسول خدا ص مثل آنچه میگویم از برای خود با علی تو را در من  
و من را در تو قرار دو و بنا و در هر وقت و منزل تو را بخواهد منزلت بخیر که دو  
برادر و دو برادر کنند در هر وقت گفتند خدا شهادت من فرمود قسم میدهم  
شماره اول در میان شما احدی هست که گفته باشد از برای رسول خدا ص باش  
بدر سبقت که خدا مخصوص کرده تو را با منی و عطا فرمود بنوبت از اهل اچی  
که دوست تو باشد بنوبت خدا و من هر باشد از آن تو خدا از بنی صفی در  
دنیای من است که بوسی تو از بنی اچی و من از بنی جهمان برادر و بنی  
تو خدا و من بنی احم و طوفا از برای کعبه که دوست دارد تو را و تقدیر  
خود تو کند و برای از برای کعبه که دشمن دارد تو را و کند به خیر تو کند من

قسم عبدالعزیز

دین گفتند خدا شاهد است که من و تو در هر دو قسم میباشیم شهادت  
 بخدا ایا در میان شما احدی هست که فرستاده باشد او را رسول خدا که هر اینه  
 با او رسیده بآب میجوید سرافرازد پس منم تا بر کرم و بر دستم خنک ط پر دست خود  
 را آوردم بان در آنوقت استغیال کرده را با وی و بر کرم را با سید سالک تا اینکه زنا پند  
 را و بعد بر خواستم تا از با و را سید سالک کرده و بر کرم را پند تا سر نشاند بعد  
 بر خواستم و امدم تا از رسول خدا فرمود برای من چه بامش شد که در بر شد  
 امدن و با علی قصه خود را در آن عرض کردم فرمود جبرئیل آمد سر و خیر دار  
 که امانا باد و جبرئیل بود که در هر از آن ملائکه سلام بر تو کردند و اما با و  
 در دم میگفتند با هر از آن ملائکه سلام بر تو کردند و خبری از من و سران  
 واقع بود گفتند خدا شاهد است نه که تو بود گفت جبرئیل با بعد ای ابا  
 بقرآن و اسات را از علی م فرمود رسول خدا ای جبرئیل علی از من و من  
 از علی ام جبرئیل عرض کرد من خادم هر دو می شمام جبرئیل پیوسته گفتند نه فرمود  
 قسم میباشم شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که منوشت از برای رسول  
 خدا بنویسد من بنویشتم پس رسول خدا خبر منید و من میباشم ان املا  
 کند و بقلم من میباشم چون بدار شد فرمود برای من با علی که بر تو املا  
 کرد بر تو از آنجا تا ان موضع عرض کردم شما با رسول الله فرمود نه ان جبرئیل  
 بود که املا بر تو میکرد و جبرئیل بود گفتند نه فرمود قسم میباشم شما را بخدا ایا در  
 میان شما احدی هست که گفته باشد رسول خدا بنویسد که گفت از برای من که  
 نمیدور و خوف اینکه دانستم باقی فائدا حدی میگوید از خاک قدم تو قبضه که  
 طلب بگویند بان از عقب سر علی ببالان علی را بنده میگفتم و مراد تو قولی که  
 با و بمقام احدی میگوید بدست از خاک قدم تو قبضه خبر از من کهو گفتند نه  
 فرمود قسم میباشم شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد رسول  
 خدا که محافظت نما در خانه و در هر سینه که جماعه از او ان ملائکه را فرستاده

اذن مده از برای احدی از مردم در آنوقت هر اید پس او را سر تیره و در کرم  
 و خبر دوم او را که رسول خدا از مردم دو و کرده و از ان زو او ان ملائکه  
 هستند و شمرده امانا و جبرئیل و جبرئیل بعد از ان دادم برای هر دو داخل شد عرض  
 کرد یا رسول الله من امدم چند مرتبه و هر مرتبه علی را بر کرم پند و میفرمود  
 رسول خدا از مردم دو و کرده و از ان زو او ان ملائکه هستند و شمرده امانا را  
 جبرئیل و جبرئیل چون در عالم شد بشماره امانا که معاینه امانا را ندیده گفت از برای من  
 با علی است میگوید بعد هر کرم در عالم شد بشماره امانا عرض کردم مخالف من و جبرئیل  
 ملائکه هستند من و جبرئیل و شما و مردم عدا امانا فرمود است میگوید بقرآن  
 و فرمود علی از برای من میباشم پس عرض کردند امد و میگفت علی را مثل منید  
 به هر سه ام مثل شما ایا در آنرا که و اما ضربان سریم مثلا از او ملک منید چنانکه  
 خبر از من بود گفتند نه با علی فرمود قسم میباشم شما را بخدا ایا در میان شما احدی  
 هست که گفته باشد رسول خدا از برای ان بنویسد که گفته از برای من بدر سینه که طوطی  
 در جنت و در بهشت اعلان دو خدا نه علی است بنده من و میگوید از ان شاخ امانا  
 هست خبر از من بود گفتند نه فرمود قسم میباشم شما را بخدا ایا احدی را گفته  
 از شما رسول خدا که مقالده حوای کرد بر سست من و بر خواهی کرد ذمه را بر  
 از من گفتند نه خدا شاهد است فرمود ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد  
 رسول خدا که گفته ناگشتن و فاسطین و ماریقین توفی خبر از من گفتند ملائکه  
 شما حد است نه فرمود قسم میباشم شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که آمده باشد  
 رسول خدا را و سران در میان جبرئیل بود فرمود از برای من جبرئیل توفی بان  
 شوخیل هر چه خود کرد تو اولی با و از ان خبر از من کهو گفتند نه فرمود  
 قسم میباشم شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد رسول خدا  
 در کائنات تا ابد شود و اقبال و غان عصر تا که و باشد پس چون بدار شد فرمود  
 با علی غان عصر کرد ام بر کرم نه رسول خدا دعا کرد و انشاب بر کشت و در نهایت

و در شاف و غار کرده و بعد غایب شده نژادش که میبرد کند به فرمود قسم مید  
 شهادت بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد ایا این رسول خدا که تو با  
 رنبر جماعتی که با ما است من گفتند و تو قولی را و منی و تو قولی را که متین  
 تو را لازم میبود گفتند بلی چنین است فرمود قسم میدهم شما را بخدا ایا در میان شما  
 احدی هست که گفته باشد خدا بپای و سولت و این که بفرستد پیوره و این که فرستاد  
 سوره و ایا ابی بکر اسد و جبریل و گفت یا محمد ای علی و ابی طالب و ابی سید که با ابی  
 قیس است ایا که من این ندانم که تو را بگویم که مثل تو باشد در آن وقت سولت خدا را  
 فرستاد ایا این را از تو بگویم که من و قلم با ابیات و ادای که من ایا مثل از جانب رسول خدا  
 ثابت که خدا بر زبان رسولش که من از اقسام که من گفتند خدا را است و فرمود  
 قسم میدهم شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد ایا این رسول خدا  
 که خواهد بود که زندگانی کند بیکدیگر و میبرد بر من و ساکن شود بر بعضی که خدا  
 سر و ده داده که بعضی مدتی که در میان او در میان بید قدرت خود نشاند و بعد  
 فرمود و بشود با قلی و دوست دارد و در میان او که اوستانند و اوستانند و او احب  
 و عطا کرده خدا ایشان را علم من و من من داخل نمیکند ایشان مقاد از سر کرام و  
 خارج نمیکند شما را از این هدایت شما ایشان را تمام میدهم که ایشان را علم از  
 شما اند که برود حق با ایشان است هر چه که بگویند خبر از من گفتند نه فرمود قسم میدهم  
 شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد ایا این رسول خدا حکم  
 کرده و حکم جاری شد بدر سبب که با علی و من نمیدانم و تو از من و و شمع  
 نمیدانم و تو از من و تو از من گفتند نه فرمود ایا در میان شما احدی هست  
 که گفته باشد ایا این رسول خدا مثل آنچه گفته از برای من اهل و اعیان  
 بیرون میروند و من نجات از تو و خودشان و نجاتهای سعید که بنده مقلد  
 آنها بود و بکشد و از او بپوشد که اسان میشود بر آنها موافق روز قیامت و  
 بر داشته میشود از آنها شهادت روز قیامت و عطا کرده میشود ما از ان

نور

و تو و من مطلع میشود از آنها اند ما با هم میروند آنها با هم میروند خدا که باشد  
 میبود پیش رسول خدا و ما میروند از آنها مانده میبودند مردم از حساب مردم  
 میروند و آنها میروند و مردم میروند و آنها میروند و آنها میروند و آنها میروند  
 فرمود قسم میدهم شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد ایا این  
 ان رسول خدا در وقتیکه اندا بگویم که اسکان و طایفه ها ستم ایا که رسول  
 خدا که دختر باری دهد و ایا هر که که طایفه را خطبه کند و این من خواستگار  
 نمودم من و ایا طایفه اندا بگویم که رسول خدا و عرض کرده اند که ایا که وی  
 که طایفه را بگوید و بگوید اوی که خدا را در وقت رسول خدا فرمود و منع نکردم  
 شما را این و چون ندادم و خدا بلکه خدا منع کرد از شما و بگوید و دختر از من گفتند  
 نه فرمود قسم میدهم شما را بخدا ایا شنیده اید از رسول خدا که مکر و صغیر و هر سببی  
 فی سبب قطع است و روز قیامت مکر سبب و نسب است کدام سبب فطرت از سبب  
 من با هر سبب که بدین و در رسول خدا بر او رسد ایم و حسن و حسن و و پس  
 و رسول خدا بید و در سبب ایشان اهل بیتند و در سبب طایفه دختر رسول خدا  
 بند و زن منت که سبب زبان اهل بیت است خبر از من گفتند نه فرمود قسم میدهم  
 شما را بخدا ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد ایا این رسول خدا بگویم  
 خدا خلق کرده مخلوق را و آنها را و فرشته کرده و گردانیده سر و در بعضی از و فرشته  
 و بعد که داند آنها را شعبه شعبه و گردانیده سر و در بعضی شعبه و بعد که داند  
 آنها را قیام و گردانیده سر و در بعضی قبیل و بعد که داند آنها را قیامت چند و  
 گردانیده سر و در بعضی خاندان و بعد که داند از اهل من من بر علی و جعفر و  
 گردانیده سر و در بعضی از آنها و بودم من خوابیده میان پسران ابی طالب پس مدح بر  
 و ایا آن ملکی بود گفت یا جبریل بگو کدام باب فرستاده شده ایم پس گفت بگو  
 این و بعد که رفت دست سزا و نشاند بر خیز من گفتند نه فرمود قسم میدهم  
 شما را ایا در میان شما احدی هست که گفته باشد رسول خدا و ما و سلطان



احدی هست در وقتیکه آمد مرعوب و میخواند شرعی که مینماید که هر کس که تا  
سراحد درین مرعوب برود و نه سلاح شیعیه که مراد از شیعیه آنجا که مرعوب کرده اند  
بنیز به سزای شمشیر میزنند و هر کس درین وقت مرعوب شود پس از ضرب زدنی  
بر آن ضرب زد و بر سر آن پاؤز زد و شمشیر خود را بر سر آن زد و در پا  
کرد و او را بر آن خنجر زد و بر آن شمشیر زد و اگر چه گفتند که فرمود قسم میدهم  
شما را اینجا یا احدی در میان شما هست که ناله کرده باشد بخدا در حق او چه  
تظلمی بود و موش که اها و بیدار است البته عنکم الرحمن جل البس و بعضی که گفتند  
چون گفت رسول خدا صیای خنجر بر او را و او را در آن داخل کرد تا ناله و حسن و  
حسین ملهم السلام و فرمود ای خداوند من اینها مثل اهل بیت هستند برادران ما  
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و کزب و نوح و هود و سلیمان و یونس و  
مهدی و شما را بخدا که در میان شما احدی هست که گفته باشد این برای رسول  
خداست که من سبب فرزند آدم و قریب با علی سید عرفی و خداوند من کسی هست که گفتند  
فرمود قسم میدهم شما را اینجا که در میان شما احدی هست که بگوید رسول خدا ص  
در سجده ناکاه و نکر کرده بوی شوی که ناله میخواند از آسمان و میباید در آن رسول  
خدا و رسول علی باشند بان حضرت صاحبان پس شعی شد بوی رسول خدا ص  
از برای شما بگذارد و از هر کس ازین نهادند فرمود بپوشد از آن برود و بعضی بر  
داشتند ناکاه و بدیدند غلام میباید که طوفان شده بود با حق و رسول خدا ص  
گفت این غلام هرگز در دنیا و اوقات ازاله راج که که بخدا بود از اها از اهل بیت  
و یکی از سر که ناله راج که مراد او را و فرمود که با حقان غل این بخوبی که ملا حظله  
به رفاق و را و فرمود حضرت امیر مفرغی این من آدم و در آن نگاه کرد و هرگز نکرد  
یا رسول الله و ندیدم او را هرگز مگر یک گفت این امین با علی قسم بخدا که در دست  
نهاد و فرمود که موش و دشمن نمیداند و تو را مگر که فرمود رسول خدا ص با علی  
هرگز نالوب و در خدا این غلام واجب این گفتار شد عقدا و قیلان ملا که

کے

که هر قبیله بر هزار و سیصد مشتقان که همه آنها داخل شدند و نماز و این غلام کردند  
و سول خدا را امن و امان غلام کرد و نماز و این کرد و او را هر که در خوارین کعبه  
گفتند نه فرو و قسم بدهم مثالی بخدا یا در میان شما احدی هست که سول خدا  
گفته باشد از قبیل این مثل آنچه گفته از قبیل من اذن دو خداوندین و دلب این  
من دو دعا از خداوندی بخیر چیزی منوالا نکرم مگر این چنین باشد دعا گو و سوا  
نکردم این برای من و چیزی و مثل سحر و برای تو دعا کردم در اوقات من گفتیم  
حدی مخصوص از برای خدا گفتند و دعا شراب تعاقب و ام خوارین گفتند نه گفتیم  
قسم خدا بدهم شما را یا دانسته باشد که سول خدا فرستاده خالدين و لید را  
بوی بخیر کرد و خداوندی کرد در اوقات و سول خدا بمنیه رفت فرو و یا  
الهام بر برای پیغمبر بوی تو از کردهای خالدين و لید سر سیده فرو و من  
المتقرب با علی و بوی بخیر میبرد و رفت و نماز و این کرد و بعد ایشان را اینجا  
قسم دادم که با یاف ماند چیزی نشناختن این جانب خالدين که من عرض او را  
بشما بدهم هرگز کردند با علی قسم بدهم ما تو را اینجا که ظرف سکان مان بوده  
اند و با بند شما مان بوده اند با سول الله من آنها را دعا کردم با آنها و یاف ماند  
با من طلای بسیار و دعا کردم با آنها خداوندی بیکر بیدای آنها از برای بیکر  
و سول خدا بری شود از برای آنچه بداند و آنچه بداند که چه بوده اند و او را  
با آنها برای تو ساندن زن و طفلها را آنها که هر خوشو شدند از شما و  
بعدا من بوی سول خدا و او را هر دادم بیکر او را حال فرو و قسم بدهم که او را  
بیکر و با علی آنچه کردی از برای من که شتران سرخ و سوز غنیمت بود و غیر آن  
من گفتند نه فرو و قسم بدهم شما را یا دانسته باشد که سول خدا فرستاده  
سفر بوده و شب در خواب است مرا بر من هرگز که ملا صاحب با علی این بیکر  
شدند تا حکم تو و شهبان تو بر من گذشتند چندان آنها استغفار کردم و بیکر  
و گفتند نه اینجا شاهد است فرو و قسم بدهم شما را یا دانسته باشد که سول خدا



ان عزیز کردیم ای و سولختا مشا دست بکشید فرمود با علی فعل تو فعل  
 پس من دست خود را بر پستان آن کشیدم پس شهادت از آن جاری شد پس بر سول  
 خلت خود از آن شهر شریفی رسید مدینه رفت و سکتایت کرد از نشستی و او را  
 سهراب کردیم و سولختا فرمود که من سولاکرم انختا اینک برکت دهد و  
 دست تو و کرم خصلت چهاردم بدر سبک که سولختا او صفت کرد از برای  
 من و فرمود از برای من با علی منوجه بشود و ششون سران بران تو و نبی و  
 عورت سران بران تو بدر سبک که بر بدست حدی عورت سران بران تو در  
 ان کور بشود و هر که در ان بران چو نیا شلتان برای من که با بدست تو با  
 سولختا فرمود با علی تواری و کو و فرمود شلتان را و او را کتی قسم بخدا او را  
 تا کردم اینک بگو نام منوی از لفظ او انخرشت را مگر کرد بدست از برای من ان  
 عضو خصلت با از دم در وقتیکه او را ده و ایشم و دانستین او را نکرده شد  
 او بر من خلد می داد و مایه طالع بر من و کن او را بر من داد و او را در حالیکه بر  
 در و با لخرت پس بر من خلد می داد که گاری را شست و او را ببین و بخند و گریه  
 او را بر و سالت که ندادم از برای ان عورت من و مخصوص که با بدست از خلد با من از صبا  
 اصحاب خود و خصایع شازدهم بدر سبک که خلد می فرمود و او را بر من و طالع را  
 که خواست که بر من کند او را بر او بگو و سر خلد او را بر من در بالای هفت امان تو  
 تو و سولختا فرمود که او را با او بر او با علی بدر سبک که خلد بر من داد و طالع را  
 که سینه زن ان اهل بیت است و طالع را ده و من است هر یک کردم یا سولختا او را  
 نیتم از تو فرمود با علی تو از تو من از تو ام شل و است من از تو من و نیتم  
 از تو فرمود و بنا و نه و لخرت خصلت هفتم بدر سبک که سولختا فرمود از برای  
 من و صاحب علم منی در لخرت و در قیامت از هر مردم من نزد علی خلد خصلت  
 نشانی من خواهد شد از برای من و از برای تو و در سهراب من خلد از تو  
 و بدر سهراب تو و کد است خواهد شد بر سر تو لاج تو را کابل چو هر که را نه و هفتاد

عبد

اصیلا

مرد

مرد و سالت تو را فرمود که خلد و هفتاد سالت تا خلد از حساب مردم و رخ  
 خواهد شد خصلت هجدهم بدر سبک که سولختا فرمود از برای من زود باشد که خلد  
 کنی تا گشتن که طالع و نبی باشد با سلب که عورت و اصحاب ان باشند و با ما و نیت  
 خواج باشد پس که سبک که سولختا فرمود از انفا بدر سبک که ان برای من است بهر مردی  
 از انستان شلخت در سهراب از ششده و هر یک کردم یا سولختا بدر سبک که سهراب را بکشم  
 فرمود که در گشتن انفا در جیب از برای اهل من و عذاب بجلت بر انفا و خیر است  
 از برای تو و زود خلد و زود با خصلت نهم بدر سبک که سولختا فرمود که  
 سهراب از برای من مثل تو در لخت من مثل با سلب و در بی سلب است که یک که داخل  
 در سلب است تو و در با داخل با سلب است که سولختا فرمود که سولختا او را  
 بگو ش که داری و صفت سهراب است بیستم بدر سبک که سولختا فرمود از سهراب  
 و خلد از برای من بدو است چند و مطلع که سولختا فرمود و سولختا از ان بر خلد  
 شد و ان برای من بعضا حاصل لخرت و کشتن ناخفتن او را در سهراب سولختا او را  
 بگو و انان من خود را سهراب را بر سبک که سولختا فرمود که با بدست سولختا بر مطلع شد  
 سولختا بر زبان بغیر شست خصلت یازدهم بدر سبک که سولختا فرمود که سولختا او را  
 در رخ بگو که یک کان یکد که ان سولختا و سولختا او را یک که طالع در شین دارد  
 جمع نبی و دو سستی من و دو سستی طالع که در لخت من بدر سبک که سولختا او را  
 در سستی طالع و دو سستی طالع و دو سستی طالع را با سلب من بر سولختا او را  
 اهل بغیر من و بغیر تو را در سهراب طالع من از ان سلب من بر سولختا او را  
 اینک بود و سولختا که در سولختا در بغیر ان یکا ایوی چاه آب ناکاه نبود  
 در ان ای و بر کستم بر سولختا و خیر بود او را که چاه آب ناکاه فرمود او را در ان  
 چاه کل هست کشت طالع فرمود سولختا کل چاه با و سولختا او را هم او را از ان کل پس سولختا  
 در ان کل کرد فرمود بیبا ناکاه او را در ان چاه پول ناکاه آب چو شید آمد تا بگو  
 چاه ان چاه بر ان سولختا و خیر بود او را که آب چو شید از ان فرمود من



دم و در یک لحاظ چند که در میان ده مظهر من باده هر یک که در علم فیض بود بگو یا در این  
 المثلین با راحم الماکین و با اسمع السامعین و با اعلم الماطرین و با ارحم الراحمین  
 از حق و از حق حصلت حق صمد و سبک خداوند عالم ان بر طریقت حق اهدا کرد و بنا  
 را هر که نام شود ان نام حق که یکشد و معانی مالک و تولی جز به نکند و چلیپا اهدا  
 و یکشد و یقینا و یکد و در هر دو از خود را و اسباب خود را و اسکنند که مالها را  
 بگردند و انهارا بالتوبه تقسم کنند و با و سبک خداوند که حصلت حق و حق تقسیم شدند  
 از سول خدا که سبک بود با علی خود باشد که حق کند و غیر از او سبک بود از سول خدا  
 و از سول خدا که سبک بود با علی خود باشد که حق کند که در انده از انده است هرگاه که نام علی السلام  
 قیام کند انان را سبک مال الله خواهد بود که حصلت حق قیام بدین سبک و سول خدا  
 نیز در ان برای خود باشد که معنوی شود الله در باره و طوطا و انوار است من  
 و بگویند که سول خدا مال و تو که نکند است بهیچ چیز و سبک کرد و بهیچ چیز  
 مال ندارد اما بخت کتاب خدا افضل چیزها است خداوند قسم بیکه که فرستاد سراجی از  
 ده و غیره که هر چند اگر جمع نمیکردی او را تو بظن اوست و در سبک هر که جمع کرده  
 نیست مخصوص کرد سبک خدا را با این جمع قرآن از غیر اسباب حصلت چهل بدین سبک  
 خدا مخصوص کرد و این سراجی مخصوص کرد بهان بهیچ چیز و محمد صلی الله علیه و آله را  
 حصلت چهل بدین سبک من شنیدم از سول خدا که هر که سبک بود من شوی علم  
 و علم و ان شوی است و هر که نیست داخل شدن در ان شوی مگر از در بعد  
 فرمود با علی خود باشد که خالی کن قدمه را و معانی که حق بر سنت من بهیچ تو را و  
 ان و است من تو را بفراغت کند حصلت چهل دم شنیدم از سول خدا که هر که  
 بدین سبک خداوند عالم را بخوان کرده و در هر حق و حق و ان نوری که انان  
 بوی تو و بوی تو را علم علیا سلام و هر دو مملووند بخوبی که می تواند در گوش  
 مملووند و نور هر دو پس تو مضاعف است بر نور شهادت بهیچ تو را و سبک با علی  
 خدا و عده کرده را انکه که است کند هر دو سراجی که کلام نکرده باشد ان

احمدی

احمدی را سولی بفرمان و سولان حصلت چهل بدین سبک و سول خدا  
 عطا کرد مرا انکه خود را در وجود خود و در سراجی خود و در سراجی خود و در سراجی خود  
 من انرا خست شمر خود را و احباب ان همه حاضر بودند و هم من هیاس را حاضر بود  
 سراجی خود را که انند با اینها خست انما حصلت چهل بدین سبک خدا و اندها  
 لیان نفل کرد و سولانی که ای جاعلی که ایمان آورده اید هرگاه از او سر کوش  
 و سول خدا را در بدین شان از ان حد فر دهم و سر کوش کنید بود از وی من  
 اشرف و من و سراجی خود که در بدین سبک من قسم بخدا که نکرده ان فعل از احد  
 از احباب بدین و نه بعد از من بدین الله نازل کرد و استغفر ان مقدسوا  
 بین بدی خود یک حد ثبات نذل و تقطعوا و تاب الله علیکم یا قریبه سبک است بگو از  
 کناه حصلت چهل بدین سبک من شنیدم از سول خدا و سبک بود بهیچ چیز  
 بر غیر ان تا من داخلان شوم و یا از هر است و یا و سبک با تو داخل تقوی با علی  
 بتاوت داده خدا را ببتاوت در باره تو که بتاوت نداد بهان بهیچ چیز  
 زن بتاوت داده را با سبک تو سید او صاف و هر دو بهیچ تو و سبک با ان  
 اما بهیچ تو و در مقام حصلت چهل ششم بدین سبک جعفر و او بهیچ تو که بهیچ  
 سبک و در بهیچ با انکه که نیست داده شده بدو بال از سر و با قوت و زبرد  
 حصلت چهل ششم من حزه سبک شد است حصلت چهل ششم بدین سبک و سول خدا  
 گفت بدین سبک خداوند عالم ان و خدا داده را و سراجی خود و وعده که خلف در ان  
 هر که بخواند که سراجی خود و تو را و هر که کرده و وعده باشد با علی عطا ثات کنی  
 بعد از من انچه ملاقات کرد سول از فرعون صرفا و طلب اجر کن تا مرا ملاقات  
 کنی و وسق کرده عطا یک سبک تو را و وسق کرده و وسق کرده را که با تو دشمنی  
 کرده حصلت چهل ششم بدین سبک من شنیدم از سول خدا که هر که فرمود با علی تو صا  
 حوض مویض سراجی تو کسی مالک نمیشود و زبرد باشد که با سبک تو را با بفر  
 و طلب سراجی که خدا را از تو و بگو و نه خدا قسم مثل زره فیدم و بکره نال الله









هم به بندد در آنها اینها بر سران است حرام است که در سر بند جا و طلا پوشد  
 بر سر زن حرام است لباس آنها در پیش خواهد بود و زنان در مال خود  
 و صفت نمیتوانند که در هیچ بابی که با زن شوهران خود و روزه سنت حرام  
 که زنان آنها با زن شوهران و با غیر هم حرام است مطلقه کردن و کلام  
 و به و درون مکران یا و یا مراد است هیچ سنتی نمیتواند که مکران شوهر  
 خود و براسین و در حرام است سوار شدن مکران و برکت با سوار شدن که شکو  
 آنها را شرکت میاورد و برکت زن نصف میراث مرد است و و به آن نیز هم  
 چنین است و زن باید در عقب سر مردان قرار گشت و اگر بر او باشند  
 حامل بیان انصاف و سرور سر زن باشد و شفیقه و غیر این برای زن  
 نزد خدا از سرناجوس شوهر نباشد اگر تنیده و ای غیر چند میبود با بیست  
 زن در سران خود را بچند گشت و اگر شوهر زن و لا طمعی و شارب بخیر باشد  
 و قاسی و کافر و زن حرام نیست و سرور هم ندارد باید اطاعت و فرمائ  
 بود و زن کند مگر راه از انبساط خواند مثل اعمال شیطانه و زنی و اول  
 نماز و روزه و عقل واجب و حج واجب و ساز زدن و غیر اینها که در آنها  
 حرام است اطاعت کرده و فرمودند و سوار شدن بر پانام تخمیر که چند قسم  
 این زنان را نکاح مکن که در هر یکی از آنها مسند و ناخوشی است اول زن  
 سلبه و بیبای بد زبانی که هیچ از خدا و خلق شرم ندارد دوم زن فریا  
 گشته لجاج که با بر خود بر خود حال سوم مذکور که از انبساط خلیفتان  
 که حکم طفل دارد چهارم زن که خون حیض بسیار میبیند و غیر خون حیض  
 در منداست پنجم زن که مال شوهر و نان او را میخواهد صحت و اختلاط او  
 را میخواهد مثل طریقه میزند و مرد و هم کینه است و شوهر را نخورد  
 بکشد ششم زن که خوردن آب و اطاعت گویند بکند و صحت کبر نمیشود  
 و نیز و مات هفت زن که به پشه و ناله و زن نه میبکند و ناله و ناله

که زن

که بخورد مسند و و فتنه شوهر و به بندد و در وقت دیگر هیچ بالا ندارد است  
 زن که بسیار است گنارد بر شوهر که در جنب و چنانچه و چه کرده ام شوهر  
 را از خوابهای خود و زنی و شوق صدر سینه بکشد تمام زن که در پیش شوهر  
 چنین بخورد خود را که خود را بکشد و در وقت طمعی و غیر این باب  
 خانه و بخورد و هم زن که در شش حریف و قبیح الکلام است که صفت خوب  
 نمیزند سلب صفت است و معصیت و غیر این و به آن بر هم زشت با زدن زن  
 که کو یا بکشد دست و پا کو نا کو نا با کو نا کو نا و از منصف و جنایت  
 نکردن پروا ندارد که هر وقت بجا آورد و از عقابیت سبک ندارد و از دهم  
 زن میوه کوه و از غریبه دست بچ سینه زن که در دوازده و لا غر که گوشت  
 ندارد و کارش کم است و لباس بسیار است چنانچه زن که به طبع خود را  
 و سلسله خود را بسیار میکند و هیچ از زن بر تن ایدین و خوردن و بهر شک  
 و اختلاط کردن کاری نمیکند و خود را بچند میدهد و در هم خانه نیست و با  
 خانه از ان شلغع نمیتواند چون بی پرواست با زدن زن که موی ندارد و کل است  
 و به بکشد و مردان و دهان آن بداند و بدو بیت و بدو طبع و بدو زبان ش زدن  
 زن که جامع باشد در این جمیع صفات جدا از هفت و معصیت و سهرت و طوبی  
 و نجابت و کم حریف و قبیح و مانع و جفاکش و خانه دارد و در جمیع اینها  
 خوش لطیف است و خوش صورت و خوش الطوار و کلام نیکو دارد و مهربان است  
 مغولی ناخوشیهای مرد میشود و از شرم و غیره قیامت ندارد و صفت دنیا و ذلت توکل  
 با او است خدا بهمه مؤمنان بدهد بفرمان مردان و زنان گواهی مردان  
 را شده باشد و زن شوهر که مرد و عزمی باشد کوزمین بخند از دست آنها  
 ناله میکند و اکثر اهل بهنم میباید و در رکعت فاذن شوهر را و مرد زن  
 و در بهر اهل از معنای سرگشت فاذن از غیر آنها حضرت امیر علیه السلام فرمود  
 داخل شد بر ما و سوار شد و فاطمه و دلب نشسته بود و طمعی میکرد و من حدس









لازم کرده و زاری آنها را و نیز طلب روزی کنند از خداوند قیود شده  
 ۸۱ کویت شهادت یک کلاه را بدست میگیرند و میگویند تو را بر  
 میگویند تو را بر بوی بسیاری که ۸۲ و طول دهد و برایت می  
 سخت تر و شهادت از آنکه فرزند نام را در سجده بیند نه آنکه آن سر کرده شده  
 بچود و معصیت کرده و خدا آن سبکند بر شما مساویست ۸۳ هرگاه شکر  
 از خداوند شما را و هر چه بشود از این که بخواند و قصد کند در شش  
 که آن چنان بکند و آن شخص عافیت داده میشود اگر خدا خواهد ۸۴ و روزی  
 بکند از کفایت آن شش بطریق و نه کفایت روزی مگر بعب کاه حیوان شش  
 و سه روز و معصیت خدا بفرماید بر اینها صام کرده و تقاریر از معصیت بر حسب  
 این چیز است که کب کرده دستهای شما را از بسیاری عفو میشود که برای هر چیزی  
 و از خانه نمیشود ۸۵ هرگاه خدا بکند نزد چرخ و در سر کفایت بکند زیرا که  
 طعام بخورید از آنجا که روزی کفایت که بان داده و احببت بر شما روا  
 روزی دادن شکر و احسان او را بر شما و در حال کرم ۸۶ بگویند  
 عجب نعم خدا را بر شما از مفارقت آن نعم زیرا که نعم را بل میشود و شهادت  
 میدهد بر صاحب خود با آنچه عمل کرده و در آن ۸۷ بگوید از حق خود بگذرد  
 روزی را و حق میشود خدا با ناله از عمل ۸۹ خدا بکند از نعمی که در حق  
 حیرت میکند و در آنکه حیرت نفع ندهد ۹۰ هرگاه ملاقات کنید شما  
 دشمن خود را در هر چه حیرت که زنده و در کمال بسیار بکند تا و نه آنکه آنها  
 پشت کنند و شما از آنها پشت بکشید که بغض بخواهید او را و شما خدا را  
 و دوستی بخواهید و شما را ۹۱ و هرگاه به بدیند از شما در حیرت  
 سر و شکر و جفا با کسی که بجهت کوش و بپایانده با ناخوشی عطفی بان رسیده  
 باد دشمن شما در این طمع کوه با سهری نکه روزی بکند او را بپایانده خود ۹۲  
 بکند هر وقت با بدین بپایانده ممکن شما است زیرا که خوف کردن با و در آن

مجموعه

از احوال

زندان در بدین ۹۳ بگوید از او داده و از شما آنکه بدانند که چنانکه  
 من از آن فرستاده با بدین بکند و منصفی که منصفی که در زندان چه سرشته  
 نزد کلاه کرده و هم چنین سرشته منصفی که منصفی که در زندان چه سرشته  
 او سرشته در منصفی که منصفی که ۹۴ بگوید در منصفی که منصفی که  
 باشد هر روزی ملاک و در بدین بکند و بگوید که منصفی که منصفی که  
 را خطیر باشد ملاک و در روزی و در بدین بکند و بگوید که منصفی که منصفی که  
 بکند باشد بگوید ملاک و در روزی و در بدین بکند و بگوید که منصفی که منصفی که  
 سر مسلم با بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 و سالم تر است ۹۵ هرگاه خدا کفایت بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 حوالی او را بگوید و بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 از او خرج باشد و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 هرگاه بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 باطن و ۹۶ هرگاه بیرون و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 خدا بسیار نظر بکند بکجه و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 نزد خدا و خود شصت فرم آن برای طواف کعبه و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 و بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 کرده و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 متبادر و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 در موضع و شما را که خدا را و تمام برود و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 بود و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 بلا شود و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 کاه و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند  
 دهد و بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند و در بدین بکند





میکنند و خداوند آن نمیکند و بگوید خود را منم نمیکند و نمیکند و بان که من از وی  
 قوی تر بودم ۱۷ طلب نماز برای برادر خود و مرا از برای آن بنام خود و مرا  
 طلب نماز برای من و مرا از برای آن خود را و مرا اول مرتبه میگوید و قول نما  
 ۱۷۱ گفتن کوه بلند آن اسان تراست از یادش ای کز خود بپاید ۱۷۲ استغ  
 فرمود بخدا و صبر نماید بر شداید و بنیان پاکه زمین از برای خداست باورش  
 پس مدتها بر سر کوه ایستاد و بنده کافران خود و عاقبت بگوید و متباعد است ۱۷۳  
 تعجب و طر و سر کند و بتول زد و سر و دلان که زینهار میگوید ۱۷۴ باید طریقت  
 نکند البته بر شما از خود ما که سخن بپوشد و لهای شما ۱۷۵ رحم کند و صغیرا  
 خورش و طلب کند و دست را از خداوند دعا لیان بر حق کردن از برای ایشان ۱۷۶  
 حدیثی که بنا از غیب کردن سر مسلم ز پاکه سر و مسلم غیب است نمیکند و خدا نمی  
 از غیب است کرده که سر باید کوشش بگوید خود را غیب نموده با کسی کوشش را و را  
 خورده غیب از ایشان کسر و ادوات ۱۷۷ جمع نمیکند سر و مسلم و ستاد و خود را  
 در نماز کون خود و حال اینک استاده باشد پیش خداوند نمایان مثل اصل سفت  
 که شایسته هم پیر باشد بجهت مجری که انما بیان میکنند ۱۷۸ باید باشند  
 احدی از شما بر سر طعام مثل نشستن و نه و مجزیه و سر و حق زمین سید و اول و این  
 آب بخورند ۱۷۹ هرگاه برسد بنما و باقی و این در نماز باشد باید دفن کند انما  
 یا در میکند اول یا اول در جامه خود نهد و در تا منصرف شود ۱۸۰ الفات  
 فاحش قطع نماز میکنند و سزاوار است از برای کسی که بکند این را اینک استاده کند  
 نماز را از آن و آقا و من و تکیه بر حق از سر گیرد ۱۸۱ که بکند بخواند قل هو الله احد  
 پیش از آنکه آفتاب در پاید یازده مرتبه و بان از آن لاه فی لیلة القدر را  
 یازده مرتبه بخواند و ایند اگر کسی مثل نما منع شود از برای آن از آن جهت خود  
 دارد و نیز که بخواند سوره قیامت و قدر و پیش از طلوع آفتاب در نما  
 مدعو معلوم باشد صاحب کند او را در آن روز کفای و مرچند شیطان سی

بلاغ بد ۱۸۲ بنام جوشن خدا از شر کفر و غفلت و عیب کردن سر و بران بپاید ۱۸۳  
 که بکند بخواند و اهل بیت علیهم السلام شود ۱۸۴ نه نمودن جامه و اگر سر و نمیکند  
 از بدن باعث پاکیزگی و ستم و بفرمان و بنیال و طوطی و قشر ۱۸۵ لبین ظرف  
 طعام شفاست و بیکناست ۱۸۶ خردن حل شفا است از هر مرض و لیسانه سر  
 انکت نه بسیار که در بعضی طبایع حاره کشد است خدا میفرماید چه شفا و لیسان  
 ۱۸۷ هرگز از قرآن چنان شفاست برای هر مرضی ۱۸۸ خا سید و کند و بلغم  
 را بر طرف میکند ۱۸۹ ابتدا کند بنام سر طعام اگر سر و بداند در شفا چه  
 نه بدما است اختیار میکند و بر سر را بر جرب هفتاد و سر و اذان و دو سر میکند  
 و اینند که بنما ندانم که خدا و سر که چنان است ۱۹۰ بر بپاید بر سر و آب  
 را بشوید که سینه و پهلوی نکند که ستای شمع بپاید و سر را بشوید و سر و ستان  
 حرامت شجره ساکی میکند ۱۹۱ در هر ماه سه روز و روزی یکبار بر بپاید  
 و سر کار است سر و شجره که با زبان چهار شنبه باشد و بر آن کفایت و در  
 چهار شنبه از هر یک ۱۹۲ هرگاه اراده کند احدی از شما در حاجی باید جمع بپاید  
 بر و از عقیدن و سوله خدا فرمود خدا و اعیان و سر و برای مشمن جمع بپاید  
 و باید بخواند هرگاه بهر روز و روزان نماز را از آخر اهل نماز و اینها اگر کسی و او آقا  
 از نماز و او سوره جز را بر سر میکند و در هر یک بر او سر و حوائج نماز برای و بنام و آخر  
 ۱۹۳ حق و کند از جامه برای صلا و کسی که جامه نازد باید و این ناز کند  
 ۱۹۴ باید نماز را از حدیث و نماز پیش و خداوند نمایان مکرر بیان باشد جامه شفا  
 پاکیزه برین و صلا و بنام است ۱۹۵ قوی کند بر وی خدا و داخل شود در و سلی خدا  
 خدا آدم قوی کند و دارد و آدم پاکیزه و او مؤمن قوی کند و او مؤمن  
 بسیار قوی کند است ۱۹۶ هرگاه بگوید مومن از برای برادر خود او سلف شود  
 بهانه هر و برادرش و هرگاه گوید قوی از برای برادرش و هرگاه مستقیم  
 کند او را آب میشود اسلام در آن نمیکند آب میشود نمک و آب ۱۹۷ در روزی از آن







۲۵۵ هرگاه بر خیزد بکشد و شایبوی غن باید نماز کند نماز کسکه نماز آخر است  
 ۲۵۶ نماز قطع نمیکند نیم قطع بکند و همه ۲۵۷ هرگاه غالب باشد  
 خواب دل را طبع شود و در حال وضو ساحتن وضو اگر داشته باشد باطل است  
 ۲۵۸ هرگاه غالب شود مرد و چشم و نماز و نور نماز با شقی قطع نماز نماز بجا  
 بدست سبکه نمیباشد که در راه مکتبی بر نفس خود یا غریب ۲۵۹ کسکه در  
 دارد ما را بداند خود را می کشد و از زبان خود و معانی کند با ما بدست خود  
 چون در سر و شکم مرد و وجه ما با ما خواهد بود و کسکه دوست دارد ما را بداند  
 خود را عانت کند و از زبان خود و معانی با ما دشمن ما را از نفس بدست  
 از اول دست خواهد و کسکه دوست دارد ما را بداند خود را عانت کند و از  
 زبان خود و معانی بدست خود از در پیش است و کسکه دشمن دارد ما را بداند  
 خود را عانت کند و بوضه ما از زبان خود از در پیش است و کسکه دشمن دارد  
 ما را بداند خود و وضه ما را از زبان بدست خود از دشمن ما است و از  
 بطبع ما این توان چشم کرد ما را بدست خواهد رفت ۲۶۰ بدست سبکه اهل  
 بهشت نظر میکنند بری و عاقل شیعیان بخوبی نظر میکنند و نشان بوی  
 ستان ما را با ستان ۲۶۱ هرگاه غوغ شد بد از شیعیان احب بگوید  
 سبحان الله الا علی ۲۶۲ هرگاه قرآن ذکر کرد شما این الله و ملائکه  
 بصلون علی النبی علیه صلوٰه فرستید و از حضرت در نماز پرده باشد شما  
 یا غیر نماز ۲۶۳ نیت در بدن چیزی که کمتر باشد از راه شکر چشم عطا  
 میکند شما چشم را خواست و او را که شما از او یاد خدا باز بدارد ۲۶۴  
 هرگاه سود و التین را بخواند بد بگوید و سرخیزان و ما بران از جمله شاهان  
 ۲۶۵ و هرگاه قرآن کرد بد شما بگوید استانباده تا برسد بقول سلون  
 ۲۶۶ هرگاه بگوید بنده و دو قشقه آخرین و ان نشسته باشد اشهد ان  
 لا اله الا الله و لا شریک له و استشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان الساعه انشأ

لا ریب فیها و ان الله مع الصبر و جلد حلق کند و بخیلی هم است  
 نماز ان ۲۶۷ نیت که چهارده کرده شود ختم بخیزد که سخن و باشد از راه  
 بوی مسجد ۲۶۸ طلب کند بخیزد بر سر خفاقت نمازها و در هر روز نمازها را  
 و نفس و آمدن در راه کعبه ۲۶۹ نیت و خزان نیت که ناسیده خدا سفا  
 را از جهت اینکه در سواختن امر که بوی که با ویر نه نجابت از طایفه آنکه  
 با نمازند و طرح کنند و در وقت نماز از جهت اینکه اب نه نرم تلخ بود ارا  
 که در سواختن آنکه شکسته از اب نه نرم هرگاه که نه بدست اب نه نه خود  
 نمشد ۲۷۰ هرگاه برهنه شود سر بدست طلع طرح میکند در صورت ان  
 بول و آب پوشاند ۲۷۱ نیت اعتقادی مرد آنکه کشت کند جامه خود را  
 از میان خود و بنشیند در میان قوم مثل و لاکهای جام ۲۷۲ کسکه بخورد  
 چیزی از دین و زبان شد یا خورده بر سر نماز از راه بجا بود ۲۷۳ هرگاه  
 اراده کند احدی از شما شستن را با پا بداند که بدین راه خود و بشوید هر  
 م ۲۷۴ و هرگاه نماز چهار بکشی بشوین نفس خود و نماز خود را از قرائت  
 و بیکه و شیخ ۲۷۵ و هرگاه در سواختن نماز در از ان از جانب راست  
 ۲۷۶ زانو و زانو را بر او از حرکت و بهرین زانو نماز است ۲۷۷  
 موقوف شد از بقی سر را بداند و چیزی بکشد بدین راه و منفی بخشک  
 رفت و بخورد بد شما از انها مکرر یا بشنا سید از شیخ و خزان ۲۷۸ کسکه  
 کم که و در پاک و رسیده بان سمر و از سر دم زمانه و بوی خدا شکست  
 کند خواهد بود برخدا آنکه عافیت دهد او را از ان در ۲۷۹ دور  
 آنچه باشد بنده از خدا هرگاه بدو باشد همان فرجه و شکم ان ۲۸۰  
 بیرون نبرد مرد در سفری که بتوسل برود خود که تلف شود و بر نماز  
 خود که تواند کرد ۲۸۱ عطا کرده شده بنده چهار چیز به غیر او و بهشت





کردن پنهان خود نماید چنانچه طغیان در وقت صبح نام نهاد بنای شد  
 مشرب باشد مبادرت و در حلقه های سقط شده خود را که در وقت شام  
 ملاقات کند نام نکند باشد ان حلقه سقط شده میگوید بپای پرچم را نام  
 تفادی و در حلقه های خود را در حلقه های خود را نام نهاد پیش از تولد چنانچه  
 کینه از آب خورده و آب دهان که باعث دوری پیشوایان و دلباشانند چنانچه  
 هرگاه جوانان را سو او نموده نام خدای بر باد و بگوید سبحان الله یا سبحان  
 خدا و اما کماله مقربین و اما الله یا سبحان الله یا سبحان الله یا سبحان الله  
 از نما در مغرب بگوید اللهم انت صاحب فی الشرف و الجلال علی المشرقین و المغربین  
 فی المال و الأهل و الولد چنانچه هرگاه بمنزل فرود آمدید بگوید اللهم  
 انزلنا منک یا ربنا و انت خیر المثلین چنانچه انتظار کشیدن نماز بعد از نماز  
 در سجده از سجده خود را خوب بشوید و حقارت بر خدا اینکه کرامت کند  
 را بخورد و با اینکه عطا کند او را از آنچه سوال کند چنانچه حاجت و معنی پنهان  
 خدا باشد و بر خدا حق است که اگر کم کند همان خود را و عطا دهد و او را باز نشود  
 چنانچه کسی که در سجده عطا کند محال باشد مگر بر خدا او را در عطا های نه چشم  
 حبس کند تا از آنچه کرده و در طلب چنانچه صدقه سپهر است عطا فرستد چنانچه از  
 مؤمن چنانچه و نکره در پرت از برای کار و از نیک شدن مال او و دفع بلا از آن  
 و نیک در خیر از برای آن بهتر چنانچه بسبب زبان فتنه میشود اهل انش در  
 انش و زبان عطا میشود اهل از برای هر چنانچه عاقلان کنند و با عطا خود را  
 و مشغول سازد با عطا را بدو خدا خجسته و پنهان احوال خجسته که ویرت گرامی شود  
 چنانچه در بهترین احوال خجسته که کتب کرده شود احوال خوب چنانچه دوری کنند  
 از صورتی در صبح ساختن سوال کرده میشود از آنها و نیز قیامت چنانچه و هرگاه  
 بگوید از برای تو برادر تو که او تمام را همه اشیای عالم و حباب و مقل و غیره  
 انهم الله لک چنانچه هرگاه بگوید از برای تو بگوید سرفرازی کند تو را خدا بسلام

پس تو بگو در جواب خدا تو را هم تحت کند بدام و نازل فرماید تو را بدام و نازل  
 و در مقام چنانچه برادر که مردم میروند و میروند کن و نه فایده چنانچه عید از حد  
 سوال کند خدا را یعنی او را بخیر کند و بعد سوال کند چنانچه یا صاحب الله یا  
 سوال کند از آنچه حلال نیست و از آنچه نه شود چنانچه هرگاه نه نیست داده شود  
 سرافراز و لودی گوید باشد بگوید میگوید که خدا میگوید تو را بخیر بگوید  
 بتو و برساند او را بخیر و حال و روزی کند تو را بخیر و بن فرزند چنانچه هرگاه  
 برادر تو از مکه آید بپوش جان و در چشم او برود و همان او را که حرام بود را  
 بپوشد که او را در وسط خدا بپوشد و بگوید چنانچه اگر نظر دارد و بخیر شود  
 بخیر باشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 گوید بگوید از برای آن قبول کند خدا انفعال چنانچه تو را و هم کند سوس صفا  
 سوسه تو را و هر چه هدیه تو نفع تو را و نکره از این چنانچه از خرم تو چنانچه  
 حاضر کنند از جهات سفید بدین سبب که با عطا کافی هستند که از خدا حق نداد  
 در میان آنهاست کشنده پنهان و در میان آنهاست دشمنان ما بدین سبب که  
 خدا مطلع شد و زمین اختیار کرد ما را و اختیار کرد از برای ما بعد از آنکه نصرت  
 کشد آنها را و خوشحال شوند برای خوشحالی ما و غمزه شوند برای غمزه ما و  
 بداند کشد آنها را و اموال خود را و نفسها و خود را در دامن ما ان حاجت از ما باشد و  
 بپوشد چنانچه نیک از شجره نیک که نیک است باشد از برای که نیک کرد  
 باشم ما او را از آن پس میباید تا بیک شود بپوشد که بر طریقت شود بسبب آن طریقت  
 کزادان یا در حال آن یا در سفر زندان یا در فقر و تنگدستی یا در غایت که خدا را که  
 نخواهد بود و آن گاه اگر باقی بماند بعد از این ما بر آن چیزی سخت میشود و  
 نزد خدا آن ناپاک شود چنانچه مرده اند و چنانچه ما بپوشد صدق است که  
 مقدس پس اگر ما کرده باشد و دوست دارد ما را و دشمن دارد و بیعتان ما را از او  
 کرده با آنها خدا در قرآن و الذین آمنوا بالله و هم اولئک هم الصادقون و



خانم

حافظ و نویسنده و قاری شود چ روز سه شنبه باست ملاقات میشود  
 چ روز چهارشنبه بدخلف میشود چ روز پنجشنبه در ماه از جانش برین  
 میرود و شفا و بران داخل میشود چ روز جمعه در شهر فریاد میشود و در  
 مالان و این میشود و بخود و در بوانکی و از بصره کوفی و از کربلا باه باشد  
 بسیار خوب و لا متقاری و با کار و در بار و ناخن نالد که بهر ناخن که در نه نازد  
 که و آشفته بیافند بنگه و آلو کیده باشد از فرزند ان اسمعیل چنین است بگوید  
 بگفت از چپ و خفم کند بگفت راست و حلاکت کند بون و در سفر کردن و در سفر  
 روز شنبه برای سفر اگر سنگی حرکت کند شنبه و یک بکان خود باد و روز  
 جمعه و یکشنبه خوب است بعد از نماز جمعه خوب نذر باشد از ان رسول  
 خدا فرمود اول روز شنبه برای مشن میباشد است و در جمعه برای عباد  
 و طلب علم است چ روز و شنبه برای سفر خوب است در فغان و بران سو  
 مل از خواند که دفع شود بدین و رسول خدا در ان روز از دنیا رفد و  
 اما حسین علیه السلام بنا بر و ای در ان روز شنبه شد چ روز شنبه  
 روز طلب علم است و این بدست و او و نم شد برای نرس و سلخون و روز  
 شعبان ماه است و بهریم در ان روز متولد شد و بر و ای روز جمعه و تولد  
 شد و روز سفر است و روز چهارشنبه اگر ممکن باشد که از خانه و و نیا  
 بهر است روز خوش سفر است و هر چهار شنبه خوش است از اول و وسط و ماه  
 صفر چهار شنبه صوری و مثل است از بهیم در ان روز و روز با نر نناد و ضر  
 موبان در ان روز غریب شدند و مشروط در ان روز خراب شد و باد  
 قوم عادر املا کرد و روز چهار شنبه عذاب بر قوم بود و قوم آمد و پیش بر  
 قوم فرود و دشمنان اوده قتل و سحر و دین و دین کرد و بهشت اعداس در ان  
 روز خراب شد و بهی چنین در این روز سر و پیده شد و یوسف داخل زندان  
 شد سقف بر سر ایشان انداخت و چون جمعه و در ان روز مال شد و انوب و بیلا

نویسنده و قاری

بیلا باشد و ناله صالح این کرد و در جنگ احد و شکست و نکلان چنین و چو  
 شدن علی درین روز بود و بر قوم لوط سبیل بود و جاکت بکند و نون  
 مکشد که و مسیحان درین روز بود و اخبار ان نام حضرت خدیو است اخبار کرد  
 او را از انام حضرت برای طلب علم چ روز شنبه روز و کوفی و کربلا است چ  
 روز یکشنبه درخت نشاندند و بنام داشت چ روز و شنبه سفر  
 فغان و ای طلب حاجت کردت چ روز و شنبه خون کربان و جنگ  
 کردن و با ناله و چ روز چهارشنبه برای حج کار خوب است چ روز  
 پنجشنبه دیدن اسره و هلا و طلب علم مبارکت چ روز جمعه عقد نکاح  
 مقاربت و زینت کردن و روز شنبه علم و عبادت چ صادق ال محمد صام  
 فرمود روز شنبه و است چ یکشنبه در شمع مالست چ روز شنبه از ان  
 امیر است چ سه شنبه از دستان بقی است چ روز چهارشنبه از ان  
 بقی عباس است چ روز پنجشنبه برای دستان بقی عباس است چ روز  
 از سایر مردم است چ با اخبار ان نام ماه سادف از علم فرمودند  
 روز اول ماه و اعیان است از و طلب علم و بهی و شنبه و طلب علم و نون و  
 و سفر و خدایت و اناست خوب و در ان روز خلیف شد و روز ماه نون  
 و فساد است و حواء خلق شد و از ان روز دوم ماه و نون خور است  
 و روز بنامه و ن و مهد کردن و طلب علم و سفر است و روز ماه نون است  
 برای علمه ها از خانه بیرون ماه و روز و نون و سکاد و نون و است  
 خوف کشت و برهنه کردن مه و و چیزی بدستش می آید که زده بدست آید  
 بنامه و ن و نون خدایت خوب و روز ماه و نون خدایت برای علمه ها  
 و روز ماه و نون و نون است و برای هر کار و باو گشت و روز ماه و نون  
 ساین است برای هر کار و خوب و روز ماه و نون برای هر کار و خوب مگر سفر  
 و جنگ و کربلا و کربلا و روز ماه و نون است هر کاری دارد نظر باید بر هر ماه





کفاره ستریه در ظاهر کردن زن اول از او کردن بینه است که در اسلام مؤلف  
شد و هر چند طفلی باشد اگر حاضر شود از بینه از او کردن دو ماه و در بی  
دفعه که در اکثر زن عاجز بود شصت مسکین طعام دهد و عده ظاهر کند از او یا  
با بینه که در هرگاه دو ماه و شصت نفی در بی دفعه بکشد و در بی دفعه روز را  
مقتل کند و باقی و شصت نفی بکشد چ و در بی دفعه هر کسی که عاجز شود از کفاره  
دادن بانه خود و خدا استغفار کند خیرت مؤمنان نگیرد چ واجب کفاره  
ستریه در تعلق خطا چ واجب کفاره بینه ستریه در مخالفت قسم الهام کردن  
ده نفر مسکین است یا پوینانیدن ده مسکین به هذرات یا از او کردن بینه  
و هر مسکین را عدی دهد و دو مد شست است و نان خورش و بان ضم  
کند و اونی نان خورش فلان و وسط سرگاه و اهلان آن کویت است  
و جامه دهد که بدست آنها را بپوشانند جامه واحدی و دو جامه دست راست  
در کفاره و دو کوبل بلب و بلب حساب بشود چ و کفاره هر روز ماه  
و مضان بخیزد از او کردن یا روز و کرنش یا شصت مسکین طعام  
دادن یکی از سه سر از اجنبان کند چ و کسی که بکشد مملوک خود را یا مملوک  
غیر از او بپوشد او را کفاره جمع او شصت نفر و دوم سوم شهرین سوم  
طعام شصت نفر مسکین چ و کسی که مملوک خود را زند و چندان باشد  
کفاره از او کردن او است چ کفاره و خراشیدن برای منبت و کشیدن  
و کفاره خوابیدن از زمان خفتن بخیزد است چ اگر بخیزد ابد کفاره قسم  
از زمان خفتن خوابیدن و روز و فرای و است چ و کفاره جمع بکشتن مرد  
و زن مد و انا و در نه نامی بکشتن سب کفاره است چ واجب کفاره بخیزد  
تلافی میدهد که در چ و کفاره در جراح و در بعضی اولان اشرف تمای و در  
سلطان نصف و در بلخان و ربع اشرف است چ و کفاره مخالفت کردن قسم  
مسکین طعام میدهد یا روز و سه روز و استغفار کردن چ و کفاره

رخا تیلد

کردن استغفار کردنت چ و گفتار عمل سلطان قضا و حاج و اوسراست  
و مصلحت بامانت چ و گفتار نال بد و فکری و خدایت و السلام علی من اتبع الهدی  
**صفا محمد زبانه** در وقتیکند و سول خدا فی مکه معظمه خود فرمود کردنت  
باید بجهت کند با من که شرک نمیدانم و سول خدا فی وجه جلی و از خانه خود  
دوری نکنند و زنانه اند و طفلان خود را حفظ نکنند سگرات و غیره و  
خرفند و غیره یا شوهر خود نمیدانند و قتل در معرفت و معیبت نکنند و در سفر  
سبیل بیوفت نزنند و سر و خراشند و سوا نکنند و گریبان باور نکنند و زنی  
قبیله مانند که بر سر بوردند و فرجه بر او بل نکنند و جامه سرپاه نکنند و اوبلاه  
و افواه و اوبلاه نکوبند و معیبت شوهر نکنند و از خانه بیرون اذن آنها بیرون  
نروند و زینت برای شوهر نکند و مساجد بیرون اذن نگردد از بیرون اذن  
و استنای بی شوهر نکنند و حرمت با آن شوهر نزنند و برهنه با هم بنمایند در  
باب حمام و سر شوهر را بنهان کنند و او را بپوشد و بفعل و بزیان و گناه نکنند  
و ترک قیامت با هم نکنند از هر چه گویند و طفل را بر دم و بطن اذن شوهر نهند  
و بدین اذن آنها از خانه بیرون اذن ندهند که با او عالم یافتند و نجاست بخورد  
مالی کند در خانه و سامان طریقت و جامه و طریقت خود و زینت و عمل نکند و  
حاجات بنوازند و فرستادن و بپوشان و حد فرما و سباحت کنند و نسبت  
زنا و قمار و کج و خوش و هر چه بهم ندهند و بشوهر خود و شوهر را بغیبت بنمایند  
و صد و از آن منو کنند و از غریب و از فرستادن و طفلان آنها بیعت اول  
چرخ روشن دوم ناله باغی سوم در بیدن کارد و گوشت و سیر و اهرام  
کردن چهارم کینه برداشتن پنجم طفل را تربیت کردن تا بزرگ شود و زنی  
که او را نداند که صاحب معنی است احترام بکند زنی که شکایت دوم را نداند  
که او را نداند و خانه و او را کرام بکند و زنی که موم را نداند دولت مند است  
و صاحب رکعت او را فرزند بکند زنی که چهارم را نداند او را تعظیم بکند و معنی

جالت و بخت و فتنه که در پیش کشد و با او قاضی کند و با وی و مهر با او کز آن  
دوست خدایت و دوست و رسول خداست صاحب نام و بر است و اگر زنی که  
میگردد از اینها در این باشد بدوش کشد ح بهترین زنان زبانت که حریص و کشت  
و عمار و لطیف و خوش حریص و خوش گفتی معاشرت آن با شوهر خوب باشد  
با کینه و در کار هیچ از او کلاه و خوش و بر خور و بنک و زبان زمانه ساز خوش  
معاود و صاحب و بنک و خوش و خوش جان مبادت کند و با حریف بنگردد  
مبادت خوش از نماز و روز و غسل و ذکر و غیر اینها پاد است ح بدترین  
زنان نماز و حریص و بر سر و خوش و خواب و بیخ و بی و بر سر و مال شمعین  
ناهی از کلمت عاشق هر روز زبان هر روز تمام مرز چا در مغل کشت و زود خانه زل  
کن و در هر کشت و آنکه در معاش غرق تمام میجوید فبت کند و معز و قاص  
فرمان کند و بماند و روز و خور و کامل غسل هر چند طفل و ساری و خوانند  
و نوع که خور و با هم نشان ده با وی خور و با سخن خور و با معاش خور و  
با ز و رفتن خور و بنویز و حریص بودن آن و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
بی و بر و بی حفاظ از سر هر کس سلفست بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد  
بد و معامله و بد و حجت و در و کور و من و بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد  
و خور و بنویز و فزاید کند و سلف و مغزی و عس و عس و عس و عس و عس و عس و عس و عس  
بپار است و باب بعد از شادمانی آنچه در باب عدالت و شادمانی است  
و ادب است بداند که اصل و سر هر عدالت ناظر شود و سن و سن و سن و سن و سن و سن و سن و سن  
و عفاف و از کما را اجتناب کند و بر صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
تا آنکه حرام باشد بر مسلمانان تقشیر ما و بر این از محبوب و واجب باشد که بداند  
کشایدان و ظاهر کند عدالت ایشان و ملازم نمازهای پنجگانه باشد و حاکم  
شدن جاهت مسلمین سکون عالمی و هرگاه از حکمان سوال کنی بگویند مانند پادشاه  
از آن مکر و خف و خیر و در این وقت از جاذبه بشود شهادت آن و عدالت آن فرمودند

بسم

که یک معامه کند مردم و او ظلم کند بنان و عدالت کند مردم و او نکند  
نما کند و وعده کند و خلف نکند این کلمات که در حق آن کامل است و ظاهر است  
عدالت است و سوال از احوال آن نمیکند و اگر کامل اسلام است و بر طاعت است  
زاید شده اند ما و دیگر از اینها چنین و ده نشود برای این و ظاهر اسلام است  
اجازه میکنند شما و او بر بعد از ظهور و اولت بر نمازها و علم ظهور  
اگر ابر بدست ما باشد هر زمانه اجازه بکنیم شهادت مردم و با قسم خوردن خصم  
در حق مردم هر کس بر فطره اسلام زاید شده جایز است شهادت آن ح و  
چرا حق که شهادت آنها قبول نیست ح خاش و کینه و بدین آن صبی و شسته باشد با  
خوش و صپ کشته و بدین باشد با خصلت نبوی دارد و سر و کینه و بر زبان و بر زبان  
و قاصی که لاجرم بر حکم کرده و شراب خواند و طی و در بدین و قوی و متهم بدین  
و آدم ابله و سفیه که عقل کامل ندارد و بر سوز و میخ و شادمانی و دمان و کینه  
حکم بقیان و میزند و سق و مطلق سازند و دمان کینه و بی نماز و عید کنند  
مسلمانان و نادر و طالب علم و غیره و ظلم کنند و جوانان چهار پا و استخفاف کنند  
بناف و عامل هر محبت از معاصی خدا چنین است بدین و تمام کن و آمده در میان  
ماده است که مصلح شوند که ایشان را چه باید کرد ح خوب بدست بسیار چنین  
خوردن و خوردن مثل خور و چای کردن خدا و شن و داود و چای و داود و سیر  
چون شکم پر شود و طبعان مسکن و بهر این وقت بکند و قبضت که مشک آن است  
و شب پر بلا نکاشت و خواب که میکند و در خواب و اخیست و خلت شکم پر  
و آدم بر حریص و بر خواب و دشمن دارد و راه نفس را و گذارد و شغل  
در هفت و ده چیز خور و مثل مؤمن در باب و ده چیز خور ح اگر بر  
در چهار خور و نه میان میروند بدینها که سد نیست و بهار و خور و بدین حشر  
چو و حریص صادق و باها اسلام قسم یاد کرده که بهر خور و بدین و عمل برای بدین  
نکند فرمودند سیر و بدین خور و بدین با حق برین بشود با عمل چهار چیز

مذمت دارد و چراغ در ماهتاب روشن کردن و زراعت در شوره زار و خوش  
 کردن بیکدیگر بلب نالند و موافقت کردن بیکدیگر و نکلند و سولخت  
 ملاک و انتم بود و در حبه خوردان کند نموده و از حبه سبزه خورد و اگر خواست  
 سبزی شوی از حکم لغت کویط بود و خوب و ملازم کن و بر سر چوب خورد  
 و وقت خوردن بر خنک بن کوه را از وی از بخوری بهل میاید و کالای هم خورد  
 خوب بنش چوب خوردن در نیکه دادن و پروا نماند و مثل شاهان سنگ را بخورد  
 دست خوردن بر زمین نهید و در وقت چوب خوردن و کفش خوردن در کپند  
 مثل بندگان چوب خوردن و بنشینند و بخوابند این سه فعل را از اطوار و سولخت  
 تعلیم گیرند چ در سولخت دارد و سر خوردن بنفش چوب خوردن با غلامان چوب  
 خوردن در روی زمین و سوا شدن لاف و در نفی و دوست داشتن بن  
 بادست خورد و پوشیدن جامه چشم و سلام کردن بر طفاها و بر نان پیر چ  
 چوب خوردن بدست چوب و آب خوردن بان خوب بنش مکرر در انکس و آب و سر  
 نشوی و لذت نمیری مکرر بنش و در وقت خوردن مرچند دست بسپار  
 برکت بسیار است طعام در وقت خوردن سبزه خورد و سبزه خورد بنفش مکرر  
 نکلند و از طعام ایمن آید و کوبد و در وقت خوردن نکلند و طعام مکرر  
 انکس از زبان شود طول و همد چوب خوردن و اگر از هر نان حباب نمیشود اگر  
 مؤمن سر بخورد یا چاکر نمیشود سافت با فرسخ و دم و اگر سبزی بخورد  
 برای کشتن سبزی مؤمن برین کوان بنش طعام قاسو و ساق و سر سخی از  
 طعام سرمد بخورد نان طعام از خوردن و سر بخورد بیکس است بر مؤمن اول  
 طعام از هر سخی بنش و خوردن را بعد از و شوی و کافر طعام را خوب  
 بنش چوب خوردن مکرر بنش بر خنک است شکم او را از انش برکت براد  
 حرام میشود و کبک و شمن را از سر کند ما را کشته با ده مؤمن که دارد شود  
 ششام مکن هر چه داری بیاورد و تکلف کن برای آن و او را هدیه دهد و خضر

مذمت

مهر

امیر علی را نام سبزه ای که سبزه بنامه و اول از باق و پیاوی دوم هر چه داری بیا  
 و می سوم هر را بیا و سبزه چوب که سبزه و سبزه برای سبزه که کشته هر چوب نان  
 حبه اول باشد و سبزه با باد صاحب خانه نکست سافت سافت نکند بلکه منور  
 باشد و بدست ان کند و سبزه مجرای از طعام و در پوشش از امان است  
 حسن خانی است و طعام دادن و خورن و چوب و بلبت سلم کردن و طاف و شب  
 کردن که مردم بخواب باشند و خورن و خورن و در صلوات و حرام کردن و در  
 مصاحب صبر کردن با بد بنش مؤمن از ان سبزه خورد و بنش باشد و بدست  
 آمد و خورن کن حد وسط و از خوردن از ان سبزه خورد و نکند بلکه خورد  
 کم تر ملاحت کند و در خوردن و شاس و با باد طعام خوب بخورد و سبزه  
 بسیار از طعام خوب لذت با خورن و سبزه از پیاوی بدست لذت بلکه  
 اقوام و برادران خوردن از ان باشد و لغت که خوردن برای بدن با و اول است چ  
 سبزه است اخلاص و کردن اعام مؤمنین را بر سبزه از کردن و از ده هزار سبزه  
 و دست قزاق چوب سبزه بنش و چوب سبزه و جلیب طعام مؤمن کر سبزه  
 اگر کنی ملجی میشود بد شمشان و اول سبزه برای آن در وقت خوردن و کس  
 که مؤمنی را طعام کند از سبزه بنش طعام دارد و از خوردن و وسعت  
 و در وقت طوب و از سبزه خوردن چنان باشد که صد هزار کس چوب داده طعام  
 کردن مؤمن را برای عیبت خدا و عیبت کوی با نشای طعام کرده که صد کس  
 باشد چ و لعل هر سبزه باید سه روز باشد بوی طعام از بوی بهشت است  
 و سبزه و سبزه بنش و سبزه و در سبزه خوردن و سبزه دارد و سبزه  
 از طعام ان البه خورد و سبزه و از طعام ان خورد یا سبزه و لعل هر سبزه  
 در سبزه چوب و در سبزه و خنک و اول لعل و حواله چوب و خنک  
 و کبک از سبزه که سبزه فرمودند و سبزه نان و سبزه نان که بدست و سبزه  
 سوم صاحب خانه است هر چه او می خورد برای سبزه بیاورد و سبزه و سبزه

نمونه





سبب بخود بهشت بر حق الهیات چ و حیات انجمن و شرفی قلی یا دشمنان  
 الهیات چ شرط قبول اعمال و در عمل است چ و تله و بنا سر و بیاد است  
 چ و دوش و بنا سر و کما است چ و نماز پیشانی شیطانی چ و زوال کند  
 بر خیزش است که خود کرد چ و زلت و بنا سر و تشریف چ و باد سر و خوب و  
 غلبه است چ و خوش حالی معنی همان است چ و خوب توشه است همان چ و بد  
 توشه است دشمن کردن با مردم چ و تفکوساعی معنی عبارت پکار است چ  
 او برای هر عملی کما و صحت چ و روت و کلمات که تورا سر خوب نماید چ  
 و صعب بود گوید چ و در حق و خلاص است این چ باقی ماند از عمر و کربان  
 مغشوش چ این بدت نازل لطیف صبر بجهنم ندارد چ و بد به هر چه  
 بود نبات چ و هر نفسی بقیه است این بهشت است چ و حق و بد هر چه تلخ باشد  
 چ و خود را در سر خیر عادت ندارد چ و حق خود را عبادت مذود چ و خود را  
 بعبادت خواهی بخوانی چ و عمل خود را از واجب و سنت بفرط و خطا مگذارد چ  
 تا خیر و بر تویر الیه مکن چ و بر کرم ما پیمان باشی چ و زیان خود را بندها و  
 حیف من مکر در سر خیر و زکریا چ و از سر و دین و معاصیان فراموش  
 مکن چ و با آدم سفید و اطفال و زنان مشغول چ و در راه و خود بیچاره و  
 رای و پیشی مصلحت نما چ و هرگز از خود بالا بر مالا حظ مکن چ و در راه  
 لک از خود بیشتر مالا حظ نما چ و دست خدا و رسول باید سفید بماند چ  
 طلای و با هر بهشت است چ و در حال و دنیا احباب و در جزایر عقاب است چ  
 خوشی مدد گفتن و در هر بهشت است چ و مانع کردن مردم بد شیطانی و بد  
 چ و شایع بودن و زبان بادل بگویند معنی شیطانی چ و بیچاره همان ندارد چ  
 خشن و ستم عین ندارد چ و نفس شوق و دین ندارد چ و در شاک و زاننده  
 دهند چ و حافظ الهی و مومن است چ و روز ظاهر بد و است از هر مظلوم چ  
 حد بودن و غضب کردن معنی شیطانی است چ و دروغ گفتن شیوه و سبب

بخت چ و بد بخت است از حق در حقان چ و فقر و غنا و در حق و بد بخت  
 صبر کردن بنده سر است در عجب چ و قراعت است از باغهای بهشت یا کورستان  
 کوه های بهیم چ و قرآن خوض هم شیطانی است چ و مجنون خانه است چ و در کبر  
 خلاص بودن مونس است چ و هر کس که در حق و بد بخت است چ و کجی و عینا  
 نباشد چ و فقر و کسب در حق و بد بخت است چ و زکوة و دین و حق و بد بخت  
 حق است چ و هر کس که در حق و بد بخت است چ و زکوة و دین و حق و بد بخت  
 صحت بدت و فقر و شایع در حق و بد بخت است چ و در سبب احب و بد بخت است از  
 زهد چ و نظر کردن به مال و والدین و برادر و بد بخت است چ و در سبب احب و بد بخت است  
 عادت بدت کبر و مردم از او بد چ و سبب احب است کبر و مردم از او بد چ  
 کند چ و بیعت است با احب و مساجد کند چ و کسب شیطانی و بد بخت است  
 چ و مومن بدت کبر و مردم از او بد چ و کسب شیطانی و بد بخت است چ و مومن بدت کبر و مردم از او بد  
 بیهوشی و زهد چ و آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد چ  
 آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد  
 دین ندارد چ و تفریق کنند خود و مذمت کنند غیر حق است چ و با آدم و حوا  
 در حال و شایع است چ و بشر خود را با بودن دعوت خیر خود و شایع است  
 پیش است چ و با بر سر خود و در حال و شایع است چ و با بر سر خود و در حال و شایع است  
 آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد  
 چ و آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد چ و آدم و حوا و همان ندارد  
 ملاک نامشیت و بی معرفت و انالام **موقع طریقه بلعنه** مستغول  
 بخود و کبر بهشت و جهنم پیش و در راه سرست کشد که سرچشمت بخا و مسیاب  
 و طالب و برودند و اهدا و در و فقیر کند و در آتش جا دارد و اسلحه چ و کرا  
 مبت و مزد و تورا میزند و راه وسط ها اصلاح ده است بران جا ده با بخت  
 کتاب چ و آثار و خیر و از ان جا ده است سفید بخت ها و بی و حوا و شایع است کورستان

ما قبلت ملائت کبک که او عاقد و خاشب شد کبک که انرا کرد و کبک که و  
 خود را ظاهر اند از برای حق ملائت میبود نزد جملہ صفا نیست سر را از راه چهل  
 اینک قدر خود را نداند و ملائت شد بر نفوس و پیش پای و نشاندند و توفیق  
 زلفت قوی که باش بدرستی که گناهان مثل اسبی دم کشد است که از بران  
 باشد و تمام آن سر را و شد باشد و در مهربان با او صاحبش در اندام با  
 بد و سبک نفوس هموار نیست که باو باشد و در این و جملہ از این انداخته باشد  
 پس در مهربان از شرفش باو صاحب خود را در پیش بدرستی که انهای شرف  
 شما پیش روی شما و با سبک در عقب شایسته است که میزند شما و سبک باو  
 شود که با انفاطی شود و یک اول و ندر اخره فله و انظار میکند بدرستی که مال  
 و کلا در زلفت و دنیا است و علی صالح و در زلفت و دنیا از صاحبان عقول  
 مثل فن ساپار است در او قوی که بیفتی و در و ندر تا کم میشود و زبانه میشود تا  
 تا تمام میشود **خطا کردن ناموس** خطاب کردند با اصحاب تو سر که سلام بیا بازی  
 اصحاب قهرها از بران و جوانان از سران و زنان سلام بیا بازی و قهرها  
 کنند که آن خودشان و در میان سلام بیا بازی و در آن کان از بران و معنی  
 سلام بیا بازی و در میان سلام بیا بازی و در آن کان از بران و معنی  
 بخالد و زنان و مردان سلام بیا بازی و در آن کان از بران و معنی  
 بازی اصحاب و در میان قهرها و در سلام بیا بازی اصحاب و در میان  
 خالد و سلام بیا بازی اصحاب و در میان قهرها و در سلام بیا بازی اصحاب و در میان  
 بر شما بازی اصحاب و در میان قهرها و در سلام بیا بازی اصحاب و در میان  
 و بقوه خود و بود بد مستغول با هو و از پیچ و بجهت و بود بد طلب کنند معنی  
 و صحبت داشتن و بازی و بود در دنیا و بود بد فانان چند از سرین و قوی شایسته  
 و بزیر زمین و رفتن و بود بد منجهن در دنیا و در خانه و قصرها و باغهای خود و  
 بود بد اندک که فخر کان چند زن ناموس و بود بد مستغولین بلدت

در لوز

و راحت خوشی است پس ترک کرد بد شما و خیار و زناچار و حق خانها و خود را و سبزه  
 شد بد در سبکهای خال و سبزه شد بد انچه عیال و در میان خود شفا و بد و در لوز  
 و اکبر و شفا و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 که در میان و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 حال شما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 خالی شد بد و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 بد و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 معنوها و بد و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 کن کان اهل و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 احوال و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 حکم سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 خانها و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 عزیز شما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 شما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 در میان و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 ای کویت و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 با ما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 محبت و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 ما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 بخاکها و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 ما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد  
 شما و سبزه شد بد در میان سبزه شد بد و در میان خود را و سبزه شد بد



که بر نکت و بختی جز داده قمار جبار و با یکدستی چنان انشی که میباید است  
 برای بخار انش و نوزان سرهم کند کار است و سلف کو کرد و چه چنانست از برای  
 من چکر که بر نکت و من بر او شدن بر انش بر بخت و از بخت و نماندش بر نکت و  
 خطا بود که بخت از تمام کار است چنانکه خواهد بود است و بخار و نکت و حق  
 کافری بعد از غریبا بد ما بخت سپید چنانکه متعین است از انان و ظالمان و ا  
 میباید که در هر چه بود بخت و سبب معاوی و بخت و انان و چه چنانست از برای من که  
 کو بر نکت و بختی و بخت شده از انان و بر نکت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 آب شود و دنیا از کفر و ایمان و هر چه بدست که قطره از نکت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 آن چنانکه در اینها ای اهل دنیا هر چه بدست از نکت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 از طرف میباید بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 بدست و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 که در تمام دنیا باشد که بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 نما از معاوی و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 کند از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 به بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 مول و ستاره های و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 شده و کوها از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

بدن جنت شده و چه بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 شده و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 بر نکت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 نهایی و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 فانی شده و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 میان و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 که کاران هرگاه احاطه کند انش و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 میباید که کاران بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 تا آنکه بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 ابد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 در دنیا بطول او بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 او را بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 تقدیر و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 در بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 انان و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 بر صورتها و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 باشد انش و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 اهل جهنم و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
 مهران از آنکه بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت



و از پیرایه که شش از سوی باریک و است چنانچه هر کس طاس از بهشت  
 و غسل از عقیقه و وی از حورالعین با سرش و اند آید هم که کلام مثالی و سراره آن  
 بگوید و بخورد که بر هر کس که او را با **آنچه نوشته شده است** عبدالله معبود  
 گوید که در سوره حمد و در هر سجده که سر هر سجده بودند امرش که بهشت و در دفع و  
 بر هر کس که در هر روز و در هر یک از قیام که خدایان کرده از انوار نعمتها و از اسباب عباد  
 چون در سیدم بان دهم بر هر دو بهشت و در هر یک که چهار کلمه نوشته است که هر یک بهتر است  
 از دینا و ما بها از برای کسی که تعلیم کرد و بنامش بر دینا و بهشت نوشته است  
 لا اله الا الله محمد رسول الله از برای هر چه از بهشت و در هر یک که چهار کلمه  
 جنایات تمام کردن و کندن که بنام خدا و ولی خدا کردن و با خوابان عباد  
 کردن بر دو دوم بهشت نوشته بود لا اله الا الله و بنام خدای عز و جل چهار کلمه  
 دست کشیدن بر سر دهم و در هر یک که در بنام سوره رسوع و بنام حاجت مانا  
 و گفتند غفر و ساکن کردن بر دو سوم بهشت نوشته بود و بنام محمد و در دینا  
 چهار جنایات جنتم خودون و در هر یک که در خواب کردن و در جماع کردن  
 بر دو چهارم بهشت نوشته بود لا اله الا الله که با همان بخدا دارد با پای برید  
 و ما در خواب کند و کسی که با خدایان دارد با بخت که با پا کت باشد بر دو  
 پنجم بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله که کسی که بخواند و در هر  
 کس بخواند کند و کسی که بخواند و بنام واده نشود و بنام نهد و کسی که بخواند  
 نام کرده نشود بر کسی نام نکند و کسی که با وده بنام حضرت داود و با بخت بدست  
 حکمی کردن و در سوره حمد است بر دو ششم بهشت نوشته بود لا اله الا الله بنا  
 که بخواند و بنام کشاده باشد یا پادشاهان یا جد کند و کسی که بخواند  
 جسد او را در مغز زند و جد را جادوب کند و کسی که بخواند و بنام تار و لب بنام  
 در مسجد جمیع روشن کند و کسی که بخواند و بنام و در هر یک که بخواند و بنام  
 کند و اصلاح نماید بر دو هفتم بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله

هر کس که این دعا را بخواند و در هر یک که بخواند و بنام و در هر یک که بخواند و بنام

بنا

سپیدی دل در چهار جنایات مبادت بپایان کردن عمل جنایات و نیت برای سر  
 کفن خردن اما کردن فراموشی خدا بر دو هشتم بهشت نوشته بود لا اله الا الله  
 محمد رسول الله که کسی که بخواند و بنام شد در داخل شود با پای چهار و خصلت جنایات  
 زند و مدینه دادن و بخواب کردن و حسن خلق داشتن و شتر و از این که خدا باز  
 فکر غرض خویش و بنام و بنام که در شهر که بنام المعظمه  
 بداند که این الطلاق محمد رسول الله

نوشته شده است





